

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد سیزدهم

کتابخانه کهنه سال



آیه الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع). - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸ / ۰۲ / م ۷ پ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۱۳

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَتَانِ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ
وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْوَنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

چقدر این دو عمل با هم متفاوتند: عملی که لذتش می‌رود و عواقب سوء آن
باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در ربیع الابرار زمخشری همانند نهج البلاغه آمده ولی در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).

شرح و تفسیر

فرق میان این دو کار

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به تفاوت اعمال خیری که مورد رضای خداست و لذات و هوسرانی‌های ناپایدار دنیا کرده می‌فرماید: «این دو عمل چقدر با هم متفاوتند: عملی که لذتش می‌رود و عواقب سوء آن باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است»؛ (شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ وَعَمَلٍ تَذْهَبُ مَوْئِنُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ).

در میان کارهای نیک و بد و اعمال حسنه و سیئه - با این که هر کدام جنبه مثبت و منفی دارند - این تفاوت آشکار دیده می‌شود؛ اعمال گناه‌آلود دارای لذتی موقتی و ناپایدار است که به زودی زایل می‌گردد ولی عواقب بد آن هم در دنیا و هم در آخرت دامن انسان را می‌گیرد. مثلاً انسانی برای برخورداری از لذتی آنی به شراب پناه می‌برد. ممکن است این ماده مخدر ساعتی او را از غم و اندوه تهی کند و در نشئه‌ای لذت‌بخش فرو برد؛ اما به زودی پایان می‌یابد و آثار سوء آن در تمام اعضای بدن او تدریجاً ظاهر می‌شود و در آخرت نیز از شراب ظهور بهشتی و نوشیدن آب کوثر محروم می‌گردد.

ولی به عکس، انسانی که به سراغ بندگی خدا می‌رود و در میدان جهاد با نفس و جهاد با دشمن حاضر می‌شود، هر چند با مشکلاتی روبرو می‌گردد؛ اما این مشکلات تدریجاً از بین می‌رود و اجر و پاداش دنیوی و اخروی آن باقی

می ماند. این همان چیزی است که قرآن به آن اشاره کرده می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود، و آنچه نزد خداست باقی می ماند.^۱

هوس رانی و شهوت رانی همچون کف های روی آب است که «فَيَذْهَبُ جُفَاءً»؛ سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند^۲ و اعمال نیک همچون آب زلال که به مصداق «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»؛ ولی آنچه به مردم سود می رساند (= آب یا فلز خاص) در زمین می ماند^۳ باقی و برقرار خواهد بود. در خطبه ۱۷۶ نیز این جمله را خواندیم که امام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»؛ بهشت در میان ناراحتی ها احاطه شده و دوزخ در میان شهوات^۴.

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. رعد، آیه ۱۷.

۳. رعد، آیه ۱۷.

وَتَبِعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ،
وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ!
نُبُونُهُمْ أَجْدَاثُهُمْ، وَنَأْكُلُ تُرَاتُّهُمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ
بَعْدَهُمْ، ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ،
وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!

امام علیه السلام در تشییع جنازه‌ای شرکت داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید،

پس امام علیه السلام فرمود:

گوییم مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق آن بر غیر ما واجب گشته
و گویی این مردگانی را که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما
باز می‌گردند. ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم
(و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها ما جاودانه می‌مانیم به علاوه
ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کرده‌ایم در حالی که هدف حوادث

و آفات نابودکننده قرار گرفتیم (با این حال چه جای غفلت و فراموشی
و خنده و بی خبری است؟!)^۱.

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر منابع این کلام حکمت آمیز و کلامی که بعد از آن می آید را با هم آورده است و می گوید:
این دو گفتار حکیمانه گاهی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و گاه به امیرمؤمنان علی علیه السلام. از کسانی که
این دو را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب و یعقوبی در تاریخ خود
و کلینی در روضه کافی و کراچکی در کنز الفوائد و ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ذهبی در میزان
الاعتدال است و از کسانی که آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند اضافه بر مرحوم سید رضی، علی بن
ابراهیم در کتاب تفسیرش و فتال نیشابوری در روضه الواعظین هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،
ص ۱۱۰-۱۱۲).

شرح و تفسیر

خنده احمقانه

امام علیه السلام این سخن حکیمانه و تکان دهنده و بیدارگر را زمانی فرمود که در تشییع جنازه یکی از مؤمنان شرکت داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید و فرمود: «گویی مرا در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق در آن بر غیر ما واجب گشته و گویی این مردگانی را که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند»؛ (وَتَبَعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ عليه السلام: كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرُهُ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ!).

به یقین خندیدن کسی در تشییع جنازه آن هم با صدای بلند که به گوش مولا علیه السلام برسد نشانه نهایت غفلت و بی خبری از سرنوشت خویش و مسئولیت هایی است که در این جهان دارد. به همین دلیل این بزرگ معلم اخلاق و بیدار کننده غافلان و بی خبران با سه تشبیه به آن شخص و امثال او هشدار دارد:

تشبیه اول: کار تو مثل این است که گمان می کنی مرا مال دیگران است و تو حیات جاویدان داری. روزی جنازه تو را نیز بر می دارند و تشییع کنندگان تو را به سوی آرامگاه ابدی ات می برند. آیا دوست داری آن روز دوستانت در تشییع جنازه تو بخندند؟

دوم: آیا «حق» - به معنای وظایف واجب و مسئولیت‌های الهی و وجدانی - مخصوص دیگران است و تو مستثنا هستی و یا این که تمام حقوق واجبه را ادا کرده‌ای و الان خوشحالی و می‌خندی؟

سوم: آیا گمان می‌بری تشییع جنازه مانند بدرقه مسافرانی است که به زودی به سوی تو باز می‌گردند؟ گرچه چند روزی رنج فراق را تحمل می‌کنی ولی به هنگام بازگشت شادی زائد الوصفی جای آن را پر می‌کند؟ در حالی که سفر مر ، سفری است که هرگز بازگشتی در آن نبوده و نخواهد بود و رنج فراق و جدایی از عزیزان از دست رفته جاویدان است. با این حال چه جای خندیدن است.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این بحث به تعبیرات تکان دهنده دیگری پرداخته و می‌فرماید: «ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراث آنها را می‌خوریم (و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها جاودانه می‌مانیم»؛ (نُبَوُّهُمْ أَجْدَانَهُمْ، وَ نَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ).

غافل از این که فردا نیز دیگران ما را در قبرهایمان جای می‌دهند و میراثمان را در میان خود تقسیم می‌کنند و این روند همچنان ادامه می‌یابد و هر کسی چند روزی نوبت اوست و به گفته شاعر:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
 هنگامی که در مجلس یادبود و به اصطلاح فاتحه برای یکی از دوستان یا عزیزانمان شرکت می‌کنیم باید در همان حال به این فکر باشیم که روزی هم چنین مجلسی برای ما می‌گیرند و دوستان و بستگان ما در آن به فاتحه‌خوانی برای ما مشغول می‌شوند، بنابراین از هم اکنون باید به فکر آن روز باشیم نه این که خنده مستانه سر دهیم و همه این واقعیت‌ها را به دست فراموشی بسپاریم.

افراد غافل و بی‌خبری هستند که چون نام مر برده می‌شود فوراً می‌گویند: بس کنید. خدا چنان روزی را نیاورد. و یا چون از کنار قبرستان رد می‌شوند روی

خود را بر می‌گردانند! فارغ از این‌که اگر ما از مر غافل شویم او از ما غافل نمی‌شود و به گفته امام (علیه السلام): «وَكَيْفَ غَفَلْتُكُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعُكُمْ فِيْمَنْ لَيْسَ يُمَهَّلُكُمْ؛ چگونه غافل می‌شوید از چیزی که هرگز از شما غافل نمی‌شود و چگونه طمع دارید در چیزی که هیچ گاه به شما مهلت نمی‌دهد».^۱

سلیمان پیغمبر بزر خدا با آن همه قدرتی که داشت به هنگام پایان عمر فرشته مر لحظه‌ای به او مهلت نداد که از حال ایستاده بنشیند و در همان جا روح او را گرفت و با خود برد و جسم بی‌جان بعد از آنکه موریانه عصایی را که بر آن تکیه کرده بود خورد، به زمین افتاد با این حال ما چه انتظاری داریم.

در پایان این کلام حکمت‌آمیز، امام (علیه السلام) برای بیدار ساختن آن شخص غافل که در تشییع جنازه بلند می‌خندید و کسانی که همچون او فکر می‌کنند فرمود: «بعد از اینها ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کردیم در حالی که هدف مسائل سنگین و آفات نابود کننده قرار گرفتیم (با این حال چه جای غفلت و فراموشی است؟)»؛ (ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!).

تعبیر به «وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ» برای تعمیم و گسترش است، زیرا بعضی از حوادث مانند موت از آن به عنوان واعظ تعبیر می‌شود و بعضی مانند آفت‌ها و بلیه‌ها به عنوان واعظه از آن تعبیر می‌کنیم. آری همه آنها به روشنی ما را اندرز می‌دهند که بیدار باشید و به پایان زندگی خود و وظائفی بیندیشند که در برابر آن دارید. به خصوص این‌که معلوم نیست فردا چه کسی از ما باشد و چه کسی نباشد.

واژه «فادح» در اصل به معنای شیء سنگین است سپس به هر حادثه‌ای که بر جسم و جان انسان سنگینی کند اطلاق شده است.

واژه «جائحه» به معنای امور نابود کننده است، لذا این دو نسبت به یکدیگر از قبیل اقل و اکثر هستند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

آشکارترین واعظ همان حادثهٔ مر است که هر روز برای دوست و آشنایی رخ می‌دهد. مخصوصاً در زمان ما، صفحهٔ حوادث جراید و تسلیت‌ها همه روز پر است از خبر فوت گروهی که دیروز در میان ما می‌زیستند و امروز به دیار مردگان رفته‌اند.

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فَكْفِيْ وَاعِظًا بِمَوْتِيْ عَايَنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ این واعظ برای شما کافی است که همه روز مردگانی را می‌نگرید که آن‌ها را به سوی گورهایشان می‌برند بی‌آنکه خودشان بخواهند».^۱

در روایات متعددی این تعبیر از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده است: «كْفِيْ بِالْمَوْتِ وَاعِظًا؛ برای وعظ و اندرزِ انسان‌ها مر کافی است».^۲

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۸۸.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴ و ۳۲۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَطَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ.

امام علیؑ فرمود:

خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم بزرگ و عزیز) و کسی که کسب و کار او طیب و حلال باشد و باطنش پاک و صالح، کسی که اخلاق او نیکو باشد و اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق کند و کسی که سخنان زائد زبانش را نگه می‌دارد و آزار او به مردم نمی‌رسد و آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او سر نمی‌زند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد حکمت ۱۲۲ آورديم، این کلام حکمت‌آمیز و کلام پیش، هر دو از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نیز نقل شده است که امیرمؤمنان علیؑ به مناسبت صدای خنده بلندی که از شخص بی‌خبری شنید آن را بیان فرمود و چنان که خواهد آمد سید رضی نیز به این نکته توجه کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰).

مرحوم سید رضی می گوید: بعضی از مردم این کلام حکمت آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا ﷺ نسبت داده اند. (قَالَ الرَّضِيُّ: أَقُولُ: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسِبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ).

شرح و تفسیر

خوشا به حال آنها

این کلام حکیمانه خواه دنباله کلام پیشین باشد یا کلامی مستقل، شرح کوتاه و پرمعنایی از صفات سعادت‌مندان خوش‌بخت است که در ضمن هشت وصف بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم بزر و عزیز)»؛ (طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ).

امام علی (علیه السلام) نخستین وصف را همان تواضع و فروتنی ذکر کرده است، زیرا می‌دانیم تکبر که نقطه مقابل آن است سرچشمه انواع گناهان است. نخستین معصیتی که در زمین شد تکبر شیطان بود که منشأ همه بدبختی‌ها برای خود و دیگران گردید.

در بعضی از دعا‌های ماه مبارک رمضان همین مضمون به صورت یک دعا و درخواست از خداوند آمده است؛ مرحوم سید بن طاووس در دعای روز هفدهم ماه مبارک رمضان چنین نقل می‌کند: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا... وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي؛ خداوند! هرگز لحظه‌ای مرا به خودم وامگذار... و مرا در درون خود کوچک و متواضع کن و در نظر مردم مرا بزر دار».^۱

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۰۶. مرحوم علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۸ آورده است.

سپس در دومین وصف می‌فرماید: «و خوشا به حال کسی که کسب و کار او پاک و حلال باشد»؛ (و طَابَ كَسْبُهُ).

می‌دانیم یکی از عوامل موفقیت و نشاط عبادت و استجابت دعا کسب حلال است تا آنجا که در کتاب شریف کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ فَلْيَطِبْ مَكْسَبَهُ؛ کسی که خوشحال می‌شود از این که دعایش مستجاب گردد باید کسب خود را پاک و حلال کند».^۱

شبیه همین معنا با عبارت دیگر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيَطِبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ».^۲

در حدیثی که در کتاب اسد الغابة در حالات «سعد بن معاذ انصاری» نقل شده، آمده است: هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از غزوه تبوک باز گشت، «سعد انصاری» به استقبال پیامبر آمده. حضرت با او مصافحه کرد و (چون دست او را بسیار خشن دید) فرمود: چه چیز دست را این‌گونه خشن کرده است؟ عرض کرد: «ای رسول خدا! من با داس و بیل کار می‌کنم تا زندگی عیالم را فراهم سازم». نقل شده است: «فَقَبِلَ يَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمْسُهُ النَّارُ؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که هرگز آتش دوزخ به آن اصابت نمی‌کند».^۳

حضرت در سومین وصف می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که باطن او پاک و صالح است»؛ (وَصَلَحَتْ سِرِّيرَتُهُ).

صلاح باطن عبارت از خلوص نیت، پاکی فطرت و خیرخواهی برای همه انسان‌هاست. از آنجا که اعمال و اقوال انسان تراوشی از صفات درونی اوست، کسی که درونی پاک داشته باشد اعمال و رفتار و اقوالش نیز پاک و شایسته است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۳. اسد الغابة، ج ۲، ۲۶۹.

در چهارمین وصف می‌فرماید: «و خوشا به حال کسی که اخلاق او نیکو است»؛ (وَ حُسْنُ خَلِيقَتُهُ).

«خلیقه» که به معنای خلق و خوست دو گونه تفسیر شده است: بعضی آن را به معنای خلق و خوی باطنی تفسیر کرده‌اند که اشاره به کسانی است که باطنی پاک دارند و به کسی شر نمی‌رسانند.

بعضی نیز آن را به معنای برخورد خوب و گشاده‌رویی با مردم تفسیر کرده‌اند و معنای دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در جمله قبل «صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ» به حسن باطن اشاره شده بود، بنابراین جمله مورد بحث اشاره به حسن ظاهر و برخورد خوب با مردم است.

حُسن خلق به اندازه‌ای در اسلام اهمیت دارد که در بعضی از روایات، از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان «نصف دین» معرفی شده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ» و در ادامه این حدیث آمده است: کسی از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: برترین چیزی که خداوند به فرد مسلمانی داده است چیست؟ پیغمبر اکرم فرمود: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ».^۱

در پنجمین فصل فرموده است: «و خوشا به حال کسی که اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق می‌کند»؛ (وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ).

انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان از مهم‌ترین اموری است که قرآن کریم و روایات اسلامی بر آن تأکید فراوان کرده‌اند و اگر تنها آیات مربوط به انفاق، جمع‌آوری و تفسیر شود، کتاب قابل توجهی خواهد شد. مثلاً: قرآن کریم انفاق را به بذر پرباری تشبیه کرده که در زمین مستعدی افشاندن شود و از یک تخم، هفتصد تخم یا چند برابر آن عائد گردد: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»^۲ و در آیه‌ای دیگر، رسیدن

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳، ح ۶۲.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

به مقام والای نیکوکاری را مشروط به انفاق از اموالی که مورد علاقه انسان است کرده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱.

جالب این که در حدیثی می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد گوسفندی (برای قربانی و انفاق بر نیازمندان) ذبح کنند (همه آن - جز کتف گوسفند - را انفاق کردند) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه چیزی از این گوسفند باقی مانده است؟ عایشه گفت: تنها کتف آن؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (چنین نیست) «يَقَى كُلُّهَا غَيْرَ كَتِفِهَا؛ تمام آن باقی مانده جز کتفش»^۲ قرآن نیز می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نیز شماست از میان می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند»^۳.

در ششمین جمله می فرماید: «خوشا به حال کسی که سخنان زاید زبانش را نگه می دارد»؛ (وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ).

فضولات لسان اشاره به سخنان بی هدف و بی دلیلی است که انسان بر زبان جاری می کند که بسیاری از آنها آلوده به غیبت، تهمت، پخش شایعات و گناهان دیگر است. به همین دلیل در دستورات اسلامی، حفظ زبان یکی از مهم ترین نشانه های ایمان و اخلاق شمرده شده است.

از این رو، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ؛ هیچ کس از گناهان محفوظ نمی ماند مگر این که زبانش را حفظ کند»^۴.

در شرح حکمت دوم در آغاز کلمات قصار نیز شرحی در این باره داشتیم. در هفتمین جمله حکمت آمیز می فرماید: «خوشا به حال کسی که آزار او به مردم نمی رسد»؛ (وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ).

۱. آل عمران، آیه ۹۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. کنز العمال، ح ۱۶۱۵۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۴. تحف العقول، ص ۲۹۸.

در احادیث مکرر آمده است که: با ایمان کسی است که مسلمانان از شر او در امان باشند.^۱

آن‌گاه در هشتمین و آخرین سخن می‌فرماید: «خوشا به حال آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او سر نمی‌زند»؛ (وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ).

در واقع کسی که به سنت پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام قناعت می‌کند و آن را برای دین و دنیای خود کافی می‌داند هرگز به سراغ بدعت نمی‌رود. بدعت‌ها از آن کسانی است که سنت‌ها را کافی نمی‌دانند و خواسته‌های خود را در بدعت‌ها می‌بینند.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ؛ بدعت‌گزاران بدترین مخلوقات خدا و بدعت‌گزار نکوهیده‌ترین خلق است».^۲ نیز از آن حضرت نقل شده که در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا»؛ کسانی که در آیین خود تفرقه ایجاد کردند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند^۳ فرمود: «هُمْ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ؛ آنها صاحبان بدعت و صاحبان آرای باطله هستند. توبه آنها پذیرفته نمی‌شود (زیرا گروه‌هایی را منحرف ساخته‌اند؛ تا آنها را باز نگردانند پذیرش توبه از آنان امکان ندارد) من از آنها بیزارم آنها نیز از من بیزارند».^۴

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد تا از افتادن در دام

۱. همین معنا در خطبه همام به صورت دیگری آمده بود (پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۷، ص ۶۸۱) و در بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰، ج ۲۳ و ج ۶۴، ص ۶۰، ج ۳.

۲. کنز العمال، ج ۱۰۹۵.

۳. انعام، آیه ۱۵۹.

۴. کنز العمال، ج ۱۱۲۶. (طبق نقل میزان الحکمة (واژه «بدعت»).

وهابی‌های افراطی نجات یافت.

منظور از «بدعت» این است که چیزی را که جزء دین نیست - اعم از اصول و فروع دین - به عنوان دین معرفی کنند و اگر باب بدعت باز شود چیزی نمی‌گذرد که احکام و عقاید دینی دستخوش تغییر و تبدیل و زوال و نابودی خواهد شد.

ولی نوگرایی‌هایی که به دین نسبت داده نمی‌شود و به تعبیر دیگر «بدعت عرفی» هرگز حرام نیست. مثلاً گرفتن مجالس جشن و سرور در میلاد بزرگان اسلام یا مراسم عزاداری در شهادت و رحلت آنها برای عرض ارادت و امری عرفی بدون اسناد به شرع مقدس است نه تنها اشکالی ندارد، بلکه سبب پیشرفت در مسائل اعتقادی و اجتماعی می‌شود. یا ساختن مساجد باشکوه با مناره و گنبد و محراب‌های متعدد و کتاب‌خانه و کلاس‌های درس قرآن و احکام و مانند آن گرچه روایت خاصی در آنها وارد نشده باشد و کسی نیز آن را به عنوان یک دستور خاص دینی انجام نمی‌دهد، همه اینها اموری جایزند، بلکه می‌توان بسیاری از آنها را در عنوان «تعظیم شعائر» به طور عام یا ابداع «سنت حسنه» که در آیات و روایات از آن مدح شده است به حساب آورد.

عجیب است وهابیون افراطی بدون این‌که فرق میان این دو را درک کنند خودشان را گرفتار تناقض‌های غیر قابل دفاع ساخته‌اند؛ در مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در خانه خدا ده‌ها و صدها بدعت و نوآوری آورده‌اند و هیچ‌کدام به آن ایراد نمی‌کنند؛ ولی اگر کسی مجلس جشن و سروری برای میلاد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تشکیل دهد بر او می‌شورند و به او حمله می‌کنند و این نیست جز برای این‌که درک صحیحی از مفاهیم اسلامی ندارد و مخصوصاً تفاوت میان بدعت شرعی و عرفی را نمی‌دانند.

مرحوم سید رضی در پایان این سخن می‌گوید: «بعضی از مردم این کلام

حکمت‌آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: أَقُولُ: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسِبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ).

البته هیچ منافاتی ندارد که پیغمبر اکرم ﷺ سخنانی را فرموده باشد و امیر مؤمنان علیه السلام که پرورش یافته دامن و مکتب اوست و «باب مدینه علم النبی» محسوب می‌شود آنها را فرا بگیرد و در موارد لزوم بر آن تکیه کند. به هر حال این جمله مرحوم سید رضی بیان‌گر نهایت امانت او در نقل کلمات و احادیث معصومین علیه السلام است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ.

امام علیؑ فرمود:

غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این گفتار حکیمانه امیرمؤمنان علیؑ بیان شده کتاب غررالحکم است از این رو آنچه در غررالحکم آمده تفاوت‌های روشنی با نهج البلاغه دارد و آن چنین است: «غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ وَغَيْرَةُ الْمَرْأَةِ عُذْوَانٌ» و این نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲).
این گفتار حکیمانه در بعضی از کتب اهل سنت مانند کتاب جواهر المطالب ابن دمشقی شافعی با همین عبارت آمده است. (ج ۲، ص ۲۶۱).

شرح و تفسیر

غیرت

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه خود تفاوت میان غیرت مرد و زن را بیان می‌کند و می‌فرماید: «غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان»؛ (غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ).

اشاره به این‌که زن اگر نسبت به همسر دیگری برای شوهرش حسادت بورزد و عکس العمل تندی نشان دهد در واقع مخالفت با فرمان خدا کرده است، زیرا خداوند روی مصالح متعددی که در جای خود گفته‌ایم تعدد زوجات را با شرایطی مجاز شمرده است؛ ولی اگر مرد نسبت به ارتباط همسرش با مرد بیگانه‌ای حسادت بورزد و از گام نهادن او در زندگی خانواده‌اش ناراحت گردد و عکس العمل نشان دهد در واقع اطاعت فرمان خدا کرده و در مسیر نهی از منکر گام برداشته است. در حالی که زن اگر چنین کند در مسیر نهی از معروف قرار گرفته است.

البته انکار نمی‌کنیم که تعدد زوجات نیز شرایطی دارد و نباید وسیله‌ای برای هوسرانی مردان گردد؛ ولی در صورتی که آن شرایط جمع گردد زن باید آن را تحمل کند و به فرمان خدا تن در دهد در حالی که اگر زن شوهردار، با مرد دیگری رابطه برقرار سازد، خواه به صورت فجور باشد یا ظاهراً صیغه عقد دائم یا موقتی با او جاری کند به یقین راه خلاف را پیموده است.

«غیرت» حالتی است که انسان را وادار می‌کند از ورود دیگران در حریم زندگی شخصی او جلوگیری کند، افتخارات او را سلب ننماید، مواهبش را از دستش نگیرد و متعرض نوامیس او نشود و منظور از «غیرت زن» در کلام حکیمانه بالا همان حسادت است که نسبت به زوجه دیگر همسرش پیدا می‌کند و منظور از «غیرت مرد» در کلام بالا ممانعتی است که مرد از ورود دیگری به حریم خانواده و ناموس خود به عمل می‌آورد.

در ذیل حکمت ۴۷ نیز بحثی درباره تفسیر غیرت و ارزش آن ذکر شد. تعبیر به «کفر» در این کلام حکمت‌آمیز اشاره به کفر عملی است، زیرا کفر و ایمان معانی متعددی دارد که در آیات قرآن نیز منعکس است. این واژه کراراً در قرآن مجید به بت پرستان اطلاق شده که کفرشان، کفر اعتقادی است؛ ولی در آیه ۹۷ سوره آل عمران به کسانی که حج را ترک کنند و نسبت به آن بی‌اعتنا باشند واژه «کفر» به کار رفته، می‌فرماید: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» و این کفر عملی است نه اعتقادی که آثار خاص خود را داشته باشد. کفر زن در اینجا همان بی‌اعتنایی به دستور خدا یعنی جواز تعدد زوجات در موارد لازم است.

درباره اهمیت «غیرت» در موارد مجاز روایات متعددی از پیغمبر اکرم و سایر معصومان (علیهم السلام) وارد شده است؛ در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «كَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَبِيْ غَيْرٍ اَوْ اَنَا اَغْيَرُ مِنْهُ وَاَزْعَمَ اللّٰهُ اَنْفَ مَنْ لَا يُغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ؛ پدر من ابراهیم غیرت مند بود و من از او غیرت مندترم. خداوند بینی کسانی از مؤمنین را که غیرت ندارند بر خاک بمالد».^۱

البته در عرف ما گرچه واژه «غیرت» معمولاً در غیرت ناموسی به کار می‌رود ولی مفهوم آن گسترده است و تمام مواهب و ارزش‌های الهی را که باید از آن

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸، ح ۳۳.

دفاع کرد شامل می‌شود، بنابراین دفاع از وطن و آبرو و حیثیت و از آن مهم‌تر دفاع از دین و آیین نیز از مصادیق غیرت است.

این نکته نیز شایان دقت است که گاهی افراد در مسائل ناموسی و غیر آن گرفتار وسواس می‌شوند و به نام «غیرت» به هر کسی بدبین شده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. در روایات اسلام از این حالت نهی شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ الْغِيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللهُ وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللهُ؛ فَالْغِيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللهُ الْغِيْرَةُ فِي الرِّيْبَةِ وَالْغِيْرَةُ الَّتِي يُبْغِضُ اللهُ الْغِيْرَةُ فِي غَيْرِ رِيْبَةٍ؛ نوعی از غیرت را خدا دوست دارد و نوعی را دشمن می‌دارد اما آنچه را دوست دارد اعمال غیرت در مواردی است که آثار شک و تردید و انحراف نمایان می‌شود و اما غیرتی را که خدا دشمن می‌دارد آن است که در غیر این موارد (فقط با سوء ظن آمیخته به وسواس) انجام می‌شود».^۱

در نامه ۳۱ نهج البلاغه در وصیت مولا امیر مؤمنان به فرزندش امام حسن علی‌ه‌السلام نیز به همین موضوع اشاره شده که غیرت بیجا گاه سبب می‌شود انسان‌های درست‌کار به نادرستی کشیده شوند. آنجا که می‌فرماید: «وَإِيَّاكَ وَالتَّعَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيْحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيْئَةَ إِلَى الرِّيْبِ؛ برحذر باش از این‌که در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به ناپاکی و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد» شرح بیشتر را در ذیل همان نامه مطالعه فرمایید.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،
وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،
وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.

امام عليه السلام فرمود:

اسلام را چنان تفسیر می‌کنم که هیچ‌کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده
باشد؛ اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق
است و تصدیق همان اقرار و اقرار همان ادا است و ادا همان عمل.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه از سخنان معروفی است که از آن حضرت حتی قبل از مرحوم سید رضی در کتاب‌ها نقل شده‌گاہ با اسناد و گاهی به صورت روایت مرسله از جمله مرحوم کلینی آن را در جلد دوم اصول کافی با سند ذکر کرده و صدوق در امالی و معانی الاخبار و احمد بن محمد بن خالد برقی در محاسن و علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر خود آن را آورده‌اند و حتی در بعضی از این روایات، اضافاتی نیز دیده می‌شود و بعد از مرحوم سید رضی نیز گروهی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

همچنین از جمله کسانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند ابوالفتح کراجکی در معدن الجواهر و حلوانی عالم مشهور سنی در نزہة الناظر هستند که این روایت را با اختلافی نقل کرده‌اند و نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری اخذ کرده‌اند.

شرح و تفسیر

تفسیر دقیق اسلام

امام علیه السلام در این کلام پربار و حکیمانه اش، حقیقت اسلام را به گونه ای که پیش از او هیچ کس تفسیر نکرده، تفسیر می کند و می فرماید: «اسلام را چنان تفسیر می کنم که هیچ کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده باشد»؛ (لَا نُسَبِّنُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي)

سپس در ادامه سخن ضمن شش جمله پی در پی که هر کدام با جمله قبل به صورت زیبایی گره خورده روح اسلام را با این شش جمله می شکافد و حقیقت آن را هویدا می کند.

نخست می فرماید: «اسلام همان تسلیم است»؛ (الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ).

تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و تسلیم در برابر فرمان عقل و فطرت. قرآن مجید در آیه ۸۳ سوره آل عمران می فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛ و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند و به سوی او باز گردانده می شوند.

در جمله دوم می فرماید: «تسلیم همان یقین است»؛ (وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ).

زیرا بدون ایمان و یقین، تسلیم حاصل نمی شود و در واقع «تسلیم» از لوازم «یقین» است که امام علیه السلام در اینجا لازم و ملزوم را یکی شمرده و می فرماید: تسلیم

همان یقین است.

در جمله سوم می‌فرماید: «یقین همان تصدیق است»؛ (وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ). منظور از «تصدیق» در اینجا علمی است که از مقدمات یقینی حاصل می‌شود و تا این علم حاصل نگردد «یقین» پیدا نمی‌شود و تا یقین حاصل نگردد، تسلیم که روح اسلام است نیز حاصل نخواهد شد و در واقع اعتقادی که نام یقین بر آن گذارده‌ایم نتیجه علمی است که به صورت تصدیق در می‌آید و در واقع تصدیق و یقین نیز لازم و ملزوم یکدیگرند که امام (علیه السلام) به واسطه شدت ارتباط این دو با یکدیگر آنها را یکی شمرده و فرموده: یقین همان تصدیق است.

در چهارمین جمله می‌فرماید: «تصدیق همان اقرار است»؛ (وَالْتَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ).

اشاره به این که تصدیق قلبی به تنهایی کافی نیست، باید بازبان نیز اقرار شود و به صورت شهادتین که بیان ارکان اسلام است درآید و به همین دلیل تا افراد اقرار به شهادتین نمی‌کردند مسلمان شمرده نمی‌شدند.

در پنجمین جمله می‌فرماید: «اقرار همان اداست»؛ (وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ). منظور از «اداء» در اینجا احساس مسئولیت و آماده شدن و عزم را جزم کردن بر انجام عمل است، زیرا اگر اقرار از دل برخیزد آمادگی برای انجام وظائف و ادای مسئولیت‌ها را ایجاد خواهد کرد. در غیر این صورت اقرار، اقرار دروغین است.

آن‌گاه در ششمین و آخرین جمله می‌فرماید: «و ادا همان عمل است»؛ (وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ).

زیرا کسی که عزم خود را بر ادای مسئولیت‌ها جزم می‌کند بلافاصله وارد صحنه عمل می‌گردد و اعمال صالحی بر طبق احساس مسئولیت درونی برخاسته از اقرار واقعی و تصدیق و یقین و تسلیم انجام می‌دهد.

سخن امام علیه السلام در این تفسیر عمیقی که برای اسلام کرده اشاره به اسلام واقعی و حقیقی است که در درون جان انسان نفوذ کند و آثار آن یکی پس از دیگری ظاهر گردد؛ نخست در مقام تسلیم برآید؛ تسلیمی که زائیده یقین است و یقینی که مولود تصدیق است و سپس اقرار از این تصدیق متولد می شود و این اقرار چون از عمق جان برخاسته ملازم با احساس مسئولیت در برابر فرمان الهی است و به دنبال این احساس اعمال صالح یکی پس از دیگری ظاهر می شود و قلب و زبان و عمل هر سه هماهنگ می گردند.

بنابراین اگر کسانی ایمان داشته باشند و اقرار به شهادتین کنند ولی در عمل کوتاهی نمایند چنان نیست که مسلمان نباشند و گرنه اکثر مسلمانان از اسلام بیرون خواهند رفت، بلکه اسلام آنها اسلامی در مرحله پایین و ضعیف است و آنچه امام علیه السلام در این کلام پربار بیان فرموده اسلام در درجات عالی و کامل است. شبیه همین معنا در روایات دیگر اسلامی نیز آمده که عمل را معیار ایمان شمرده اند. در حدیثی در غررالحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «الشَّرَفُ عِنْدَ اللَّهِ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ؛ شرف و مقام والا در نزد خداوند سبحان به اعمال نیک است نه سخنان زیبا».^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ؛ عمل شعار افراد باایمان است».^۲

از این رو بهترین ذخیره انسان برای بعد از مرگ و روز قیامت عمل صالح شمرده شده همان گونه که در نامه معروف «مالک اشتر» گذشت که امام علیه السلام خطاب به مالک فرمود: «فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؛ بهترین ذخیره ها را نزد خود ذخیره عمل صالح قرار بده».^۳

۱. غررالحکم، ج ۲۸۳۸.

۲. همان، ج ۲۷۷۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بنابراین کسانی که به نام اسلام قناعت می‌کنند یا تنها به ایمان قلبی و اقرار زبانی قانع هستند و یا تنها به بعضی از ظواهر اسلام پایبندند از حقیقت اسلام دورند و در بیراهه می‌روند و خیال می‌کنند در مسیر حقند.

در کلام حکیمانه ۱۱۳ نیز بر این معنا تأکید شده بود که امام (علیه السلام) فرمود: «وَلَا تَجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ».

بنابر آنچه گفته شد حمل خبر بر مبتدا در این شش جمله در بعضی از موارد به صورت حمل حقیقی است و در بعضی از موارد حمل مجازی یعنی حمل لازم و ملزوم یکدیگر است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ
 طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ
 الْأَغْنِيَاءِ؛ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً؛
 وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ،
 وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النِّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النِّشْأَةَ
 الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ.

امام علیؑ فرمود:

از بخیل تعجب می‌کنم که به استقبال فقری می‌رود که از آن گریخته و غنایی را از
 دست می‌دهد که طالب آن است. در دنیا همچون فقیران زندگی می‌کند ولی در
 آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد. و تعجب می‌کنم از متکبری که دیروز
 نطفه‌ای بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است. و از کسی که در خدا شک
 می‌کند در شگفتم در حالی که خلق او را می‌بیند (و می‌تواند از هر مخلوق
 کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی برد). و تعجب می‌کنم
 از کسی که مرگ را فراموش می‌کند با این که مردگان را با چشم خود می‌بیند.

و تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان را می‌بیند. و تعجب می‌کنم از کسی که دار فانی را آباد می‌کند ولی دار باقی را به فراموشی می‌سپارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر چندین منبع برای این کلام حکمت‌آمیز امام (علیه السلام) نقل می‌کند که بعضی از آنها مربوط به قبل از سید رضی و بعضی مربوط به بعد از اوست از جمله جاحظ در کتاب المائنة المختارة بخشی از این کلام حکمت‌آمیز را آورده و زمخشری در ربیع الابرار و «وطواط» در الغرر و العرر و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۳).

شرح و تفسیر

از این شش گروه در شگفتیم!

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش به شش رذیله اخلاقی اشاره فرموده که سرچشمه غالب بدبختی های انسان است و اگر بتواند از آنها فاصله بگیرد دنیا و آخرت خود را آباد کرده و سامان بخشیده است.

نخست اشاره به مسئله «بخل» و آثار شوم آن می کند و می فرماید: «از بخیل تعجب می کنم که به استقبال فقری می رود که از آن گریخته و غنایی را از دست می دهد که طالب آن است. در دنیا همچون فقیران زندگی می کند ولی در آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد»؛ (عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغَنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ).

امام علیه السلام چه تعبیر زیبا و دلنشینی در اینجا فرموده است؛ افراد بخیل تنها نسبت به دیگران بخیل نیستند. بسیار می شود که نسبت به خویشان هم بخیل اند با این که دارای ثروت اند زندگی سخت و فقیرانه ای برای خود فراهم می کنند و همان گونه که امام علیه السلام فرموده است برای فرار از فقر آینده فقر امروز را برای خود ترتیب می دهند.

آنها همچنین به دنبال غنا و ثروت بیشتر در آینده اند در حالی که غنای امروز را از دست می دهند. چرا که از ثروت خود بهره ای نمی برند.

از سویی دیگر در روز قیامت باید در صف اغنیا بایستند و حساب اموال خود را پس دهند در حالی که در دنیا از نظر زندگی در صف فقیران بودند؛ یعنی مشکلات غنا را دارند؛ ولی از مواهب آن بی بهره اند. آیا زندگی چنین اشخاصی شگفت آور و تعجب برانگیز نیست؟ آیا می شود این گونه افراد را در زمره عاقلان دانست؟ نه تنها امام (علیه السلام) که عقل کل است از زندگی آنان تعجب می کند، بلکه هر انسان عاقلی گرفتار شگفتی می شود.

ممکن است کسانی بگویند: این درباره بخیلانی است که حتی درباره خود بخل می ورزند؛ اما بخیلانی که بخلشان متوجه دیگران است و خودشان زندگی مرفهی دارند مشمول این سخن نیستند؛ ولی تجربه نشان داده که غالب بخیلان به خویشان نیز بخیل اند.

بخل از صفات بسیار زشتی است که در آیات و روایات اسلام نکوهش فوق العاده ای از آن شده از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِّنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِّنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِّنَ النَّارِ؛ بَخِيلٌ از خدا دور است و از مردم دور و به آتش دوزخ نزدیک است».^۱

در کتاب فقه الرضا آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْبُخْلُ فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا يَكُونُ فِي حُرٍّ وَلَا مُؤْمِنٍ إِنَّهُ خِلَافُ الْإِيمَانِ؛ از بخل پرهیزید که نوعی آفت است که نه در افراد آزاده و نه در صاحبان ایمان است زیرا بخل مخالف ایمان است. (شخص بخیل ایمان محکمی به جود و سخا و عطای خداوند ندارد)».^۲

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ بَرَّءٌ مِّنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرَفَ؛ کسی که از بخل دوری کند به شرافت و بزرگی نائل می شود».^۳

امام (علیه السلام) در دومین مورد شگفتی می فرماید: «از متکبری که دیروز نطفه ای

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۲۹، ح ۱۰۷.

بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است (به راستی) تعجب می‌کنم؛
 (وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً).

تکبر که همان خودبزر بینی است نشانه‌ی روشنی از غفلت به مبدأ و منتهای وجود انسان در این دنیا است و اگر انسان به مبدأ و منتهای خویش بنگرد این خودبزر بینی از او زایل می‌شود. اگر امروز در اوج قوت و قدرت است نباید فراموش کند که دیروز نطفه‌ی بی‌ارزشی بود و نباید از یاد ببرد که چند روزی می‌گذرد و مبدل به جیفه‌ی گندیده‌ای می‌شود که مردم از نزدیک شدن به او تنفر دارند و می‌گویند: هرچه زودتر او را دفن کنید تا فضای خانه یا کوچه و بازار آلوده نشود.

در واقع امام علیه السلام با این سخن، درمان کبر را نیز نشان داده است که هرگاه حالت کبر و غرور به شما دست داد برای زایل کردن آن به گذشته و آینده‌ی خویش بنگرید. سری به قبرستان‌های خاموش بزنید که گاه بعضی از آنها شکاف برداشته و بوی آزار دهنده‌ی جیفه از آن بیرون می‌آید، آن را تماشا کنید و در آینده‌ی خویش نیز بیندیشید.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْكِبْرَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ؛ از تکبر پرهیزید که تکبر ابلیس را وادار به سرپیچی از فرمان خدا نسبت به سجده برای آدم کرد».^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه‌ی «قاصعه» (خطبه ۱۹۲) در همین رابطه فرموده بود: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَهْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ ... عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ از کاری که خداوند با ابلیس انجام داد عبرت بگیرید آن‌گاه که خداوند عبادات طولانی و تلاش فوق‌العاده او را (در عبادت) هبط و نابود کرد به علت ساعتی تکبر». و به دنبال آن می‌افزاید: «فَمَنْ ذَا بَعْدَ

۱. کنز العمال، ج ۷۷۳۴.

إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَّتِهِ؛ بنابراین چه کسی بعد از ابلیس به سبب معصیتی همانند او می تواند سالم بماند؟».

قرآن مجید نیز تکبر را سرچشمه کفر و مجادله در آیات پروردگار معرفی کرده می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ»؛ کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید».^۱

همچنین، تکبر سرچشمه گناهان زیاد دیگری می شود که بحث پیرامون آن به درازا می کشد.^۲ و شبیه همین فراز از کلام حکمت آمیز در کلام ۴۵۴ نیز خواهد آمد.

سپس امام (علیه السلام) در سومین موضوعی که از آن در شگفتی فرو رفته می فرماید: «از کسی که در خدا شک می کند در شگفتم در حالی که خلق او را می بیند (و می تواند از هر مخلوق کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی ببرد)»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ).

آری عالم هستی سراسر آینه وجود حق است و مخلوقات بدیع و عجیب و اسرارآمیز و جالب هر کدام به تنهایی برای پی بردن به وجود آن مبدأ عالم و قادر کافی است. به ویژه در عصر و زمان ما که علوم گسترش پیدا کرده و شگفتی های بسیار بیشتری از عالم خلقت نمایان گشته، خدا شناسی از هر زمانی آسان تر است. در هر گوشه و کنار از جهان، در گیاهان، حیوانات وحش، پرندگان، ماهیان دریاها، ساختمان بدن انسان و گیاهان ذره بینی آثار عظمت او به روشنی دیده می شود و راه را برای خداشناسی هموار می سازد.

۱. مؤمن، آیه ۵۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۰ به بعد مراجعه کنید.

گاه در گوشه و کنار جهان موجوداتی به چشم می خورد که اگر انسان روزها و ماه ها درباره آن بیندیشد و از آن پی به عظمت آفریننده اش ببرد بجاست. مناسب است در اینجا دو سه نمونه از آن را طبق نقل بعضی از دائرةالمعارف های معروف جهان ذکر کنیم.

در دائرةالمعارفی به نام فرهنگ نامه می خوانیم: «هیچ گلی در گل فروشی ها زیبایی «گل ثعلبی» را ندارد و کمتر گلی است که پس از چیده شدن به اندازه گل ثعلبی دوام داشته باشد. این گل ها در زمین نمی رویند بلکه روی شاخه های درختان و قارچ ها پرورش پیدا می کنند و آب و غذای خود را از آنها می گیرند. جالب این که دانه گل ثعلبی به قدری کوچک است که تنها با میکروسکوپ دیده می شود. باد این دانه ها را در هوا پراکنده می سازد. هر گاه روی قارچ ها بنشینند می توانند آب و غذا از آنها جذب کرده و رشد کنند. گل فروشی ها ثعلبی ها را در گرم خانه روی قارچ های کمک کننده پرورش می دهند و اگر تعجب نکنید چهار تا هشت سال طول می کشد تا دانه ثعلبی به ثمر بنشیند»^۱.

در همان کتاب می خوانیم «آگاو» گیاهی است که در ایالت های مکزیک و ایالت ها جنوبی آمریکا می روید. بر های بسیار ضخیمی دارد بعضی آن را گیاه صد ساله می نامند وقتی این گیاه آماده گل دادن می شود ساقه بلندی پیدا می کند به قطر سی سانتی متر و طول شش متر و صدها گل بر آن ظاهر می شود و گیاه بعد از پژمرده شدن گل ها می میرد و در عمرش فقط یک بار گل می دهد. در بیابان های مکزیک ده سال طول می کشد تا گل دهد ولی در گرم خانه ها گهگاه ممکن است صد سال طول بکشد تا گل دهد! این عمر طولانی برای آن است که در این مدت گیاه آب و غذای کافی در خود ذخیره می کند تا بتواند آن میله بلند و قطور و آن همه گل را ظاهر سازد»^۲.

۱. فرهنگ نامه، واژه «ث».

۲. همان، واژه «الف».

در همان کتاب و دائرة المعارف دیگری آمده است که در روی زمین درختان عظیمی وجود دارد که طول بعضی از آنها به پنجاه متر می‌رسد و قطرشان به دوازده متر. اگر بخواهند از چوب آنها خانه‌ی چوبی بسازند برای یک دهکده می‌توانند خانه سازی کنند!

فراموش نکنیم که این درخت عظیم روزی یک دانه‌ی کوچکی بوده اما دست قدرت پروردگار نیرویی در آن ذخیره کرده بود که می‌توانست این‌گونه رشد کند و به این عظمت برسد.

کوتاه سخن این‌که در اطراف ما و همه جهان آثار عظمت و قدرت او نمایان است؛ چشم بینا و گوش شنوای خواهد تا آثار توحید را در جبین آنها ببیند و پیام تسبیح آنها را بنشنود.

سپس امام در چهارمین جمله می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که مرا فراموش می‌کند با این‌که مردگان را با چشم خود می‌بیند»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى).

مر یعنی پایان همه چیز در دنیا و جدا شدن از تمام مقام‌ها و اموال و ثروت‌ها و تعلقات دنیوی و از همه مهم‌تر بسته شدن پرونده‌ی عمل انسان به گونه‌ای که نمی‌تواند حسنه‌ای بر حسنات یا سیئه‌ای بر سیئات خود بیفزاید. در یک عبارت کوتاه، مر مهم‌ترین حادثه‌ی زندگی انسان است؛ ولی عجب این‌که بسیاری از افراد آن را به دست فراموشی می‌سپارند در حالی که بستگان و عزیزان و دوستان و همشهریان خود را بارها می‌بینند که آنها را به سوی دیار اموات می‌برند. این غفلت و فراموش‌کاری راستی حیرت‌انگیز است. به خصوص این‌که بسیاری از مردگان کسانی هستند که از ما جوان‌تر یا قوی‌تر و سالم‌تر و گاه حتی بدون سابقه‌ی یک لحظه بیماری راه دیار فنا را پیش گرفتند و به سوی بقای آخرت رفتند.

به همین دلیل در یکی از خطبه‌های پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْثَرَكُمْ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ؛ ای مردم باهوش‌ترین شما کسی است که بیش از همه به یاد مر و پایان زندگی باشد».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ما خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهُ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ؛ خداوند عزوجل هیچ یقینی را که ابداً شکی در آن نیست همانند شکی که ابداً در آن یقین نیست همچون مر نیافریده است».^۲

این حدیث از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز با کمی تفاوت نقل شده است.^۳ سپس در پنجمین جمله حکیمانه‌اش می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان را می‌بیند»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ فَالْنَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى).

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؛ شما عالم نخستین را دانستید، پس چرا متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!».^۴

در این دنیا صحنه‌های معاد و زندگی پس از مر پیوسته دیده می‌شود؛ درختان در فصل زمستان می‌میرند یا حالتی شبیه به مر دارند، هنگامی که باد بهاری می‌وزد و قطرات حیات‌بخش باران بهار فرو می‌افتد تولد تازه‌ای پیدا می‌کنند و آثار حیات همه جا نمایان می‌شود. بعد از شش ماه فصل پاییز که شبیه خزان عمر است فرا می‌رسد و بار دیگر دوران مر و سپس حیات تکرار می‌شود. این صحنه را بارها و بارها در عمر خود دیده‌ایم و بازگشت به زندگی

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. مفتاح السعادة، ج ۵، ص ۲۸.

۴. واقعه، آیه ۶۲.

پس از مر را آزموده ایم. چرا بیدار نمی شویم؟
در عالم جنین پیوسته تطورات زندگی یکی پس از دیگری نمایان می گردد که شبیه حیات پس از مر است. وانگهی خدایی که در آغاز، جهان را آفرید باز گرداندن حیات پس از مر برای او چه مشکلی دارد؟ از همه اینها گذشته خداوند را حکیم می دانیم و از سویی نه نیکوکاران در این دنیا غالباً به جزای خود می رسند و نه بدکاران. چگونه ممکن است خداوند حکیم و عادل در جهان دیگری نتیجه اعمالشان را به آنها ندهد؟^۱

در ششمین و آخرین جمله حکیمانه می فرماید: «تعجب می کنم از کسی که دار فانی را آباد می کند ولی دار باقی را ترک می نماید و به فراموشی می سپارد»؛ (وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ).

همه با چشم خود می بینیم این جهان دار فانی است؛ همه روز گروهی می میرند و گروهی به دنیا می آیند و جای آنها را می گیرند. سپس همین گروه جای خود را به گروه های دیگر می دهند. کاخ های زیبا بر اثر گذشت زمان به ویرانه ای مبدل می شود و باغ های پر از گل و گیاه روزی پژمرده خواهند شد. همه چیز در گذر است و همه چیز رو به فنا می رود. آیا عقل اجازه می دهد که انسان در آبادی این دار فانی بکوشد؛ اما سرای آخرت را که در آن حیات جاویدان است فراموش کند و گامی در طریق عمران و آبادی آن از طریق ایمان و اعمال صالح بر ندارد؟

این موارد شش گانه ای که امام (علیه السلام) از همه آنها در شگفتی فرو می رود بخشی از تناقض هایی است که انسان در زندگی گرفتار آن است و گاه زندگی یک انسان را مجموعه ای از این تناقض ها و تضادها تشکیل می دهد و عامل اصلی آن پیروی

۱. برای پی بردن به دلایل شش گانه معاد برگرفته از قرآن مجید به کتاب ما پیام قرآن، ج ۵ بحث معاد مراجعه کنید.

از هوای نفس و گوش فرا ندادن به فرمان عقل است.

قرآن مجید درباره دنیا و آخرت تعبیرات بسیار پر معنایی دارد از جمله در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است، اگر می‌دانستید».

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الدُّنْيَا مُتَقَلَّةٌ فَإِنَّهُ إِنْ بَقِيَتْ لَكَ لَمْ تَبْقَ لَهَا؛ دنیا منتقل می‌شود و فانی می‌گردد اگر (فرضا) برای تو باقی بماند تو برای او باقی نمی‌مانی».^۱

درباره حقیقت دنیا و جلوه‌های فریبنده و ناپایدار آن ذیل حکمت ۱۰۳ بحثی داشتیم. ذیل خطبه ۲۰۳ بحث دیگری درباره دنیا آمده و در ذیل حکمت ۱۳۳ نیز بحث بیشتری خواهیم داشت.

* * *

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ، وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ
فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که در عمل کوتاهی کند به اندوه گرفتار می شود و خدا به کسی که در مال
و جانش نصیبی برای او (جهت انفاق در راه خدا) نیست اعتنایی ندارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که بخش اول این کلام حکمت آمیز در تعدادی از کتب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است و امیرمؤمنان بخش دیگری برای توضیح بر آن افزوده. خواه این سخن از رسول خدا یا از امیرمؤمنان عليه السلام باشد هر دو در واقع از یک سرچشمه می جوشد. به علاوه این سخن در غررالحکم نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴) ولی آنچه در منابع مختلف دیدیم ذیل این کلام حکیمانه (جمله «و لا حاجة...») از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است از جمله کتاب کافی، ج ۲، ۲۵۶، ح ۲۱.

شرح و تفسیر

دوراه خطا

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز نخست به سرنوشت کسانی اشاره می کند که در انجام وظائف الهی خود کوتاهی می کنند، می فرماید: «کسی که در عمل کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می شود»؛ (مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ).

ممکن است این اندوه و غم در آستانه انتقال از این دنیا باشد که چشم برزخی پیدا می کنند و سرنوشت رقت بار خود را می بینند و فریادشان بلند می شود و می گویند: «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ پروردگارا! مرا باز گردانید، شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم.^۱

نیز ممکن است اشاره به غم و اندوه در سرای آخرت باشد، همان گونه که قرآن از زبان آنها نقل می کند که می گویند: «يَا حَسْرَتًا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»؛ ای افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم.^۲

نیز شاید این غم و اندوه در خود دنیا باشد، زیرا گاه انسان بیدار می شود و از کوتاهی هایی که کرده افسوس می خورد و غم و اندوهی جان کاه او را فرا می گیرد چرا که می بیند دیگران با اعمال صالح سرای جاویدان خود را آباد کرده اند و او با

۱. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

۲. زمر، آیه ۵۶.

کوتاهی‌هایش سرای جاوید خود را ویران نموده است. البته جمع میان این سه تفسیر نیز مانعی ندارد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن جمله پرمعنایی می‌گوید که در واقع شرحی است از کوتاهی در عمل. می‌فرماید: «خدا به کسی که در مال و جان‌ش نصیبی برای او نیست، اعتنایی ندارد»؛ (وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ).

اشاره به این‌که کسانی مورد عنایت پروردگار در دنیا و آخرتند که از بذل جان و مال در راه خدا دریغ ندارند، و به بیان دیگر، ایمان و یقین و وفاداری خود را به اسلام در عمل ثابت می‌کنند.

درست است که جان و مال همه از سوی خداست و اگر انسان در بذل آنها اقدام کند در واقع به خودش خدمت کرده است، زیرا خدا از همگان بی‌نیاز است؛ ولی خداوند روی الطاف بیکران‌ش آن را به عنوان حاجتی از سوی خود گرفته است.

این سخن درباره مؤمنانی که دارای مقامات بالا هستند نیست، آنها فقط نصیبی از جان و مالشان را در راه خدا صرف نمی‌کنند، بلکه هرچه دارند در راه خدا می‌دهند.

جمله «لَا حَاجَةَ لِلَّهِ» به معنای بی‌اعتنایی و اعراض خداوند از چنین افرادی است که چیزی از جان و مال را در راه او نمی‌بخشند، زیرا کسی که به چیزی یا شخصی نیاز ندارد طبعاً اعتنایی هم به او نمی‌کند، بنابراین جمله «لا حاجة...» با توجه به این‌که خدا به هیچ کس نیاز ندارد کنایه از بی‌اعتنایی است و منظور از بی‌اعتنایی این است که خدا آنها را از مواهب خاص و عنایات ویژه‌اش محروم می‌سازد.

این تعبیر مانند بیان کنایه‌آمیز دیگری است که در آیه ۶۷ سوره «توبه» درباره

منافقان آمده است: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ آنها خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را فراموش نمود» یعنی از رحمت خود محروم ساخت.

بعضی از مفسران نهج البلاغه در تفسیر «نصیب» معنای دیگری ذکر کرده‌اند که با ظاهر عبارت سازگار نیست. گفته‌اند منظور از «نصیب» کسانی هستند که خدا آنها را به بلاهایی در مال یا جانشان گرفتار می‌کند و این ابتلا به بلا نشانهٔ اعتنای پروردگار به آنهاست زیرا خدای متعال به کسی که اعتنا ندارد مصیبتی هم بر او وارد نمی‌کند؛ ولی روشن است که منظور از «نصیب» در مال و جان بذل بخشی از مال و جان در راه خداست نه گرفتار خسران مالی و بلاهای نفسانی شدن.

از آنچه در تفسیر دو جمله بالا آمد روشن می‌شود که هر دو با هم کمال ارتباط را دارند، زیرا کسانی که کوتاهی در عمل کنند (یعنی اعمالی دارند ولی کوتاهی می‌کنند) خداوند آنها را مبتلا به غم و اندوه می‌کند که این خود نوعی اعتنای به آنهاست و اما کسانی که مطلقاً عملی نداشته باشند؛ نه در بذل مال و نه در بذل جان خدا اعتنایی به آنها ندارد و حتی غم و اندوه بیدار کننده نیز بر آنان عارض نمی‌کند. از اینجا روشن می‌شود کسانی که مانند ابن ابی الحدید این دو جمله را مستقل از یکدیگر شمرده‌اند راهی صحیح نیپموده‌اند.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

تَوَقَّؤُوا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّؤُهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ
فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.

امام علیؑ فرمود:

از سرما در آغاز آن (در پاییز) بپرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال
کنید، زیرا در بدن‌های شما همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛
آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویانند و برگ می‌آورد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه پیش از سید رضی در میان سخنان
امیرمؤمنان علیؑ مشهور بوده است از جمله «زر بن حبیش» متوفای سال ۸۳ از امیرمؤمنان علیؑ چهار جمله
در طب بیان کرده و گفته که اگر آنها را بقراط و جالینوس می‌گفتند در برابر این کلمات آنها یک‌صد ورقه
می‌گذاشتند و شرح و تحلیل می‌کردند و آنها را با این سخنان زینت می‌بخشیدند و آن عبارت است از «تَوَقَّؤُوا
الْبَرْدَ...». از دیگر کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند نویری در نهج‌الارب و ابن قاسم در روض
الاخيار است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴).

شرح و تفسیر

سرمای زیانبار و سرمای مفید

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه خود دستور طبیی مهم و کارسازی را بیان می‌کند که مراعات آن می‌تواند از بسیاری از بیماری‌ها پیش‌گیری کند و بر نشاط و نمو جسم و روح انسان بیفزاید، می‌فرماید: «از سرما در آغاز آن (در پاییز) بپرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال کنید، زیرا در بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛ آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند و بر می‌آورد»؛ (تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ).

پاییز آغاز سرما است؛ سرمایی آمیخته با خشکی هوا که از گرمای تابستان و نبودن باران سرچشمه گرفته و به همین دلیل بر های درختان پژمرده می‌شوند و می‌ریزند و به اصطلاح، مرطوبیت فرا می‌رسد. همان مرگی که مولود خشکی و سردی است؛ ولی در آغاز بهار هوا رو به گرمی می‌رود و معمولاً باران‌های پرباری می‌بارد. آن رطوبت و گرمی دست به دست هم می‌دهند و سبب شکوفه کردن درختان و بر آوردن آنها و حیات طبیعت می‌شوند. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»؛ و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در

می آید و رویش می کند و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند.^۱

بدن انسان ها نیز جزئی از این طبیعت و متأثر به آثار آن است؛ سرمای خشک پاییز بدن ها را ضعیف و نحیف و آماده بیماری ها می کند، بنابراین باید خود را پوشانید و از آن دور داشت؛ ولی سرمای ملایم آغاز بهار بعد از فصل زمستان که آمیخته با حرارت کم و رطوبت بسیار است به انسان نشاط و نیرو می دهد و مایه نمو و رشد بدن می گردد، ازاین رو باید به استقبال آن رفت.

از آن گذشته در آغاز پاییز چون انسان به گرمای تابستان عادت کرده و باران کمتر باریده هوا آلوده است و انتقال انسان از آن گرما به سرما هرچند تدریجی است در بدن تأثیر می گذارد و میکروب های بیماری زا در آن نفوذ می کند و ازاین رو آگاهان می گویند: اگر آغاز پاییز باران هایی ببارد بیماری ها کم می شود؛ اما در پایان زمستان و آغاز بهار، بدن در مقابل سرما مقاوم شده، عوامل بیماری زا بر اثر سرما و باران بسیار کم شده و استقبال از سرمای بهار نه تنها ضرری ندارد بلکه عامل نمو جسم و جان می شود.

بوعلی سینا در کتاب طبی خود، قانون نیز به همین نکته اشاره کرده می گوید: «بدن ها از سرمای بهار آن احساسی را ندارند که از سرمای پاییز می کنند، زیرا هنگام سرمای بهار، بدن عادت به سرمای زمستان کرده و از آن رو از آن آزار نمی بیند؛ ولی به هنگام سرمای پاییز بدن که عادت به گرما دارد از آن آزار فراوان می بیند».^۲

البته خداوند ورود در فصول مختلف را تدریجی قرار داده تا مشکلات انتقال به حداقل برسد.

نکته:

مسائل بهداشتی و طبی در قرآن مجید و روایات

امروزه کتاب هایی به نام طب النبی (علیه السلام) و طب الائمة و طب الرضا (علیه السلام) در اختیار

۱. حج، آیه ۵.

۲. کتاب قانون، ج ۱، ص ۸۳.

داریم که در آنها سخن از یک رشته دستورات طبی و بهداشتی نقل شده از معصومین علیهم السلام است، گاه نیز اشاراتی از قرآن مجید در آنها دیده می‌شود؛ مثلاً امروز دانشمندان غذاشناسی آثار فوق العاده‌ای برای غسل قائلند و هرچه زمان می‌گذرد خواص بیشتری برای آن در بهداشت و درمان بیماری‌ها کشف می‌کنند. این در حالی است که قرآن مجید در سوره «نحل» با صراحت می‌گوید: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۱ و همچنین تعبیرات دیگری که پرده از روی مسائل بهداشتی و درمانی بر می‌دارد؛ از جمله دستور معروف پیامبر صلی الله علیه و آله بر این‌که تا گرسنه نشده‌اید غذا نخورید و تا کاملاً سیر نشده‌اید دست از غذا بکشید^۲ که در واقع ناظر به آیه شریفه ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۳ است.

بسیاری از دستورهایی که در زمینه نوشیدنی‌ها و غذاهای حلال و حرام وارد شده مربوط به تأثیرات خوب و بد آنهاست؛ تحریم شراب و مواد مخدر، تحریم گوشت حیوانات درنده، خوردن خون و گوشت مردار و ماهیانی که در آب مرده‌اند و امثال اینها همگی ارتباط نزدیکی با زیان‌های بهداشتی آنها دارد. توصیه به خوردن میوه‌ها و سبزی‌ها و دانه‌های غذایی ارتباط آشکاری با فوائد بهداشتی آنها دارد. روایات طبی نقل شده از پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام نیز با صراحت این مسائل را بازگو می‌کند.

درست است که وظیفه دین و آیین، هدایت مردم به راه‌های راست و اعتقادات و برنامه‌های اخلاقی است و رسالت انبیا به عنوان طبیبان روحانی درمان انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی است؛ ولی از آنجا که طب جسمانی نیز رابطه نزدیکی با طب روحانی دارد گاه به سراغ این امور نیز می‌رفتند. به بیان دیگر مسائل مربوط به سلامت جسم رابطه نزدیکی با سلامت روح دارد ازاین‌رو

۱. نحل، آیه ۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۳. اعراف، آیه ۳۱.

سلامت جسم نیز مورد توجه اسلام بوده است که خود داستان مفصلی دارد و ورود در آن عرصه ما را از مقصود دور می‌سازد.^۱

آنچه امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه‌اش بیان فرموده نیز ناظر به همین مطلب است؛ امام (علیه السلام) راه سلامت بدن را در فصل خزان و بهار نشان داده و دلیل آن را نیز بیان فرموده است، می‌فرماید: سرمای پاییز و بهار با بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد، زیرا هر دو شباهت زیادی با هم دارند.

این کلام حکمت‌آمیز، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شکل دیگری نیز نقل شده است؛ فرمود: «اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَيْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ وَاجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَيْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ؛ سرمای بهار را غنیمت بشمرید که با بدن‌های شما همان می‌کند که با درختان می‌کند و از سرمای پاییز پرهیزید که با بدن‌های شما همان انجام می‌دهد که با درختان انجام می‌دهد».^۲

شاعر نیز در این زمینه می‌گوید:

گفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به اصحاب کبار تن مپوشانید از باد بهار
چون که با جان شما آن می‌کند در بهاران با درختان می‌کند

* * *

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۶۵-۷۲ مراجعه نمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۷۱، ح ۶۹.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ.

امام علی (ع) فرمود:

عظمت آفریدگار در نظر تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، سند خاصی جز نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده و تنها به این عبارت بسنده کرده است که امام علی (ع) در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) و بیان صفات پرهیزگاران می‌فرماید: «عِظَمُ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در دل و جان آنها قرار گرفته از این رو ما سوی الله در نظر آنها کوچک شده است». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۵). آنچه در خطبه «همام» به شکل جمله فعلیه آمده است در این جا به صورت جمله اسمیه آمده است.

شرح و تفسیر

خدا را با عظمت بشناس تا همه چیز را کوچک بینی

امام علی (ع) در این سخن حکیمانه‌اش رابطه نزدیکی را میان شناخت عظمت خداوند و کوچکی دنیا در نظر انسان بیان کرده، می‌فرماید: «عظمت آفریدگار نزد تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند»؛ (عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ).

همان‌گونه که در بیان سند این کلام حکیمانه گفته شد، امام علی (ع) در خطبه ۱۹۳ نیز آن را به عبارت دیگری بیان فرموده و آن را یکی از صفات برجسته پرهیزکاران می‌شمارد که خدا را به عظمت شناخته‌اند و ما سوی الله در نظرشان کوچک است.

هرگاه انسان در دوران کودکی در خانه‌ای زندگی می‌کرده که حوض کوچکی در آن وجود داشته چنانچه وقتی بزرگ می‌شود او را به کنار استخری ببرند، بسیار در نظرش جلوه می‌کند؛ ولی اگر در کنار دریا بزرگ شده باشد، هرگاه او را در کنار آن استخر ببرند در نظرش کوچک می‌آید. همچنین کسانی که در خانواده فقیری زندگی کرده‌اند هرگاه به ثروت مختصری برسند خود را بسیار غنی می‌بینند و به عکس اگر در خانواده ثروتمندی بزرگ شده باشند چنانچه به همان ثروت برسند آن را ناچیز می‌شمرند.

بر همین اساس آنان که ذات پاک خداوند را با عظمت شناخته‌اند، یک عالم

قدرت و جبروت، یک عالم علم و ملکوت، هنگامی که به قدرت‌های مخلوقات می‌نگرند همچون قطره‌ای در مقابل دریا و یا کمتر از آن در نظرشان جلوه می‌کند.

به همین دلیل اگر بخواهیم در دنیا زهد پیشه کنیم و به مقامات مادی و ثروت‌ها و زرق و برق دنیا بی‌اعتنا باشیم باید سطح معرفت خود را نسبت به خداوند بالا ببریم که نتیجه قطعی عظمت خالق در نظر ما کوچک شدن مخلوقات است.

اگر می‌بینیم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَخْتُ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه جهان را (در گذشته تمام دنیا را به هفت بخش که هر کدام نام اقلیم داشت تقسیم می‌کردند) با آنچه در زیر افلاک قرار دارد به من بدهند که درباره مورچه‌ای ستم کنم و پوست جویی را از دهانش بیرون بکشم چنین کاری را نخواهم کرد».^۱ دلیل این کلام امام (علیه السلام) همین است که خدا را با عظمت فوق‌العاده‌ای شناخته و تمام دنیا در نظر او از پوست یک جو یا از بر درختی که در دهان ملخی باشد کوچک‌تر جلوه می‌کند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ:
يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ،
يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ
لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ. أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكَحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ
فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ؟
ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ:
أَمَّا لَوْ أَدْنَى لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».

امام علی (علیه السلام) از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته بود، به کنار قبرستانی
که پشت دروازه کوفه بود رسید (رو به سوی آنها کرده) فرمود:
ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای
خاک‌نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! و ای وحشت‌زدگان! شما در این راه پیشگام
ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد؛ اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند،
همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و اموالتان (در میان ورثه)
تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟

سپس امام (علیه السلام) رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود:
 آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می شد به شما خبر می دادند که
 «بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر می گوید که گروهی از بزرگان که پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند این کلام حکمت آمیز را در کتب خود نقل کرده اند؛ از جمله مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنین در کتاب امالی و ابن عبد ربه در عقد الفرید و صدر این کلام را طبری در تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ و نصر بن مزاحم در کتاب صفین و جاحظ در کتاب البیان و التبیین آورده اند بنابراین نیازی نیست که سخنان کسانی را که بعد از سید رضی می زیسته اند در اینجا بیاوریم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

از بحار الانوار استفاده می شود که امام (علیه السلام) این سخن را بعد از گفتار حکیمانه اش درباره «خاب بن اُرت» که در حکمت ۴۳ گذشت بیان فرموده به این گونه که «خاب» که از دوستان صادق امام (علیه السلام) بود در غیاب آن حضرت در کوفه وفات یافت هنگامی که امام (علیه السلام) از صفین باز می گشت چشمش به قبرهایی در بیرون دروازه کوفه افتاد درباره آنها سؤال کرد گفتند یکی از آنها قبر «خاب بن اُرت» است که در غیاب شما از دنیا رفت و وصیت کرد او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند (این در حالی بود که بسیاری از مردم عزیزانشان را در خانه خودشان دفن می کردند) امام (علیه السلام) جمله حکمت آمیز ۴۳ را درباره «خاب» فرمود؛ سپس نگاهی به مجموع آن قبور کرد و گفتار حکیمانه مورد بحث را بیان نمود. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۵۳).

شرح و تفسیر

گفت‌وگوی امام علیه السلام با ارواح مردگان

این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته و به کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسیده بود: (وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صَفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ).

امام علیه السلام اموات آن گورستان را با پنج خطاب تکان دهنده بیدارگر مخاطب ساخت فرمود: «ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهاییان! و ای وحشت‌زدگان!»؛ (يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحْشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفَرَةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ الثَّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ).

امام علیه السلام در واقع با این تعبیرات نشان داد که هر انسانی سرانجام در این دنیا به چه سرنوشتی دچار می‌شود؛ امروز در میان دوستان و عزیزان در خانه‌های زیبا و مرفه زندگی می‌کند، جمع آنها جمع و اسباب نشاطشان فراهم است، می‌گویند و می‌خندند و از باده غرور سرمستند؛ ولی فردا جایگاهشان گورستان و وحشتناک و قبرهای تاریک در وحدت و تنهایی خواهد بود. شادی‌ها و خوشی‌ها پایان می‌گیرد و لذات، خاتمه می‌یابد، جمعیان به پراکندگی می‌کشد و دوستی‌ها به فراموشی سپرده می‌شود.

هنگامی که امام علیه السلام با این خطاب‌های پنج‌گانه تکان‌دهنده دل‌های همراهان

خود را که ناظر این صحنه بودند برای پذیرش حق آماده‌تر ساخت، خطاب به ارواح گذشتگان آن قبرستان فرمود: «شما در این راه پیشگام ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد»؛ (أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ).

«فَرَطٌ» به کسی می‌گویند که پیشاپیش قافله می‌رود و طناب‌ها و دلوها را برای کشیدن آب از نهر آماده می‌سازد. سپس به هر کسی که در چیزی پیشگام می‌شود اطلاق شده است.

اشاره به این که قانون مر استثنای پذیر نیست؛ انسان‌ها مانند اهل قافله‌ای بزرگند که گروهی پیشاپیش قافله، گروهی در وسط و گروهی به دنبال قافله حرکت می‌کنند. این قافله به سوی دیار فنا یا به تعبیر دیگر عالم بقا می‌شتابد و همه سرانجام به آن می‌رسند، هیچ گونه استثنایی ندارد. تفاوت در زمان‌بندی‌هاست و اگر انسان به این حقیقت توجه کند به یقین نسبت به اعمال خود مراقبت بیشتری خواهد کرد.

آن‌گاه امام (علیه السلام) اخبار عالم دنیا را در سه جمله خلاصه کرده از آنها اخبار عالم آخرت را پرسش می‌کند و می‌فرماید: «اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و اموالتان (در میان ورثه) تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟»؛ (أَمَّا الدُّوْرُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟).

«سپس امام (علیه السلام) رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود: آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می‌شد به شما خبر می‌دادند که بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است»؛ (ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى).

در واقع امام (علیه السلام) انگشت روی مهم‌ترین مسائل زندگی انسان‌ها گذاشته که

برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنند؛ خانه‌های مرفه، همسران خوب و اموال فراوان. همان چیزی که در آیه ۱۴ سوره آل عمران آمده است که می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ»؛ محبت امور مادی، از (قبیل) زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها وسایل گذران زندگی دنیاست (و هدف نهایی نمی‌باشد)، سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان) نزد خداست».

گاه می‌شود فردی در همه عمرش تلاش می‌کند و سرانجام رنج وی در خانه‌ای مجلل خلاصه می‌شود و چقدر برای او دردناک است که آن را رها کند و کسانی که هیچ زحمتی برای آن نکشیدند در آن ساکن شوند و گاه محصول همه عمرش در مقداری از مال و ثروت خلاصه می‌شود و بعضی نیز سال‌ها تلاش می‌کنند همسر زیبایی پیدا کنند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد باید همه را رها کرده و راهی دیار اموات شوند و طومار زندگی آنها در هم پیچیده خواهد شد.

جالب این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: اگر آنها اجازه سخن گفتن را پیدا کنند فقط یک خبر به شما می‌دهند؛ خبری که همه چیز در آن جمع است و آن خبر مربوط به زاد و توشه تقواست که در برزخ و مواقف قیامت، انسان را یاری می‌دهد. این سخن برگرفته از آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره است که می‌خوانیم: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»؛ و زاد و توشه تهیه کنید و بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است و از (مخالفت) من بپرهیزید ای خردمندان».

نکته‌ها:

۱. آیا ارتباط با ارواح ممکن است؟

از ظاهر کلام امام (علیه السلام) چنین بر می‌آید که او با ارواح مردگان سخن می‌گوید و آنها سخنان امام (علیه السلام) را درک می‌کنند و حتی از آن استفاده می‌شود که اگر اذن پروردگار باشد آنها نیز می‌توانند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند و به این ترتیب دلیلی است بر امکان ارتباط با ارواح، هرچند بسیاری از مدعیان در این زمینه دروغ می‌گویند و با خیالات خود ارتباط پیدا می‌کنند ولی اصل ارتباط امکان‌پذیر است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیرات با آنچه در قرآن مجید در سوره «فاطر» آیه ۲۲ آمده هماهنگ است که می‌فرماید: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ»؛ و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور (خفته) اند برسانی.

در پاسخ باید به نکته‌ای توجه داشت که مشرکان قطعاً سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می‌شنیدند و گوششان از این نظر کر نبود؛ ولی این سخنان حکمت‌آمیز در دل و جان‌شان نفوذ نمی‌کرد، بنابراین معنای آیه شریفه چنین می‌شود: همان‌گونه که نمی‌توانی مردگان را هدایت کنی این قوم مشرک لجوج و متعصب را نیز نمی‌توان هدایت کرد، چرا که گوش شنوا ندارند؛ گوش‌های که مطالب را بشنود و به درون جان انسان منتقل کند.

شاهد سخن این که مطابق آنچه در منابع اسلامی و از جمله منابع اهل سنت همچون صحیح بخاری^۱ و تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث آمده است پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از پایان جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را در چاه خشکی بیفکنند. سپس آنها را صدا زد و فرمود: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا؟

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۷، باب قتل ابی جهل.

فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي اللَّهُ حَقًّا؛ آیا آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را خداوند به من وعده داده بود حق یافتم». در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا! چگونه با اجسادى سخن می‌گویی که روح ندارند؟ فرمود: شما سخنان مرا بهتر از آنها نمی‌شنوید. جز این که آنها توانایی پاسخ‌گویی ندارند (مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ غَيْرَ أَنََّّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَرُدُّوا شَيْئًا).

در مسند احمد نیز همین معنا به صورت روشن‌تری آمده است.^۱ اضافه بر این ممکن است در موارد عادی آنها (اهل قبور) صدای کسی را نشنوند؛ اما در مواقع فوق‌العاده، هنگامی که پیامبر ﷺ یا امام معصوم ﷺ یا یکی از اولیاء الله با آنها سخن خاصی بگوید آن را خواهند شنید. از اینجا پاسخ بعضی از وهابیان ناآگاه و کم‌سواد نیز داده می‌شود که می‌گویند: چرا شما به پیغمبر اکرم ﷺ بعد از رحلتش متوسل می‌شوید. او سخن کسی را نمی‌شنود؟!

راستی جهل و نادانی چه عقاید زشتی برای انسان به بار می‌آورد؛ هنگامی که خداوند درباره شهدا - هرچند از افراد عادی لشکر اسلام باشند - می‌فرماید: ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲ و آنها را زندگان جاوید می‌نامد، چگونه مقام پیغمبر اکرم ﷺ را از مقام آنها کمتر می‌شمرند. به علاوه خودشان همه روز در نمازها بر پیغمبر اکرم ﷺ سلام و خطاب می‌دهند آیا سلام، آن هم از دور به کسانی که در قبورند و چیزی نمی‌فهمند معنا دارد؟ همچنین در حدیثی از خود آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ؛ بر من درود بفرستید که درود شما هر جا که باشید به من می‌رسد».^۳

۱. مسند احمد، ج ۲، ۱۱۳، ح ۴۸۴۹.

۲. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سنن ابی‌داود، ج ۱، ۴۵۳، ح ۲۰۴۲؛ ابن حجر نیز در فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲ این حدیث را نقل کرده تصریح می‌کند که سند این حدیث صحیح است.

جالب این‌که در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) تابلوی بزرگی زده‌اند و بر روی آن نوشته‌اند: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»؛ صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید^۱ و به همین دلیل، مردم را به سکوت در مقابل قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت می‌کنند. اگر نعوذ بالله پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات چیزی نمی‌فهمد این کارها چه معنا دارد.

۲. زاد و توشه آخرت

می‌دانیم دنیا به امور مختلفی تشبیه شده از جمله این‌که دنیا گذرگاهی برای عبور به سوی سرای جاویدان است، مقصد نهایی بهشت است و از مسیر دنیا و برزخ و صحنه محشر می‌گذرد، راهیان این مسیر نیاز به زاد و توشه و مرکب دارند؛ مرکبشان ایمان و زاد و توشه آنها تقواست. این‌که امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه بالا می‌فرماید: اگر به ارواح گذشتگان اجازه سخن گفتن داده شود به شما می‌گویند: تا می‌توانید زاد و توشه بگیرید، همه اخبار آخرت را در جمله‌ای خلاصه کرده که در این مسیر چیزی جز زاد و توشه تقوا مفید واقع نمی‌شود و این سخن همان گونه که گفتیم برگرفته از قرآن مجید است.

تقوا به معنای احساس مسئولیت در برابر فرمان خداست که نتیجه آن انجام واجبات و ترک محرمات است.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: خدمت امام (علیه السلام) بودم سخن از اعمال به میان آمد من گفتم: عمل من بسیار ضعیف و کم است. امام (علیه السلام) فرمود: «مَهْ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ؛ از این سخن خودداری کن و استغفار نما» سپس به من فرمود: «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَى؛ اعمال کم آمیخته با تقوا بهتر است از اعمال زیاد بدون تقوا» عرض کردم: چگونه ممکن است انسان اعمال خوب

۱. حجرات، آیه ۲.

زیادی داشته باشد بدون تقوا؟ فرمود: این مانند آن است که انسان اطعام طعام می‌کند و به همسایگان محبت می‌نماید و در خانه‌اش به روی نیازمندان گشوده است؛ ولی «هنگامی که دری از حرام به سوی او گشوده شود وارد آن می‌شود» (فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ) سپس فرمود: این عملی است بدون تقوا و افزود: شخص دیگری ممکن است این گونه کارهای خیر را انجام ندهد اما هنگامی که در حرام به روی او گشوده شود وارد نگردد (گرچه اعمال کمی دارد؛ اما آمیخته با تقواست).^۱

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بخش اول:

وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا:

أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَيْمَصَّارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبُلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى؟ كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفِّكَ، وَكَمْ مَرَّضَتْ بِيَدَيْكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ، غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُكَ. لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ، وَلَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بِطَلِبَتِكَ، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! وَقَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ.

امام علیؑ شنید مردی در محضرش نکوهش دنیا می‌کند (در حالی که از غافلان بود) به او فرمود:

ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی (و دنیا را به خدعه و نیرنگ و فریبندگی متهم می‌سازی) تو خودت تن به غرور دنیا داده‌ای و به باطل‌های آن فریفته شده‌ای (عیب از توست نه از دنیا) تو خود فریفته دنیا شده‌ای سپس دنیا را مذمت می‌کنی

(و گناه را به گردن آن می‌افکنی؟) تو ادعا می‌کنی که دنیا بر تو جرمی روا داشته یا دنیا چنین ادعایی بر تو دارد؟ چه زمانی دنیا تو را به خود مشغول ساخت، یا کی تو را فریب داد؟ آیا به محلی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریب داده؟ یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟ چه قدر با دست خود به بیماران پرداختی و چه قدر آنها را پرستاری کردی؟ درخواست شفا برای آنها می‌کردی و از طبیبان، راه درمان آنها را می‌خواستی، در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریه تو فایده‌ای نمی‌بخشید، و دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همه این تلاش و کوشش‌ها مرگ گریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد). دنیا با این نمونه‌ها (که برای تو گفتم) وضع تو را نیز مجسم ساخته و با قربانگاه‌های او (برای دیگران)، قربانگاه تو را!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام بسیار پر بار قبل از سید رضی و بعد از او در منابع زیادی نقل شده است سپس به سیزده منبع از آنها اشاره می‌کند از جمله: «ابن قتیبه» در عیون الاخبار، «جاحظ» در البیان و التبیان، «مسعودی» در مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید است. «ابن عساکر» نیز در جلد دوازدهم تاریخ دمشق آن را به طرق متعددی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۷).

شرح و تفسیر

کجای دنیا فریبنده است؟

این کلام حکمت‌آمیز که درباره نقش مؤثر دنیا و مواهب آن برای رسیدن به سعادت اخروی بیان شده در زمانی امام ذکر فرمود که «شنید مردی به نکوهش دنیا زبان گشوده است»؛ (وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا).

این مرد اهل بصره و جنگ جمل بود، آن‌گونه که بعضی گفته‌اند یا اهل کوفه که برخی دیگر نوشته‌اند^۱، تأثیری در اصل سخن ندارد؛ ولی به نظر می‌رسد که امام علیه السلام احساس فرمود مرد ریاکاری است و نکوهش او از دنیا نوعی اظهار قدس و تقواست بی آنکه صاحب قدس و تقوا باشد و به هر حال امام علیه السلام از این موقعیت استفاده کرد تا درس بسیار مهمی را درباره دنیا و مواهب دنیوی به همگان بدهد. این کلام بسیار پربار و حکیمانه به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول درباره این است که وصف دنیا به فریب‌کار بودن توصیف بی‌دلیلی است، زیرا اگر چشم عبرت‌بین باشد نشانه‌های بی‌وفایی دنیا در همه جای آن آشکار است. می‌فرماید: «ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی (و دنیا را به خدعه و نیرنگ و فریبندگی متهم می‌سازی) تو خودت تن به غرور دنیا داده‌ای و به باطل‌های آن فریفته شده‌ای (عیب از توست نه از دنیا)»؛ (أَيُّهَا الدَّامُ لِدُنْيَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبْطَالِهَا!).

۱. بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۴۶.

سپس می‌افزاید: «آیا تو خود فریفته دنیا شده‌ای سپس دنیا را مذمت می‌کنی (و گناه را به گردن آن می‌افکنی؟) تو ادعا می‌کنی که دنیا بر تو جرمی روا داشته یا دنیا چنین ادعایی بر تو دارد؟»؛ (أَتَعْتَرُ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا، أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟).

«مُتَجَرِّم» به کسی می‌گویند که ادعای جرم بر کسی دارد و منظور امام (علیه السلام) این است که تو از دنیا شکایت می‌کنی که بر تو ستم کرده و تو را فریفته در حالی که دنیا باید از تو شکایت کند که مواهبش را به باطل هزینه کرده‌ای.

سپس امام (علیه السلام) از مظاهر بیدار کننده دنیا به دو چیز که در دسترس همگان است استدلال می‌کند. نخست می‌فرماید: «چه زمانی دنیا تو را به خود مشغول ساخت یا کی تو را فریب داد؟ آیا به محلی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریب داده یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟»؛ (مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أِبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟).

اشاره به این‌که اگر یک گام به سوی قبرستان برداری و لحظه‌ای در کنار آن بایستی و بیندیشی همه چیز بر تو ظاهر و آشکار می‌شود؛ پدران و مادران و عزیزان، دیروز در میان شما بودند و حیات و نشاطی داشتند ولی امروز، خاموش در زیر خاک‌ها خفته و پوسیده‌اند. آیا همین یکی برای بیدار ساختن انسان کافی نیست؟ و به گفته شاعر:

بشکاف خاک را و بین یک دم بی‌مهری زمانه رسوا را

آن‌گاه امام (علیه السلام) به صحنه‌های عبرت‌آمیز دیگری از بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «چقدر با دست خود به معالجه بیماران پرداختی و چقدر آنها را پرستاری کردی، درخواست شفا برای آنها می‌کردی و از طبیبان، بیان راه درمان آنها را می‌خواستی در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریه تو فایده‌ای نمی‌بخشید، دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ

یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همه این تلاش و کوشش‌ها مر گریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد)؛ (كَمْ عَلَّلَتْ بِكَفِّكَ، وَكَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدِكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ، غَدَاةٌ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُؤُكَ. لَمْ يَنْفَعْ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ، وَلَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بِطَلْبِكَ وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ!).

(توجه داشته باشید) که «عللت» از ریشه «تعلیل» به معنای به معالجه پرداختن و «مرضت» از ماده «تمریض» به معنای پرستاری نمودن و «تستوصف» از ریشه «وصف» گرفته شده و در اینجا به معنای طلب راه درمان از طبیب است و «إشفاق» به معنای محبت آمیخته با ترس و «تُسَعِفُ» از ماده «إسعاف» به معنای یاری طلبیدن و کمک کردن است.

امام علی (ع) در این گفتار شفاف و بسیار روشن صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا را به طرز بسیار آموزنده‌ای ترسیم فرموده و به پرستارانی اشاره می‌کند که حال بیمارشان روز به روز سخت‌تر می‌شود، گاه به دعا متوسل می‌شوند، گاه به طبیب و دارو، گاه بیتابی می‌کنند و دلسوزی و گاه سیلاب اشک از چشمشان سرازیر می‌شود؛ ولی هیچ کدام از آنها سودی نمی‌بخشد و بیمار در برابر چشمان اشک‌آلود آنها جان می‌سپارد. اینها اموری است که بسیاری از مردم تجربه کرده‌اند و آنها که تجربه نکرده‌ند از دیگران شنیده‌اند. آیا این صحنه‌ها کافی نیست که انسان به وسیله آن پی به بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا ببرد؟

در پایان این بخش امام علی (ع) می‌فرماید: «و (بدین ترتیب) دنیا با این نمونه‌ها وضع تو را نیز مجسم ساخته است و با قربانگاه‌های او (برای دیگران)، قربانگاه تو را»؛ (وَقَدْ مَثَّلْتُ لَكَ بِه الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ).

اشاره به این‌که این گورستان‌هایی که در اطراف شهر و دیار توست و بیماران

و بیمارستان‌هایی که در جای جای وطن تو وجود دارند همه نشانه‌هایی از بی‌مهری زمانه رسواست و جای این ندارد که دنیا را با این همه نشانه‌های بی‌وفایی، فریبنده و غافل‌کننده بینداری. کدام فریبندگی و کدام فریب‌کاری. البته این سؤال در اینجا پیش می‌آید که در قرآن مجید حیات دنیا به «سرگرمی و بازی»^۱ و «متاع غرور»^۲ و در روایات به نام «دارالغرور» معرفی شده است. امام (علیه السلام) در داستان خانه‌ای که شریح قاضی خریداری کرده بود (نامه سوم از بخش نامه‌ها) دنیا را به عنوان «دارالغرور» معرفی فرموده است. همچنین امام سجاد (علیه السلام) نیز در دعای معروفش: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ» دنیا را «دارالغرور» معرفی نموده‌اند. در بعضی از احادیث دیگر هم دنیا را «دارالغرور» شناخته شده است.^۳

ممکن است پرسیم این تعبیرات چگونه با آنچه امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه مورد بحث فرموده سازگار است؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ هرگاه نگاه به دنیا، نگاه سطحی و زودگذر باشد، دنیا «دارالغرور» است؛ اما اگر نگاه به آن عمیق و حکیمانه باشد، دنیا دار عبرت و بیداری است. ادامه این سخن حکیمانه نیز گواه بر آن است که گفته‌ایم.

* * *

۱. ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾. انعام، آیه ۳۲.

۲. ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۲۲، ح ۶.

بخش دوم:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ. فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَقَدْ آذَنْتَ بِبَيْنِهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا؛ فَمَثَلْتُ لَهُمْ بِبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقْتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟ رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيْبًا، وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالُ غَدَاةِ النَّدَامَةِ، وَحَمِدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعَظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا.

ترجمه

امام علیه السلام فرمود: دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که به راستی با آن رفتار کند، و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ موعظه و اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد.

دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارت خانه اولیای الهی است. آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن بهره گرفتند. با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند؟ دنیا جدایی خود را اعلام داشته و فراق خویش را با صدای بلند خبر داده و از مر خود و اهلش همه را با خبر ساخته است. دنیا با

نمونه‌ای از بلاهایش بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش به سرور آخرت متوجه ساخته است (در حالی که همه می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیا و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا است).

گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبح‌گاهان در مصیبت (و به این ترتیب) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و گاه انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد با این اوصاف، گروهی آن را در «روز پشیمانی» (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرزش را پذیرا شدند.

شرح و تفسیر

دنیا تجارتخانه اولیای خداست

امام (علیه السلام) در ادامه گفتار حکیمانه‌ای که در مورد دنیا در بخش پیشین داشت، در این بخش جنبه‌های مثبت دنیا را در هشت جمله برمی‌شمرد در چهار جمله نخست می‌فرماید: «دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که به راستی با آن رفتار کند و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد و محلّ موعظه و اندرز است برای آن کس که از آن اندرز گیرد»؛ (إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا).

به این ترتیب، دنیا گرچه در نظر اول «دار الغرور» و «دار لهو و لعب» است ولی با دقت می‌تواند به سرای عافیت و موعظه و برگرفتن زاد و توشه تبدیل شود و نردبان ترقی انسان برای قرب الی الله باشد و معراج مؤمن و مزرعه آخرت

گردد. همان‌گونه که در آیات و روایات به آن اشاره شده است و امام علیه السلام در خطبه ۲۸ دنیا را به میدان تمرین و آمادگی برای مسابقه در میدان جهان دیگر تشبیه فرمود (أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدَا السَّبَاقُ) و در خطبه ۲۰۳ دستور می‌دهد از این محل عبور برای قرارگاه اصلی خود توشه بگیرید (فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ). درست است که دنیا در نظر ابتدایی دروغ‌گوست؛ ولی اگر کمی در حوادث آن دقت شود می‌بینیم که راست‌گوست و واقعیت‌ها را برملا می‌سازد و بانگ رحیل سر می‌دهد.

صحیح است که دنیا سرای بیماردلان است؛ اما برای آنها که اهل فهم و درکند سرای تن‌درستی است.

درست است که دنیا در نظر ابتدایی دار فقر است و تمام سرمایه‌های وجود انسان را می‌گیرد و تهی‌دست به زیر خاک می‌فرستد؛ ولی برای آنان که آماده برگرفتن زاد و توشه‌اند دار غناست.

صحیح است که دنیا غافل‌کننده است؛ اما برای آنها که اهل پند و نصیحت‌اند دار موعظه است.

سپس امام علیه السلام به چهار وصف دیگر پرداخته می‌فرماید: «دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارت خانه اولیای الهی است»؛ (مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ).

امام علیه السلام در واقع در این عبارت کوتاه چهار نام بر دنیا نهاده که هر یک پیامی دارد. نام «مسجد»، «مصلی»، «مهبط وحی» و «تجارت خانه اولیای حق» آیا ممکن است مسجد جایگاه بدی باشد و یا نمازخانه فرشتگان سزاوار نکوهش گردد؟ و آیا جایگاهی که وحی الهی بر آن نازل شده و تجارت خانه دوستان حق است جای بدی است؟

تعبیر به تجارت‌خانه در واقع برگرفته از آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» می‌باشد.^۱

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه «مُصَلَّىٰ مَلَائِكَةِ اللَّهِ» را اشاره به سجده کردن فرشتگان برای آدم دانسته‌اند در حالی که دلیلی بر این تخصیص نیست؛ پیوسته جمعی از فرشتگان در حال سجود و جمعی در حال رکوع و مشغول نمازند و منحصر به زمان خاصی نیست و فرشتگان در همه جا هستند؛ در آسمان و در زمین و مخصوصاً در اماکن مقدسی همچون مکه و مدینه و بقاع معصومان (علیهم السلام). از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که دنیا موقعیت بسیار مهمی دارد برای آنان که از آن بهره گیرند؛ هم منزلگاهی است برای تهیه زاد و توشه، هم دانشگاهی است برای دروس اخلاقی و موعظه، هم محلی برای عبادت پروردگار و هم تجارت‌خانه‌ای است که انسان با سرمایه عمر وارد آن می‌شود و در برابر این سرمایه می‌تواند بهترین متاع‌ها را که همان قرب پروردگار و رضای او و سعادت جاویدان است فراهم سازد.

از این رو امام در ادامه این سخن می‌فرماید: «آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن سود بردند»؛ (اَكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ).

سپس امام (علیه السلام) برای یک نتیجه‌گیری به آغاز سخن باز می‌گردد و می‌فرماید: «با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند در حالی که جدایی خود را اعلام داشته و فراق خود را با صدای بلند خبر داده و خبر از مر خود و اهلش داده است»؛ (فَمَنْ ذَا يَدْمُهَا وَقَدْ أَدْنَتْ بِبَيْتِهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا).

امام (علیه السلام) بعد از این سه جمله که در پاسخ مذمت‌گویان فرموده با دو جمله

۱. سوره صف، آیه ۱۰.

دیگر آن را تکمیل می‌کند و می‌فرماید: «دنيا با نمونه‌ای از بلاهایش بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش به سرور آخرت متوجه ساخته است (در حالی که می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیا و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا است) و گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبح‌گاهان در مصیبت (و به این ترتیب) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد»؛ (فَمَثَلْتُ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقْتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَّرْتُ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيْبًا وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا).

آری، دنیا با زبان حال به روشنی ماهیت خود را که همان ناپایداری و بی‌وفایی و بی‌اعتباری است آشکار ساخته، حوادث زودگذر، از دست رفتن عزیزان، بیماری‌های ناگهانی و بلاهای زمینی و آسمانی همه اینها پیام‌های روشنی است که دنیا برای معرفی خود به اهلش می‌فرستد. با این حال چگونه می‌توان گفت دنیا فریبنده و غافل‌کننده است.

تعبیر به «مَثَلْتُ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ» شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره «سجده» آمده است: «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ به آنها از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید باز گردند».

«رَاحَتْ» از ریشه «رَوَّاح» به معنای عصرگاهان و «ابْتَكَّرْتُ» از ماده «بکور» به معنای صبحگاهان، «فَجِيعَةٌ» حوادث وحشتناک و دردناک و واژه‌های «تَرْغِيْبًا» و «تَرْهِيْبًا» و «تَخْوِيفًا» و «تَحْذِيرًا» در واقع مفعول لاجله هستند.

بنابراین چشمی باز و گوش‌شنوا می‌خواهد تا تمام این پیام‌های بیدارگر را ببیند و بشنود به ویژه در عصر ما که حوادث سریع‌تر صورت می‌گیرد و فاجعه‌ها شتاب بیشتری دارند؛ نمونه آن تصادف‌های مرگ‌آور اتومبیل‌ها و سقوط

هوایماها و غرق شدن کشتی‌ها و بیماری‌های واگیردار گسترده است، این پیام، پررنگ‌تر و شفاف‌تر است.

آن‌گاه امام (علیه السلام) در پایان این سخنان حکمت آمیز و فوق‌العاده بیدار کننده چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «با این اوصاف، گروهی آن را در روز پشیمانی (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرز را پذیرا شدند»؛ (فَدَمَّهَا رِجَالُ غَدَاةِ النَّدَامَةِ، وَحَمَدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا، وَحَدَّثَتْهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا).

آری هوی پرستان غافل در قیامت که آثار اعمال سوء خود را می‌بینند سخت پشیمان می‌شوند و زبان به مذمت دنیا می‌گشایند ولی خردمندان بیدار زبان به ستایش آن می‌گشایند که از آن تجارت‌خانه پرسود و مزرعه پر بار بهترین بهره‌ها را گرفتند و با خود به عرصه قیامت آوردند.

از این جمله‌های اخیر نکته‌ای را که قبلاً به آن اشاره کردیم بهتر می‌توان دریافت که مذمت دنیا در بسیاری از کلمات معصومان (علیهم السلام) و حتی در آیات قرآن هیچ منافاتی به مدح و ستایش آن در این کلام پر بار امیرمؤمنان (علیه السلام) ندارد. آنچه در نکوهش آن آمده ناظر به افراد کوتاه‌بین و غافل و بی‌خبر و آنچه در مدح آن آمده ناظر به آگاهان و خردمندان و عاقبت‌اندیشان است. مهم آن است که با کدام دیده به دنیا بنگریم. اگر با دیده مثبت بنگریم دنیا به راستی مزرعه آخرت است و اگر با دیده منفی نگاه کنیم دنیا سرای غرور و غفلت و بی‌خبری و نکبت است.

۱۳۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوا لِلْمَوْتِ،
وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.

امام عليه السلام فرمود:

خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند بزیاید برای مردن، و گردآوری
کنید برای فنا، و بنا کنید برای ویران شدن!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌هایشان نقل کرده اند مرحوم کلینی در جلد دوم کافی از امام باقر علیه السلام با تفاوتی و مرحوم مفید در اختصاص از امام صادق علیه السلام هستند و (بعد از مرحوم سید رضی) آمدی نیز در غررالحکم آن را از امیرمؤمنان علیه السلام با تفاوتی نقل کرده (که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).

شرح و تفسیر

پیام فرشته الهی

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه کوتاه و پربار به سرنوشت انسان‌ها و مواهب و نعمت‌های آنها اشاره کرده می‌فرماید: «خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند بزایید برای مردن و گردآوريد برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن». لام در «لِلْمَوْتِ» و «لِلْفَنَاءِ» و «لِلْخَرَابِ» لام سببیّه نیست، بلکه لام غایت است؛ یعنی فرزند بزایید ولی عاقبتش مر است و اموال گردآوری کنید سرانجامش فناست و بناهای پرشکوه برپا سازید عاقبت آن ویرانی است.

شبیه چیزی است که در قرآن مجید در داستان فرعون و همسرش به هنگام گرفتن قنடைّه موسی از آب نیل آمده است «فَالْتَفَتَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا»؛ (هنگامی که مادرش به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را (از آب) گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایهٔ اندوهشان گردد»^۱ یعنی عاقبت کار چنین شد.

در حقیقت امام روی سه چیز از مهم‌ترین مواهب زندگی دنیا انگشت گذارده و سرانجام همهٔ آنها را روشن ساخت: فرزندان که عزیزترین سرمایهٔ انسان‌اند و اموال که برای آن زحمت فراوان می‌کشد و بناهای مجلل که گاه قسمت عمدهٔ عمر خود را صرف آن می‌کند. امام می‌فرماید: هیچ یک از اینها بقا و دوامی ندارد

۱. قصص، آیهٔ ۸.

و سرانجام گرد و غبار فنا بر روی همه آنها می نشیند تنها چیزی که برای انسان باقی می ماند اعمال خیر و نیکی هاست که نزد خدا ذخیره می شود، قرآن می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.^۱

در این که آیا واقعاً فرشته ای فریاد می زند و ما صدای او را نمی شنویم یا زبان حال جهان آفرینش و طبیعت دنیاست یا صدایی است که از جان و فطرت و عقل ما بر می خیزد و ملک اشاره به آن است، محلّ گفت و گو است.

کسانی که آن را تفسیر به طبیعت دنیا و مانند آن کرده اند دلیلشان این است که اگر واقعاً ملکی صدا بزند و ما ندای او را نشنویم چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ ولی به این ایراد می توان پاسخ داد که وقتی ندای آن ملک به وسیله اولیاء الله برای ما نقل شود تأثیرش واضح است مثل این که ما برای کسی نقل کنیم که فرزندت را در فلان شهر دیدیم که فریاد می زد مرا یاری کنید. در این گونه موارد صدای شخص غائب به وسیله شخص حاضر رسیده است.

بهترین راه برای این که انسان سرنوشت آینده خود را تشخیص دهد آن است که درباره پیشینیان فکر کند آنها کجا رفتند؟ اموالشان چه شد؟ و کاخ هایشان به چه سرنوشتی گرفتار گردید؟ قرآن مجید درباره کافران و منافقان در آیه ۶۹ سوره توبه می فرماید: «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً»؛ (شما منافقان)، همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند، (و راه انفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر، و اموال و فرزندان شما بیشتر بود» (دیدید سرنوشت آنها چه شد؟) سرنوشت خود را بر آنها قیاس کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم فرزند آدم هنگامی که در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان

و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند رو به اموالش می‌کند و می‌گوید به خدا سوگند من نسبت به تو حریص و بخیل بودم الان سهم من نزد تو چیست؟ می‌گوید: «خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ؛ تنها کفن خود را می‌توانی از من بگیری» رو به فرزنداناش می‌کند و می‌گوید شما را دوست می‌داشتم و از شما حمایت می‌کردم من چه سهمی نزد شما دارم؟ می‌گویند: تو را به قبرت می‌بریم و پنهان می‌کنیم رو به سوی عملش می‌کند و می‌گوید به خدا سوگند من نسبت به تو بی‌اعتنا بودم و تو بر من سنگین بودی چه چیز نزد تو دارم؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز قیامت هستم تا من و تو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم. (سپس امام علیه السلام فرمود: اگر آن شخص ولی خدا بوده سرنوشت بسیار خوبی دارد و اگر دشمن خدا بوده به عذاب دردناکی مبتلا می‌شود).^۱

شاعر معروف عرب ابوالعتاثیه از کلام حکیمانه امام بهره گرفته و می‌گوید:

لِدُوا لَلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ فَكُلُّكُمْ يَصِيرُ إِلَى ذِهَابٍ
لِمَنْ نَبْنِي وَنَحْنُ إِلَى تُرَابٍ نَصِيرُ كَمَا خُلِقْنَا مِنْ تُرَابٍ؟

برای مر بزیاید و برای ویرانی بنا کنید که همه شما در مسیر رفتن هستید
برای چه کسی بنا می‌کنیم در حالی که ما به سوی خاک می‌رویم و همان‌گونه
که از خاک آفریده شدیم به خاک باز می‌گردیم.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ با تلخیص اندک.

۱۳۳

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ
فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.

امام علیؑ فرمود:

دنیا سرای عبور است نه سرای اقامت و مردم در دنیا دو گونه‌اند: بعضی خود را
فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که جمعی از دانشمندان مانند زمخشری در ربیع الابرار و نویری در نهایة
الارب و مالکی در تنبیه الخواطر این کلام حکیمانه را از آن حضرت با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند که نشان
می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).

شرح و تفسیر

در میان آزادی و اسارت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به حقیقت دنیا اشاره کرده و کسانی را که در دنیا هستند به اعتبار استفاده درست و نادرست به دو گروه تقسیم می‌کند:
نخست می‌فرماید: «دُنْیَا سَرَايَ عُبُورٍ أَسْتَ نَه سَرَايَ اِقَامَةٍ»؛ (الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ).

این تشبیه شبیه چیزی است که امام سجاده علیه السلام از حضرت مسیح نقل کرده است که می‌گوید: «الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا؛ دنیا به منزله پلی است، از آن عبور کنید و به فکر آباد کردن آن (و خانه ساختن بر آن) نباشید».^۱
شبیه این تعبیر در خطبه ۲۰۳ با بیان دیگری آمده است، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرٍ كُمْ لِمَقَرٍّ كُمْ».
تعبیری که در آیه شریفه ۳۹ سوره «غافر» آمده «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» نیز از نظر مفهوم کلام این پیام را به ما می‌دهد که دنیا دار قرار نیست بلکه فقط گذرگاهی است.

البته آنها که دنیا را هدف می‌بینند برای آنان قرارگاه است و آنان که به عنوان وسیله‌ای به آن می‌نگرند گذرگاه است.

سپس امام علیه السلام اشاره به این دو گروه کرده می‌فرماید: «مردم در آن (دنیا) دو

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۱.

گونه‌اند: بعضی خود را فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند؛ (وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا).

جمله اول اشاره به کسانی است که دنیا را «دار مقرّ» می‌دانند و جمله دوم ناظر به کسانی است که آن را «دار ممرّ» می‌شمارند (به اصطلاح این دو جمله نسبت به دو جمله پیشین از قبیل لف و نشر غیر مرتب است).

تعبیر به «بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ» اشاره به این است که تمام سرمایه وجود انسان عمر و حیات و زندگی اوست. هنگامی که آن را به متاع اندک دنیا و لذات و هوس‌های آلوده آن معاوضه کند، گویی خود را فروخته و به صورت برده‌ای در آمده است و در نتیجه موجب هلاکت خویش شده است، زیرا در سرای دیگر جایگاه امن و امانی ندارد.

جمله دوم «ابْتَاعَ نَفْسَهُ؛ خود را خریداری کرده» اشاره به این است که گویی قبلاً اسیر نفس و برده شیطان بوده سپس با اطاعت پروردگار خود را خریداری کرده و آزاد نموده است.

در ضمن از این تعبیر پرمعنای امام (علیه السلام) استفاده می‌شود که آزادی حقیقی در پیروی از فرمان خداست و آنچه را بعضی آزادی می‌پندارند نوعی اسارت در چنگال هوا و هوس و خواسته‌های شیطانی است. آری باید نسبت به نفس خویش امیر بود نه اسیر.

و به گفته شاعر:

اسیر نفس نشد یک زمان علی ولی

اسیر نشد که بر مؤمنین امیر آید

اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا

که سربلند نشد آن که سر به زیر آمد

در حدیث دیگری از همان حضرت در غررالحکم نقل شده است که فرمود:
 «أَنْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْهَا نَظَرَ الْعَاشِقِ الْوَامِقِ؛ به
 دنیا همچون زاهدی که می‌خواهد از آن جدا شود نگاه کن نه همچون
 عاشق دلداده».^۱

۱. غررالحکم، کلمه ۲۴۲۷.

۱۳۲۶

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكَبَتِهِ،
وَفَاتِهِ، وَغَيْبَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این که برادر خود را در سه حالت فراموش
نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می‌کند و در زمانی که غایب است
و پس از مرگش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده و بعد از سید رضی زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در الغرر و العرر و ابن قاسم در روض الاخیار آورده‌اند (کتاب اخیر گزیده‌ای از ربیع الابرار زمخشری است و نام اصلی آن روض الاخیار المنتخب من ربیع الابرار است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰).

شرح و تفسیر

دوست واقعی

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به بعضی از شرایط مهم دوستی کرده می‌فرماید: «دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این‌که برادر خود را در سه حالت فراموش نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می‌کند و در زمانی که غایب است و پس از مرگش»؛ (لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ).

شک نیست که انسان در زندگی خود نیازمند به دوستانی است که در مشکلات به او کمک کنند و در زمان راحتی مونس انسان باشند، زیرا روح اجتماعی انسان از یک سو و نیازهای گسترده‌ای که دارد و به تنهایی قادر به رسیدن به آنها نیست از سوی دیگر ایجاب می‌کند که یارانی برای خود انتخاب کند؛ ولی این یاران مختلف‌اند؛ گروهی مانند تاجرانند که دائماً انتظار دارند در مقابل خدمتی، خدمتی به آنان شود و طبعی است که هر وقت از دوست خود بهره‌ای نداشته باشند او را برای همیشه رها می‌کنند.

گروه دیگری هستند که گرچه در برابر هر خدمت انتظار خدمتی دارند؛ ولی خدمات پیشین را فراموش نمی‌کنند و به پاس آنها دوست خود را در مشکلات یاری می‌دهند؛ اما هنگامی که تصور می‌کنند پاداش خدمت‌های پیشین او را داده‌اند رهايش می‌سازند.

گروه سومی نیز هستند که دوستی آنها بر اساس محبت است و صفا و صداقت نه نتیجه خدمت و کاری شبیه تجارت. آنها به هنگام قدرت به دوستان خود خدمت می‌کنند و انتظار پاسخی از آنها ندارند و به همین دلیل به هنگام بروز مشکلات برای دوستان خود هرگز آنها را رها نمی‌سازند و همچنان به اصول اخوت و دوستی وفادارند.

امام (علیه السلام) در این کلام پربارش اشاره به این گروه می‌کند که دوستان حقیقی و واقعی اند؛ آنها در سه زمان دوست خود را فراموش نمی‌کنند؛ به هنگام «نکبت» آنها در چنین زمانی در کنار دوست خود می‌ایستند، به او کمک می‌کنند، تسلی خاطر می‌دهند، غمگسار و وفادارند.

«نکبت» در اصل به معنای انحراف از مسیر است همان‌گونه که در قرآن مجید آمده «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُؤُنَ»؛ اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرف می‌شوند.^۱ از این رو هنگامی که دنیا به کسی پشت کند از آن تعبیر به نکبت دنیا می‌کنند و از آنجا که بروز مشکلات، مصائب و بلاها مصداق نکبت است بسیاری از ارباب لغت نکبت را به معنای بلا و مصیبت تفسیر کرده‌اند.

شاعر نیز می‌گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

اضافه بر این بعضی هستند که در حضور دوست به سبب شرم و حیا رسم دوستی را به جا می‌آورند؛ ولی به هنگامی که آنها غائب باشند خود را از آن خلاص می‌کنند و به اصطلاح «حفظ الغیب» ندارند و از آن فراتر هنگامی که دوستشان از دنیا برود و دست او از همه چیز کوتاه گردد و امید خدمتی از او

۱. مؤمنون، آیه ۷۴.

نداشته باشند او را فراموش می‌کنند؛ نه به سراغ همسر و فرزند او می‌روند که اگر مشکلی دارند حل کنند، نه در جمع دوستان زنده یادی از او می‌کنند و نه کار خیری برای او انجام می‌دهند. امام علیه السلام می‌فرماید: دوست واقعی کسی است که در این سه حالت دوستش را فراموش نکند.

البته مدعیان دوستی فراوان‌اند و دوستان واقعی که در کلام حکیمانه فوق بگنجند اندک‌اند.

در حدیثی در غررالحکم از امام علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ وَحَفَظَكَ فِي غَيْبِكَ وَآثَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ؛ دوست راستگو کسی است که عیوب تو را برای تو بگوید و اندرز دهد و در غیبت مراتب دوستی را حفظ کند و تو را بر خود (در حل مشکلات) مقدم شمرد».^۱

۱. غررالحکم، کلمه ۹۷۲۹.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول آن محروم نمی‌شود و کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی‌گردد و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: «از کسانی که این کلام شریف را قبل از سید رضی نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در خصال است که با سند خود آن را (با تفاوت‌هایی) از امام صادق علیؑ نقل می‌کند (و به احتمال قوی منبع حدیث امام صادق علیؑ نیز کلام امیر مؤمنان علیؑ است). قابل توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: گرچه ظاهر کلام سید رضی این است که آنچه در ذیل آن آمده (وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ...) استنباطی است که سید رضی از آیات قرآن نموده؛ ولی در بعضی از روایات این چند جمله نیز جزء کلام امیر مؤمنان علیؑ ذکر شده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸،

مرحوم سید رضی می گوید: تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است. خداوند در مورد دعا می فرماید: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، درباره استغفار می فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا بر خویشتن ستم روا دارد سپس از خداوند آمرزش طلب کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»، درباره شکر می فرماید: «هرگاه شکر نعمت به جا آورید نعمت را بر شما افزون می کنم»، و درباره توبه می فرماید: «توبه (و بازگشت به رحمت خداوند) برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند سپس به زودی توبه می کنند و به سوی خدا باز می گردند آنها کسانی هستند که خداوند توبه آنها را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» وَقَالَ فِي الْأَسْتِغْفَارِ: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» وَقَالَ فِي الشُّكْرِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»).

→ (ص ۳۳۱) از جمله تذکرة الخواص ابن جوزی این کلام را با تمام آنچه در ذیلش آمده از علی (علیه السلام) نقل نموده و اشاره کرده است که اسناد آن برای اختصار حذف شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰). از آن جالب تر این که خود مرحوم سید رضی در کتاب خصائص الائمة این کلام را با آنچه در ذیلش آمده همه را به عنوان روایتی از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل نموده است (خصائص الائمة، ص ۱۰۳). مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار گرچه این کلام را از نهج البلاغه ذکر کرده اما ذیل آن را متصل با کلام امام (علیه السلام) آورده که نشان می دهد نسخه نهج البلاغه که در نزد او بوده جمله قال الرضی را نداشته است (بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۷، ح ۶۱).

شرح و تفسیر

این چهار چیز را دریابید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به چهار نعمت الهی اشاره می‌فرماید که هرگاه محقق شوند چهار نعمت دیگر را به دنبال خود دارند. می‌فرماید: «کسی که توفیق چهار چیز پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد»؛ (مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا).

اشاره به این‌که این چهار چیز با آن چهار چیز لازم و ملزوم یکدیگرند همان‌گونه که در قرآن هم به آن اشاره شده و در ذیل این کلام خواهد آمد. نخست این‌که: «کسی که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌گردد»؛ (مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةُ). زیرا همان‌گونه که در ذیل خواهد آمد این وعده الهی است که فرموده است دعا کنید تا من اجابت کنم.

دعا - همان‌گونه که قبلاً هم گفته‌ایم - یکی از مهم‌ترین عبادات و امور سرنوشت‌ساز در زندگی بشر است. انسان باید تمام تلاش و کوشش خود را در رسیدن به اهداف صحیح به کار گیرد؛ ولی در بسیاری از موارد عاجز و ناتوان می‌شود و دستش از همه جا کوتاه می‌گردد. اینجاست که رو به درگاه الهی می‌آورد و با اظهار عجز از لطف و کرم او استمداد می‌جوید و با این عمل شایسته این می‌شود که خدا آن نعمت را چنانچه صلاح او باشد به او بدهد و اگر صلاح او

نباشد پاداش مهم‌تری - طبق آنچه در روایات آمده - برای او ذخیره می‌کند. البته قبولی دعا شرایطی دارد که ما آن را به طور مشروح در مقدمه مفاتیح نوین آورده‌ایم.

دوم این‌که: «کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول آن محروم نمی‌گردد»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ).

انسان همواره در معرض لغزش‌هاست؛ هوای نفس و شهوات از درون و وسوسه‌های شیاطین انس و جن و زرق و برق دنیا از برون دائماً طوفانی در اطراف او به راه می‌اندازد و گاه گرفتار لغزش می‌گردد. اگر باب توبه به روی او گشوده نشود مأیوس می‌گردد و به دنبال آن در دریای گناه غوطه‌ور خواهد شد. اما خداوند رحمان و رحیم درهای توبه و اصلاح خویشتن را به روی او گشوده و وعده قبول به توبه کنندگان حقیقی داده است تا از رحمت خدا مأیوس نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند. امام سجاده (علیه السلام) در مناجات تائبین می‌فرماید: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتُهُ التَّوْبَةَ وَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُذِرَ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند! تو کسی هستی که دری به روی بندگان خود گشوده‌ای و نام آن را توبه گذارده‌ای و فرموده‌ای: «همگی به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید» با این حال آنان که غافل می‌شوند تا از این در به سوی عفو الهی وارد شوند چه عذری دارند».

در سومین جمله می‌فرماید: «کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی‌شود»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةُ).

«توبه» ندامت از گذشته و بازگشت به سوی خداست و «استغفار» یکی از شرایط آن است و در واقع ذکر استغفار بعد از توبه در کلام امام (علیه السلام) از قبیل ذکر خاص بعد از عام است. البته گاه استغفار و توبه به یک معنا نیز استعمال می‌شوند؛ به هر حال خداوند غفور و ودود وعده داده که مستغفرین را مورد

محبت قرار دهد و آنها را مشمول آمرزش و مغفرت خویش سازد. در چهارمین جمله می‌فرماید: «کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ). این وعده الهی است که در آیات ذیل خواهد آمد و عقل و خرد انسان نیز گواه بر آن است، زیرا شکرگزاران لیاقت خود را با این عمل برای فزونی نعمت ثابت می‌کنند و خداوند حکیم که هر کارش روی حساب و حکمت است به این گونه افراد نعمت بیشتری می‌بخشد.

البته می‌دانیم شکر حقیقی تنها شکر به زبان نیست بلکه مرحله مهم‌تر آن شکر عملی است و آن این است که از هر نعمتی در جای خود استفاده کند و نعمت‌های الهی را وسیله عصیان و نافرمانی حق نسازد.

به دنبال این کلمات حکمت‌آمیز مرحوم سیّد رضی می‌گوید: «تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ).

«خداوند در مورد دعا می‌فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»؛ (قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱).

درباره استغفار می‌فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»؛ «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غُفُورًا رَحِيمًا»^۲.

درباره شکر می‌فرماید: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد»؛ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۳.

درباره توبه می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. نساء، آیه ۱۱۰.

۳. ابراهیم، آیه ۷.

کار بد را از روی جهالت انجام می دهند، سپس به زودی توبه می کنند. خداوند، توبه چنین کسانی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است؛ «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بَجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۱.

همان گونه که در بالا آمد در منابع فراوانی استدلال به این آیات در کلام امام (علیه السلام) است نه کلام سید رضی و این استدلال نشان می دهد که امامان معصوم (علیهم السلام) بسیاری از سخنان پربار خود را از قرآن مجید و تفسیر آن برگزیده اند. این امور چهارگانه به طور گسترده در روایات معصومان (علیهم السلام) نیز آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْإِسْتِغْفَارُ؛ بهترین عبادت استغفار است»^۲.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثَرُوا مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْكُمْ الْإِسْتِغْفَارَ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ؛ زیاد استغفار کنید زیرا خداوند متعال استغفار را به شما نیاموخته مگر به این جهت که می خواهد شما را بیامرزد»^۳.

تأثیر استغفار در برطرف شدن مشکلات و هموم و غموم و فزونی رزق نیز طبق روایات قابل انکار نیست.

درباره اهمیت شکر نیز همین بس که در حدیثی از امام امیرالمؤمنین در «غررالحکم» می خوانیم: «أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ أَيَادِيهِ وَإِبْتِغَاءُ مَرَاضِيهِ؛ نخستین چیزی که بر شما در برابر خداوند سبحان واجب است شکر نعمت های او و به دست آوردن موجبات خشنودی اوست»^۴.

۱. نساء، آیه ۱۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. میزان الحکمة، ح ۴۸۱۶.

۴. غررالحکم، ح ۳۳۸۹.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ،
وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ.

امام عليه السلام فرمود:

نماز وسیله تقرب هر پرهیزگاری است و حج، جهاد هر ضعیف، و برای هر چیز
زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبق نقل مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه، این گفتار حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در مجموعه‌ای از کلمات آن حضرت آمده تنها عبارت «وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ» در آنجا نیست ولی این جمله به اضافه جمله اول و دوم در کتاب خصال نقل شده و این جمله در فروع کافی نیز دیده می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۲۱).
با مراجعه به تحف العقول در یافتیم که جمله اخیر نیز با کمی تغییر در آن آمده است. (تحف العقول، ص ۱۱۱).

شرح و تفسیر

بهترین وسیله قرب به خدا

امام علی (ع) در این کلام نورانی اش به فلسفه و آثار چند حکم از احکام مهم الهی اشاره فرموده که به صورت بسیار گسترده‌تر در حکمت ۲۵۲ نیز آمده است. می‌فرماید: «نماز موجب تقرب هر پرهیزگار و حج جهاد هر ضعیف است و برای هر چیز زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست»؛ (الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ).

شک نیست که نماز بهترین وسیله تقرب به پروردگار است که از آن در روایات به معراج مؤمن تعبیر شده است^۱ که تعبیری بسیار گویا و رسا در تأثیر نماز برای قرب الی الله است؛ ولی امام علی (ع) شرط آن را تقوا شمرده تقوایی که سبب می‌شود انسان با بال و پر نماز به آسمان‌ها و ملکوت پروردگار پرواز کند. همان‌گونه که در قرآن مجید در داستان قربانی فرزندان آدم (ع) آمده است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها، (قربانی را) از پرهیزگاران می‌پذیرد.^۲

«قربان» به چیزی گفته می‌شود که به وسیله آن تقرب می‌جویند؛ خواه این وسیله، عبادتی از عبادات مانند نماز و روزه و حج باشد یا گوسفندان و سایر

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲. مائده، آیه ۲۷.

حیوانات قربانی یا صدقه‌ای در راه خدا. بعضی گفته‌اند «قربان» مصدر از ماده «قُرب» است ولی با توجه به این که در محل کلام ما معنای وصفی دارد (چیزی که مایهٔ قرب می‌شود) باید پذیرفت که مصدری است که به معنای وصفی به کار رفته است.

اما این که در مورد حج آن را جهاد هر ضعیفی شمرده از این رو است که حج هم جهاد با نفس است و هم آثار جهاد با دشمن را دارد، زیرا مایهٔ وحدت میان مسلمانان و اتحاد صفوف آنها می‌شود و پشت دشمن را می‌لرزاند، بنابراین افرادی که توان حضور در میدان جهاد با دشمن را ندارند با حضور در مناسک حج به بخشی از فلسفهٔ جهاد با دشمن فعلیت می‌بخشند و حتی جوانانی که در حج شرکت می‌کنند با تحمل مشقات حج و گاه پیاده‌روی‌های طولانی و محرومیت از خواب و استراحت، برای میدان جهاد تمرین می‌کنند.

امام در مورد روزه می‌فرماید: زکات بدن است، زیرا روزه چیزی از بدن می‌کاهد؛ ولی بر برکات آن می‌افزاید همان‌گونه که زکات مال ظاهراً چیزی از آن می‌کاهد؛ اما برکات غیر قابل انکاری دارد. در جهان نباتات نیز این موضوع در مورد بسیاری از درختان عملی می‌شود که شاخه‌های زیادی از آن را می‌برند ولی بعداً درخت نمو فوق العاده‌ای پیدا می‌کند.

به گفتهٔ شاعر:

زکات مال به در کن که شاخهٔ رز^۱ را

چون باغبان بُرد بیشتر دهد انگور!

امام (علیه السلام) می‌فرماید: جهاد زن شوهرداری شایسته است به سبب آن که در میدان جهاد مشکلات فراوانی است: هم بذل مال است (در زمانی که مجاهدان هزینه‌های خود را از سلاح و مرکب و غذا می‌پرداختند) و هم بذل جان و هم

۱. «رز» به معنای درخت انگور است.

جدایی از زن و فرزند و بستگان و در بسیاری از موارد، جراحات سخت جسمی. زن‌ها نیز هنگامی که در برابر مشکلات خانه‌داری و گاه اعتراضات و زخم زبان‌های شوهر قرار می‌گیرند اگر تحمل و بردباری نشان دهند جهاد مهمی را انجام داده‌اند.

«اصبغ بن نباته» که از یاران خاص علی علیه السلام است از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَذْلُ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا رَأَى مِنْ أذى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ؛ خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب کرده است. جهاد مرد در این است که مال و جان خود را انفاق کند تا آنجا که در راه خدا شهید شود و جهاد زن در این است که در برابر آزاری که از شوهرش می‌بیند و در برابر تعصب‌ها و حساسیت‌های او صبر پیشه کند».^۱

در حدیث دیگری که در کتاب در المنثور «سیوطی» آمده است می‌خوانیم که «اسماء» از طائفه انصار نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که پیامبر در میان اصحابش نشسته بود. عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت باد من به عنوان نماینده زنان خدمت شما آمده‌ام. جانم به فدایت باد بدان هیچ زنی در شرق و غرب نیست که آمدن مرا نزد تو شنیده باشد مگر این‌که او هم همین رأی و نظر مرا دارد. خداوند تو را به حق به سوی مردان و زنان مبعوث کرده ما به تو و خدایی که تو را فرستاده ایمان آورده‌ایم؛ ولی ما زنان در حقیقت در محاصره و گرفتار محرومیت‌هایی هستیم: باید در خانه بنشینیم و خواسته‌های مردان را به جای آوریم، فرزندان شما را متولد می‌سازیم و شما گروه مردان بر ما برتری پیدا کرده‌اید در جمعه و جماعات و عیادت بیماران و تشییع جنازه و حج بعد از حج و از همه اینها بالاتر جهاد در راه خداست. هنگامی که یکی از شما به عنوان حج

۱. کافی، ج ۵، ص ۹، ح ۱.

یا عمره یا شرکت در جهاد خارج می شود ما اموالتان را حفظ می کنیم، برای شما لباس می بافیم و اولاد شما را پرورش می دهیم. ای رسول خدا! در چه پاداشی با شما شریک هستیم؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با تمام صورت به سوی اصحابش برگشت سپس فرمود: سخن این زن را شنیدید؟ هرگز بهتر از این سؤال در امر دین از کسی شنیده اید؟ همگی عرض کردند: ای رسول خدا! ما باور نمی کردیم زنی به چنین مطالبی برسد (و چنین سخن بگوید) آن گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رو به او کرد و فرمود: «انْصُرِي أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ وَأَعْلِمِي مَنْ خَلَقَ مِنَ النِّسَاءِ أَنَّ حُسْنَ تَبْعُلِ إِحْدَاكُنَّ لِرِزْوَجِهَا وَطَلَبِهَا مَرْضَاتِهِ وَاتِّبَاعِهَا مُوَافَقَتَهُ يَعْدِلُ ذَلِكَ كُلُّهُ؛ بانو برگرد و به زنانی که پشت سر تو هستند (و از طرف آنها آمده ای) اعلام کن که شوهرداری یکی از شما به صورت شایسته و به دست آوردن خشنودی او و پیروی از موافقتش معادل تمام این اعمال خیر است».

«فَأَذْبَرَتِ الْمَرْأَةُ وَهِيَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ اسْتِثْشَاراً؛ آن زن باز گشت و از روی شادی تکبیر و لا اله الا الله می گفت».^۱

نکته:

فلسفه احکام

به یقین تمام احکام الهی فلسفه و حکمت هایی دارد که به ما باز می گردد. خداوند حکیم است؛ نه بی حساب به چیزی فرمان می دهد و نه بی دلیل از چیزی نهی می کند و از آنجا که او هستی کامل و بی عیب و نقص است، فلسفه های این احکام به ذات پاکش بر نمی گردد، بلکه همگی برای تربیت نفوس انسان هاست. این مطلبی است که هر کس کمترین توجهی به حکیم بودن خداوند داشته باشد

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳ ذیل آیه ۳۴ سوره نساء.

آن را درک می‌کند؛ ولی با نهایت تأسف جمعی در میان مسلمانان پیدا شده‌اند که تبعیت احکام را از مصالح و مفاسد و حسن و قبح زیر سؤال برده‌اند و این در حالی است که هم در قرآن مجید و هم در روایات اسلامی به طور گسترده اشاره به فلسفه بسیاری از احکام شده است و این نشان می‌دهد که ما حق داریم از فلسفه احکام جستجو کنیم که در کلام حکیمانه بالا به بخشی از آن اشاره شده است و فایده مهم آن تشویق همه مکلفان به اطاعت از این احکام دارای چنین فوائد بزرگی است؛ درست مثل این که طبیب آثار شفابخش داروهای خود را برای بیمارش شرح دهد تا او را تشویق سازد از دل و جان به نسخه‌اش عمل کند. شرح بیشتر درباره این مطلب را ذیل حکمت ۲۵۲ خواهیم داد ان شاء الله، و در ذیل خطبه ۱۱۰ نیز بحث مبسوطی در این زمینه بیان داشتیم. همچنین در کتاب دائرةالمعارف فقه مقارن در جلد اول بحث بسیار مشروحی در این زمینه آورده‌ایم.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ

امام علیؑ فرمود:

روزی را به وسیله صدقه فرود آورید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه سند دیگری برای آن ذکر نکرده و تنها نوشته است: «سَيَأْتِي الْكَلَامُ عَنْهَا بَعْدَ قَلِيلٍ؛ به زودی در این باره سخن خواهیم گفت». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).

ولی مرحوم صدوق که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته است در کتاب خصال در جلد دوم آن را از امیرمؤمنان علیؑ در ضمن حدیث اربع مائة که مشتمل بر چهار صد باب از اموری است که برای مسلمان در دین و دنیا پیش مفید است آورده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم آن را تحت عنوان «مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمُوجَزَةِ الَّتِي لَمْ يُسَبِّقْ إِلَيْهَا؛ از کلمات فشرده پیغمبر اکرم ﷺ ذکر کرده که کسی پیش از او نگفته است» نیز در کتاب کافی گاه از امام صادق علیؑ و گاه از امام ابوالحسن که ظاهراً منظور امام کاظم علیؑ است نقل شده است. (کافی، ج ۴، ص ۳ و ۱۰).

شرح و تفسیر

راه وسعت روزی

امام علیه السلام در این کلام کوتاه حکمت آمیز اشاره به اسباب فزونی نعمت کرده می فرماید: «روزی را به وسیله صدقه فروود آورید»؛ (اسْتَثْنُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ). منظور از رزق و روزی تمام مواهب الهی است که انسان در زندگی به آن نیاز دارد و معمولاً بر مواهب مادی از قبیل مال و املاک گوناگون اطلاق می شود، هرچند درباره امور معنوی نیز به کار می رود؛ مثلاً می گوییم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِيمَانَ وَالْيَقِينَ»؛ خداوندا ایمان و یقین به ما روزی بفرما» ولی در کلام مورد بحث اشاره به مواهب مادی است.

منظور از «صدقه» هرگونه موهبت مادی است که بدون عوض و با انگیزه الهی در اختیار دیگری قرار داده شود.

امام علیه السلام در این کلام نورانی رابطه نزدیکی میان صدقات و فزونی رزق و روزی بیان فرموده است. این معنا در روایات دیگر نیز با عبارات متفاوتی آمده است از جمله در حکمت ۲۵۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می فرماید: «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»؛ هر زمان فقیر و نیازمند شدید با دادن صدقه با خداوند معامله کنید».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از فرزنداناش فرمود: از آن مالی که نزد تو بود چقدر باقی مانده؟ عرض کرد: فقط چهل دینار.

امام (علیه السلام) فرمود: برو و آن را به نیازمندان صدقه بده. عرض کرد: چیزی غیر از آن در بساط نیست. فرمود: می‌گویم آن را صدقه بده خدا به جای آن به ما می‌دهد. سپس فرمود: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحاً وَمِفْتَاحُ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ؛ آیا نمی‌دانی هرچیز کلیدی دارد و کلید رزق صدقه است؟» پس برو و آن را در راه خدا به نیازمندان بده. فرزند امام این کار را کرد. ده روز نگذشته بود که از محلی چهار هزار دینار خدمت حضرت آوردند. امام (علیه السلام) فرمود: فرزندم! چهل دینار برای خدا دادی و خداوند چهار هزار دینار به ما داد.^۱

نکته:

اسباب و موانع رزق و روزی

رزق و روزی اسباب و موانع مختلفی دارد. این اسباب و موانع بر دو گونه است: بخشی جنبه مادی و ظاهری دارد و بخشی جنبه معنوی. اسباب مادی رزق و روزی تلاش و کوشش و دقت در انتخاب کسب و کار و برخورد خوب با مردم و داشتن حساب و کتاب دقیق و امثال آن است. موانع مادی آن نیز تنبلی، بدرفتاری با مردم و اقدام‌های بدون مشورت و بی‌مطالعه و امثال آن است. اما اسباب معنوی آن امور زیادی از جمله دادن صدقه و بخشش در راه خداست. قرآن کریم می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»؛ خداوند ربا را نابود می‌کند، و صدقات را افزایش می‌دهد^۲ این آیه نیز اشاره به این معنا دارد که صدقه باعث ازدیاد روزی می‌شود.

همچنین در احادیث اسلامی آمده است که نماز شب، بیدار ماندن میان طلوع فجر و طلوع آفتاب و پرداختن به ذکر و دعا تأثیر زیادی در فزونی روزی دارد.

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۳.

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

از جمله موانع معنوی روزی گناهان مختلف است، از این رو در بعضی از احادیث امیر مؤمنان آمده است: «إِذَا أَبْطَأَتْ الْأَرْزَاقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوسِّعْ عَلَيْكَ فِيهَا؛ هنگامی که روزی برای تو سخت شد از گناهانت استغفار کن خداوند روزی تو را وسیع می‌گرداند».^۱

روایت معروفی نیز در ذیل آیات ۱۰ به بعد سوره «نوح»: «قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً...» از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که گروهی نزد آن حضرت آمدند و از خشکسالی و کمبود فراورده‌های کشاورزی و مانند آن شکایت داشتند. حضرت به همه آنها دستور داد که از گناهان خود توبه کنند و به این آیات استناد فرمود.^۲

در مورد صله رحم از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «صَلَّةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ؛ صله رحم اعمال انسان را پاکیزه و اموال را فزونی می‌دهد».^۳

در مقابل آن قطع رحم باعث تاریکی فضای زندگی و کمبود روزی است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱.

۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹ و ۲۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۴.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَتَقَنَّ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که یقین به پاداش دارد در بخشش، سخاوتمند است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر بعد از آنکه این کلام حکیمانه را از کتاب زهر الآداب نقل می‌کند می‌گوید: در ذیل حکمت ۲۲۱ منبع دیگری برای این کلام آورده‌ایم. آن‌گاه در ذیل حکمت ۲۲۱ حدیث طولانی و مفصلی از امالی صدوق و عیون اخبار الرضا علیه السلام از عبدالعظیم حسنی رحمه الله نقل می‌کند که می‌گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و عرض کردم حدیثی از پدرانت برای من نقل کن. آن حضرت حدیثی از امیرمؤمنان نقل فرمود. من پیوسته می‌گفتم: باز هم حدیث دیگری بفرما و آن حضرت پی در پی احادیث نابی از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کرد. تا رسیدم به اینجا گفتم: باز هم چیزی بیفزای آن حضرت کلام مورد بحث (مَنْ أَتَقَنَّ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ) را ذکر فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۷۷). در کتاب خصال این کلام نورانی را در ضمن حدیث اربع مائة (چهار صد دستور که برای دین و دنیا مفید است) ذکر کرده است. (خصال، ج ۲، ص ۶۲۰).

شرح و تفسیر

سخاوت‌مند باشی

امام باقر (ع) در این گفتار حکیمانه به یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های انفاق و بخشش در راه خدا اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که یقین به پاداش و عوض داشته باشد در بخشش سخاوت به خرج می‌دهد»؛ (مَنْ أَتَقَنَّ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ).

از جمله غرائز مسلم انسان جلب منفعت و دفع ضرر است؛ انسان همیشه می‌خواهد کاری انجام دهد که سودی برای او داشته باشد یا ضرری را از او دور سازد و در همین راستا حاضر می‌شود مواهبی را که در اختیار دارد برای رسیدن به امور مهم‌تری هزینه کند و تمام تجارت‌های مادی با همین انگیزه صورت می‌گیرد. در تجارت معنوی که قرآن نیز از همین لفظ برای آن استفاده کرده (مانند آیه شریفه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»)^۱ نیز بر همین اساس کار می‌کند، بنابراین کسانی که به وعده‌های الهی ایمان و یقین داشته باشند و بدانند در برابر هر انفاق در راه خدا، بهتر و بیشتر از آن را در این دنیا یا در آخرت و یا در هر دو دریافت می‌کنند هرگز در انفاق کردن تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ سخاوت‌مندان می‌بخشند و از اموال و ثروت‌های خود در این راه با روی گشاده استقبال می‌کنند.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛

۱. صف، آیه ۱۰.

و هر چیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)، و او بهترین روزی دهندگان است».^۱

البته انسان گاه تنها با ظن و گمان عوض نیز اموالی را که در دست دارد هزینه می کند تا چه رسد به این که یقین داشته باشد. او در حال یقین بهتر و بیشتر خواهد پرداخت.

احادیث فراوانی از معصومین در تأثیر انفاق در راه خدا در برکات مادی و معنوی نقل شده است که نشان می دهد این کار هم دنیای انسان را رونق می بخشد و هم مایه نجات او در آخرت است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که یکی از دوستان آن حضرت خدمتش رسید امام (علیه السلام) فرمود: «هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً؟» آیا امروز چیزی در راه خدا انفاق کرده ای؟ گفت: نه به خدا سوگند. فرمود: «فَمِنْ أَيْنَ يُخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْنَا أَنْفَقَ وَلَوْ دِرْهَمًا وَاحِدًا؟ چگونه خداوند عوض به ما می دهد (اگر چیزی انفاق نکنیم) برو انفاق کن، هر چند یک درهم باشد».^۲

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: «تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْمَالِ كَثْرَةً وَتَصَدَّقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ صدقه بدهید که مال انسان را افزون می کند. صدقه بدهید خدا شما را رحمت کند».^۳

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدِّينَ وَتَخْلِفُ بِالْبَرَكَةِ؛ صدقه موجب ادای دین می شود و برکاتی به جا می گذارد».^۴

البته این در مورد کسانی است که در اعمال نیک همواره انتظار عوض دارند

۱. سبأ، آیه ۳۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۴.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان.

اما مخلصان واقعی، آنها هستند که برای جلب رضای الهی انفاق می‌کنند همان‌گونه که در سوره «دهر»، آیه ۹ آمده است: ﴿إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

تَنْزِيلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ.

امام علی (ع) فرمود:

کمک به اندازه حاجت و نیاز نازل می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل می کند کتاب غررالحکم است که گرچه نویسنده اش بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی آن را به گونه ای نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت هایی دارد، زیرا اولاً: قبل از این جمله، کلام دیگری آمده است: «تَنْزِيلُ الْمُؤْنَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ؛ ثواب به اندازه مصیبت نازل می شود» و ثانیاً: اضافه ای در خود این جمله دارد به این صورت: «تَنْزِيلُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ» اضافه بر این، کلام حکیمانه مزبور در منابع شیعه و اهل سنت، با تعبیرات مختلفی از پیغمبر اکرم (ص) ، امام باقر و امام صادق و امام کاظم (ع) نیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).

شرح و تفسیر

امداد الهی به اندازه نیاز توست

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه خود اشاره‌ای به رابطه مواهب الهی با نیازها و مصرف‌ها کرده می‌فرماید: «کمک (الهی) به اندازه حاجت و نیاز نازل می‌شود»؛ (تَنْزِلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدَرِ الْمُؤْنَةِ).

این سخن در واقع دو پیام دارد: پیام نخست این است که هرچه هزینه انسان بیشتر شود به طور طبیعی تلاش و کوشش وی بیشتر می‌گردد و مواهب فزون‌تری نصیبش می‌شود و این‌که در احادیث آمده است: «روزی همراه همسران به خانه شوهران می‌آید»^۱ نیز ممکن است اشاره به همین معنا باشد که انسان مجرد تلاش زیادی برای زندگی نمی‌کند؛ اما هنگامی که احساس کرد بار مسئولیت نفقه همسر بر عهده اوست و آبرویش در خطر است بر تلاش و فعالیت خود می‌افزاید و روزی به خانه او سرازیر می‌شود. همچنین هر زمان فرزندی یا فرزندان بیشتری پیدا می‌کند این احساس و آن تلاش بیشتر حاصل می‌گردد.

پیام دوم پیام معنوی و الهی است که خداوند روزی‌رسان به افرادی که برای زندگی هزینه بیشتری می‌کنند و سخت‌گیری به همسر و فرزند ندارند و دست و دل آنها برای بخشش به نیازمندان و کارهای خیر و پذیرایی مهمان باز است،

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.

رزق و روزی وسیع تری عنایت می‌کند. این گفتار حکیمانه در واقع می‌خواهد مردم را از بخل و تنگ گرفتن بر عیال و کسانی که نان خور او هستند بر حذر دارد و به شرکت در کارهای خیر تشویق کند و امیدوار سازد که هر اندازه بیشتر به سراغ این امور رود خداوند هم روزی او را وسیع تر می‌کند.

قرآن مجید به کسانی که در عصر جاهلیت عرب فرزندان خود را از ترس فقر می‌کشتند خطاب کرده و می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ»؛ و فرزندان را از ترس فقر به قتل نرسانید، ما آنها و شما را روزی می‌دهیم.^۱ و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره «ذاریات» می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ»؛ و روزی شما در آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید * سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید» ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود حدیثی را (از رسول خدا ﷺ) آورده که می‌فرماید: «مَنْ وَسَّعَ وَسَّعَ عَلَيْهِ وَكَلَّمَ كَثَرَ الْعِيَالُ كَثَرَ الرِّزْقُ؛ هر کس دامنه انفاق را گسترش دهد خداوند روزی او را وسیع تر می‌کند و هر زمان افراد خانواده انسان بیشتر شوند روزی نیز فزون تر خواهد شد».^۲

ابن ابی‌الحدید سپس داستانی از بعضی از ثروتمندان نقل می‌کند که تقسیم سالانه‌ای برای جمعی از فقرا داشت. ناگهان به نظرش آمد که این هزینه زیادی می‌برد. به حساب‌دار خود دستور داد که آن را قطع کند. شبی در خواب دید که اموال زیادی در خانه دارد و گروهی آنها را از درون خانه‌اش به آسمان می‌برند و او جزع و بی‌تابی می‌کند و عرضه می‌دارد: پروردگارا! روزی من چه شد؟ روزی من چه شد؟ ناگاه این پیام به او رسید که ما اینها را به تو روزی دادیم که آن

۱. اسراء، آیه ۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

را درباره فقر و مصرف کثرت هنگامی که آن را قطع کردی ما هم آنها را از تو گرفتیم به دیگران دادیم. صبح‌گاهان هنگامی که بیدار شد به حساب‌دارش دستور داد تمام آن کمک‌ها را ادامه دهد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیّد، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در هزینه کردن اعتدال پیشه کند هرگز فقیر نخواهد شد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۴۳ می گوید: از کلام ۱۳۶ تا این کلام در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه نقل شده که آن هم جزء احادیث اربع مائة (چهارصد کلام حکمت آمیز مربوط به دین و دنیا) است که جماعتی از علما قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده اند که از جمله ایشان صدوق در خصال و ابن شعبه حرانی در تحف العقول هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۲۳).

شرح و تفسیر

بهترین راه مبارزه با فقر

امام علی (علیه السلام) در این کلام کوتاه و نورانی خود اشاره به آثار میانه‌روی در امور کرده و می‌فرماید: «کسی که در هزینه کردن میانه‌روی کند هرگز فقیر نخواهد شد»؛ (مَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ).

«عال» از ریشه «عیل» (بر وزن عین) در اصل به معنای عیال‌مند شدن است؛ ولی این واژه به معنای فقیر نیز به کار رفته است. بعضی گفته‌اند اگر از ماده «عول» باشد به معنای فزونی عیال است و اگر از ریشه «عیل» باشد به معنای فقر است و «اقتصاد» به معنای میانه‌روی در هر کار مخصوصاً در امور مالی است.

این معنا امروز هم در مقیاس کوچک خانواده و هم در مقیاس وسیع جامعه ثابت شده است که اگر از اسراف و تبذیر پرهیز شود و در هزینه کردن سرمایه‌ها صرف‌جویی و میانه‌روی گردد بسیاری از مشکلات حل می‌شود؛ مشکل زمانی برای فرد یا جامعه پیدا می‌شود که حساب دقیقی برای هزینه‌ها و نیازها در نظر نگیرد و یا بی حساب و کتاب آنچه را دارد هزینه کند که به یقین زمانی فرا می‌رسد که فرد یا جامعه در فقر فرو می‌روند.

در منابع اسلامی نیز روایات فراوانی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله در روایتی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «الْاِقْتِصَادُ فِي النَّفَقَةِ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ»؛

میان‌ه‌روی در مخارج زندگی نیمی از معیشت انسان را تأمین می‌کند.^۱ در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ صَحِبَ الْاِقْتِصَادَ دَامَتْ صُحْبَةُ الْغِنَى لَهُ وَجَبَرَ الْاِقْتِصَادُ فَقْرَهُ وَخَلَّلَهُ؛ کسی که همنشین میان‌ه‌روی باشد غنا و بی‌نیازی پیوسته همنشین او خواهد بود و اقتصاد فقر او را جبران و مشکلات او را برطرف می‌سازد».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ضَمِنْتُ لِمَنْ اِقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ؛ من ضمانت می‌کنم کسی که میان‌ه‌روی پیشه کند هیچ‌گاه فقیر نشود».^۳ البته میان‌ه‌روی نه تنها در مسائل اقتصادی و مالی در مقیاس فرد و جامعه، بلکه در همه کارها مطلوب است حتی توصیه شده که مؤمنان در عبادت که وسیله قرب الی الله است نیز میان‌ه‌روی را از دست ندهند.

مرحوم «کلینی» در کتاب کافی بابی تحت عنوان اقتصاد در عبادت آورده که نخستین حدیثش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین است: «إِنَّ هَذَا الدِّينُ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُتَبَتِّ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این آئین حساب‌شده و متین است. در این مسیر با مدارا حرکت کنید و بندگان خدا را به عبادت زیاد مجبور نکنید که همانند سوار وامانده‌ای می‌شوید که نه به مقصد رسیده و نه حیوان را سالم گذارده است».^۴

۱. کنز العمال، ح ۵۴۳۴، مطابق نقل میزان الحکمه.

۲. غررالحکم، ح ۸۰۷۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۶، ح ۱.

۱۲۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ.

امام علیؑ فرمود:

کمی عائله یکی از دو آسایش است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

افزون بر آنچه در ذیل کلام حکمت آمیز پیش گفتیم، این کلام حکمت آمیز را قبل از سید رضی کسانی مانند جاحظ در البیان و التبیان و ابن شعبه حرانی در تحف العقول نقل کرده اند. همچنین ابوبکر صولی که از ادبای معروف است (متوفای ۳۳۶) در ضمن جمله هایی این جمله را آورده است و نیز از کلماتی است که عبدالعظیم حسنی در روایت معروف خود از امام جوادؑ از جدش امیرمؤمنانؑ نقل کرده که در ذیل حکمت ۲۲۱ خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲).

شرح و تفسیر

یکی از طُرُق آسایش

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به واقعیتی دربارهٔ آسایش خانواده‌ها می‌کند و می‌فرماید: «کمی عائله یکی از دو آسایش است»؛ (قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ). انسان در دو حالت از نظر زندگی مادی در آسایش است: نخست این که مال و درآمد فراوانی داشته باشد که جوابگوی عائله او باشد، هرچند عائله‌اش سنگین به نظر رسد و راه دیگر این که اگر درآمد او اندک است افراد خانواده او نیز کم باشند تا به زحمت نیفتد. این در واقع تسلی خاطر برای کسانی است که فرزندان کمی دارند و از کمی فرزندان رنج می‌برند مثل این که در میان مردم معمول است که اگر کسی خانه کوچکی داشته باشد به او می‌گویند غمگین نباش مشکلات تو کمتر است؛ هر که بامش بیش برفش بیشتر.

این سخن شبیه چیزی است که در کتاب «ادب الکتاب» آمده است که می‌گوید: «الْقَلَمُ أَحَدُ اللَّسَانَيْنِ وَالْعَمُّ أَحَدُ الْأَبْوَيْنِ وَقِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ وَالْقَنَاعَةُ أَحَدُ الرِّزْقَيْنِ وَالْهَجْرُ أَحَدُ الْفِرَاقَيْنِ وَالْيَأْسُ أَحَدُ التَّجَحُّنَيْنِ؛ قلم یکی از دو زبان و عمو یکی از دو پدر و کمی عیال یکی از دو آسایش و قناعت یکی از دو روزی و قهر کردن یکی از دو فراق و مأیوس شدن یکی از دو پیروزی است».^۱ در این که آیا این سخن امام علیه السلام تشویقی بر تحدید نسل به هنگام محدود بودن

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲.

درآمدهاست یا نه اختلاف نظر است.

بعضی معتقدند که این کلام حکیمانه ناظر به مسئلهٔ تحدید نسل است و جامعهٔ اسلامی را دعوت می‌کند که در صورت کمبودها، موالید را کنترل کنند مبادا به زحمت بیفتند، در حالی که جمعی دیگر عقیده دارند این جمله چنین مفهومی را ندارد، بلکه تنها بیان واقعیت است و تسلی خاطری است برای کسانی که فرزندان کمی دارند و از آن رنج می‌برند. درست مثل این که هرگاه کسی مرکبی نداشته باشد به او می‌گویند: نداشتن مرکب سبب آسودگی از هزینه‌های مختلف آن است.

نکته:

آیا تحدید نسل صحیح است؟

انسان مخصوصاً در دنیای کنونی چهار نیاز مهم دارد: نیاز به تغذیه، لباس و مسکن، نیاز به امور بهداشتی، نیاز به کار و نیاز به تحصیل علم و دانش. بدیهی است که اگر این نیازها برآورده نشود فقر و بیکاری و بیماری و جهل و بی‌سوادی بنیان جامعه را متزلزل می‌کند به همین دلیل محاسبه می‌کنند که منابع جامعه چند نفر را می‌تواند به طور صحیح تغذیه کند و مراکز تحصیلی برای درس خواندن چه تعدادی کافی است، درمان و بهداشت و اشتغال به کار برای چه گروهی آماده است تا بر اساس آن آهنگ رشد جمعیت را همگام بسازند. به تعبیر دیگر افزایش کمیت همیشه موجب قدرت جامعه نیست بلکه گروه کمتر دارای کیفیت بالا قدرتمند می‌شوند، بنابراین کشورهایی در دنیا هست که جمعیت آنها کم است؛ ولی بسیار قدرتمندند و به عکس کشورهای پر جمعیتی را می‌بینیم که ضعیف و ناتوان‌اند. در مقابل این تفکر، تفکر دیگری است و آن این که گروهی می‌گویند: ما در

دستورات دینی می‌بنیم توصیه به افزایش نسل شده؛ در حدیث معروفی پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «تَنَاسَلُوا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمُ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما افزون شود که من به فزونی جمعیت شما حتی به بچه‌هایی که سقط می‌شوند مباحات می‌کنم». این مضمون در احادیث متعددی در منابع شیعه و اهل سنت آمده است.^۱ در آیات قرآن نیز کثرت فرزندان یکی از نعمت‌های مهم الهی شمرده شده است؛ در داستان نوح پیغمبر می‌خوانیم که به جمعیت کافران زمان خود می‌گوید: «وگفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نه‌رهای جاری در اختیارتان قرار دهد»؛ «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً».^۲

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که همواره اقوام پیشین به کثرت اموال و فرزندان خود افتخار می‌کردند و آن را دلیل بر قدرت خود می‌دانستند. «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً».^۳

بنابراین نباید از کثرت نسل وحشت داشت، بلکه باید کوشید مشکلات چهارگانه آنها را حل کرد.

در برابر این دو گروه، گروه سومی هستند که می‌گویند: زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف است، هرگاه شرایط، شرایط فزونی نعمت، مسکن، مراکز تحصیلی و اشتغال‌زایی فراوان باشد فزونی نسل مطلوب است؛ اما در زمانی که آمار، با صراحت می‌گوید: فزونی نسل با شرایط موجود هرچند تلاش و کوشش فراوان هم بشود نتیجه آن بیکاری و بیماری و فقر است، باید به کنترل موایلد

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۲. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۳. سبأ، آیه ۳۵.

پرداخت، زیرا هیچ‌گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یک امت فقیر و جاهل و بیمار افتخار نمی‌کند.

البته در بعضی از شرایط استثنایی حتما باید به تکثیر فرزندان پرداخت و آن در مواردی است که مخالفان جامعه‌ای بخواهند بافت آن جامعه را بر اثر تکثیر نسل به نفع خودشان تغییر دهند مثل آنچه در سرزمین‌های اشغال شده فلسطین و یا در جنوب کشورمان می‌بینیم. در اینجا نمی‌توان ضوابط فوق را حاکم دانست و تماشاگر برهم خوردن بافت جمعیتی به نفع مخالفان بود.

۱۶۲

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ.

امام علیؑ فرمود:

اظهار محبت و دوستی با مردم نیمی از عقل است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می نویسد: این جمله حکیمانه در غیر از نهج البلاغه به این صورت نقل شده: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» (اشاره به این که آنها از منابع دیگری این کلام را به دست آورده اند) سپس اضافه می کند که در ذیل کلام حکیمانه ۱۴۳ مصادر آن خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).

شرح و تفسیر

نقش محبت در زندگی

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به آثار محبت و دوستی با مردم کرده می‌فرماید: «اظهار محبت و دوستی با مردم نیمی از عقل است»؛ (التَّوَدُّ نِصْفُ الْعَقْلِ).

تعبیر به «نیمی از عقل» اشاره به این است که کاری است فوق العاده عاقلانه و منظور از «تودد» این است که کارهایی انجام دهد که نشانه کمال محبت و دوستی باشد؛ در مشکلات به یاری آنها بشتابد و در برابر کارهای ناروا به هنگام قدرت به جای انتقام‌جویی عفو کند و با چهره گشاده با مردم روبه‌رو شود، در برابر آنها تواضع کند، سخنان آنها را بشنود و به آنها احترام بگذارد. مجموعه این امور و مانند آن را «تودد» می‌گویند که آثار فراوانی دارد از جمله: دوستان زیادی در سایه تودد برای انسان پیدا می‌شوند، اگر اهل کسب و تجارت باشد مشتریان او فراوان می‌گردند و اگر مدیر تشکیلاتی باشد افرادی که در زیرمجموعه او هستند به او عشق می‌ورزند و وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند، چنانچه فرمانده لشگری باشد افراد لشگر او سر بر فرمان او خواهند بود، اگر عالم و روحانی باشد مردم به او اقتدا می‌کنند و ارشادات و نصایحش را به گوش جان می‌پذیرند و چنانچه پدر و بزر تر خانواده باشد همسر و فرزندان به او علاقه‌مند می‌شوند و محیط خانواده محیطی مملو از محبت و آرامش

و همکاری خواهد بود و همچنین افراد دیگر در محیط‌ها و پست‌های دیگر. ولی به عکس اگر انسان در برابر مردم خشن باشد و با قیافه درهم کشیده روبه‌رو شود، بی‌اعتنایی کند، تکبر بورزد، نسبت به سرنوشت آنها بی‌اعتنا باشد و به تعبیر قرآن «فَطَّ غَلِيظُ الْقَلْبِ» باشد از اطراف او پراکنده می‌شوند، در میان جمع زندگی می‌کند ولی تک و تنهاست. به گفته شاعر:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

درخت دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
در بحارالانوار از امام حسن عسکری (علیه السلام) در ضمن مواعظ آن حضرت چنین نقل شده: «مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ وَالْكَرَمُ طَبِيعَتَهُ وَالْحِلْمُ خَلَّتَهُ كَثُرَ صَدِيقُهُ وَالْثَنَاءُ عَلَيْهِ وَانْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ؛ کسی که تقوا و ورع خوی و خصلت او باشد و جود و بخشش طبیعتش و حلم و بردباری عادتش، دوستانش بسیار می‌شوند و ثنا خوانانش فراوان و از این طریق بر دشمنانش پیروز می‌گردد».^۱
البته نباید خوش رفتاری با مردم را با مسئله تملق و چاپلوسی اشتباه کرد که آن حساب جداگانه‌ای دارد و به یقین از صفات مذموم است.

مرحوم مغنیه می‌گوید: بعضی از شارحان نهج‌البلاغه تعبیر به «نصف العقل» را چنین تفسیر کرده‌اند: «الْمُرَادُ بِنِصْفِ الْعَقْلِ تَدْبِيرُ الْمَعَاشِ؛ منظور از نصف عقل تدبیر معاش است»^۲ ولی به یقین این تفسیر، تفسیر تمام جمله امام (علیه السلام) نیست بلکه می‌تواند بخشی از آن را تشکیل دهد، زیرا کسانی که خوش رفتارند در امر معاش و جلب شرکای خود و مشتریان فراوان موفق‌تر خواهند بود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان «التَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ وَالتَّوَدُّدُ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸.

إِيَّاهُمْ» ذکر کرده و در ذیل آن احادیث متعددی از معصومین علیهم السلام آورده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که مرد عربی از طایفه بنی تمیم خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله توصیه‌ای به من بفرما! از جمله اموری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود چنین بود: «تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ؛ به مردم اظهار محبت کن تا تو را دوست دارند».^۱

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثُ يُضْفَيْنَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ، وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ، وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که اظهار محبت هرکسی را نسبت به برادر مسلمانش صفا می‌بخشد: او را با چهره گشاده ملاقات کند و در مجلس که می‌نشیند (هنگام ورود برادر مسلمانش) برای او جا باز کند و وی را به بهترین نام‌هایش خطاب نماید».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۶۴۳، ح ۳.

۱۶۳

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ.

امام علیؑ فرمود:

غم و اندوه نیمی از پیری است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه در ذیل این گفتار حکمت آمیز مصادر حکمت ۱۳۶ تا ۱۴۳ را مشروحاً آورده که ماقبل آن را ذکر کردیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).

شرح و تفسیر

پیری زودرس!

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه تأثیر غم و اندوه را در جسم و روح انسان بیان می‌دارد و می‌فرماید: «غم و اندوه نیمی از پیری است»؛ **(الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ)**.

اشاره به این‌که بسیار می‌شود که غم و اندوه، انسان را پیر می‌کند، هرچند انسان به حسب سن و سال پیر نشده باشد؛ موهای او تدریجاً سفید می‌شود، قامت وی خمیده و قوای بدن رو به تحلیل می‌رود و از نظر فکری و روحی نیز احساس پیری می‌کند.

منظور امام علیه السلام این است که انسان تا می‌تواند غم و اندوه را به خود راه ندهد و از آثار سوء آن پرهیزد.

البته انکار نمی‌توان کرد اسباب غم و اندوه مختلف است و بخشی از آن قابل اجتناب نیست؛ گاه مربوط به مسائل دینی و معنوی است که انسان به هر حال با آن دست به‌گیریان خواهد بود. حتی در حدیث معروفی از ابن عباس می‌خوانیم که می‌گفت: هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از این آیه **﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ...﴾**^۱ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و از این رو هنگامی که اصحاب آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان گشته

۱. هود، آیه ۱۱۲.

فرمود: «شَيْبَتُنِي هُودٌ وَالْوَاقِعَةُ؛ سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد». ^۱ گفته شده علت همان دستوری است که خداوند به پیغمبرش درباره استقامت در مقابل دشمنان سرسخت و کینه توز و بی رحم داده است. (و می دانیم سوره «هود» و «واقعه» هر دو در مکه نازل شده در زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت از طرف مشرکان در فشار بود و گفته اند: سوره «هود» بعد از وفات «ابوطالب» و «خدیجه» نازل شد که امواج غم و اندوه از هر سو قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را احاطه کرده بود).

ولی به هر حال بسیاری از عوامل غم و اندوه اموری است که انسان می تواند خود را از آن دور دارد یا نسبت به آن بی اعتنا باشد، از این رو در حدیثی آمده است که زیارت اهل قبور غم و اندوه را زایل می کند، زیرا سرچشمه بسیاری از اندوه ها امور مادی است؛ هنگامی که انسان به زیارت اهل قبور می رود و پایان کار دنیا را می بیند که ثروتمند و مسکین همه در یک جا خفته اند و هیچ کدام جز کفنی با خود از این دنیا نبرده اند آرامش پیدا می کند.

در طب امروز این مسئله به روشنی ثابت شده که سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمی ناراحتی های روحی است؛ بیماری های اعصاب، قلب، معده و غیر آن در بسیاری از موارد از فشارهای عصبی و به اصطلاح استرس ها و غم و اندوه ها ناشی می شود و درمانی جز خلاص کردن خود از غم و اندوه ها ندارد. و اگر انسان عزم راسخ و اراده قوی داشته باشد می تواند خود را از آن دور دارد. بسیاری از حکما و شعرا برای کمک کردن به انسان ها برای فراموشی اسباب این گونه غم و اندوه ها سخنان نغز و پرباری دارند.

شاعر عرب می گوید:

مَا فَاتَ مَضًى وَمَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَأَعْتِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

۱. مجمع البیان، ج ۵، ذیل تفسیر سوره هود؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۲؛ در المنثور، ج ۵، ص ۲۰۲.

و شاعر فارسی زبان می‌گوید:

از دی که گذشت هیچ از آن یاد مکن

فردا که نیامدست فریاد نکن

در واقع این دو شاعر گویا مطلب خود را از حدیث امام صادق علیه السلام اخذ کرده‌اند آنجا که می‌فرماید: «اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّمَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلَمًا وَلَا سُورًا وَمَا لَمْ يَجِءْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ در برابر امور دنیا صبر و شکیبایی پیشه کنید، زیرا ساعتی بیش نیست؛ آنچه گذشته است نه دردی از آن احساس می‌کنی نه سروری و آنچه نیامده است نمی‌دانی چیست، بنابراین دنیا برای تو همان ساعتی است که در آن هستی پس در برابر اطاعت خداوند شکیبایی پیشه کن و بر ترک معصیت صبر نما».^۱

در حقیقت بسیاری از افکار غم‌انگیز افکار بیهوده‌ای است که ما خودمان آن را برای خود فراهم می‌کنیم مثلاً می‌نشینیم خود را با افراد بالادست مقایسه می‌کنیم و بر محرومیت خود اشک حسرت می‌ریزیم و گاه می‌گوییم: ای کاش فلان فرصت را از دست نمی‌دانیم که اگر نداده بودیم امروز چه ثروت یا چه مقامی داشتیم. به همین دلیل دستور داده شده است که همیشه به پایین‌تر از خود نگاه کنید تا شاد و خرم باشید و نگاه به بالاتر نکنید تا غمگین و اندوهگین شوید.^۲

نیز بسیار می‌شود که به هنگام وقوع حوادث ما یک روی سکه را می‌بینیم و نگران می‌شویم در حالی که سوی دیگر سکه ممکن است اموری باشد که بهترین کمک را به ما کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۴.

۲. به حدیث امام باقر علیه السلام در کتاب کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱ مراجعه شود.

قرآن مجید می فرماید: «فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛
 چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.^۱
 شاعر می گوید:

جبین گره مکن از هر بدی که پیش آید
 کز این نوشته تو یک روی صفحه می خوانی
 به روی دیگر آن نعمتی نهفته خدای
 که شکر کردن آن تا به حشر نتوانی^۲

۱. نساء، آیه ۱۹.

۲. دیوان مرحوم شهریار.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ
عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ عَمَلُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می شود و کسی که دستش را (به سبب
بی تابي و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می گردد
(و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر تنها اشاره به بعضی از منابع غیر از نهج البلاغه نسبت به ذیل این کلام مبارک یعنی «وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ...» شده است می گوید: این قسمت در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه است که جزء احادیث چهارصدگانه ای است که امام عليه السلام درباره دین و دنیا بیان فرموده و گروهی قبل از مرحوم سید رضی آن را در کتاب های خود آورده اند. همچنین این بخش را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار با مختصر تفاوتی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).
در کتاب تحف العقول نیز این حدیث به طور کامل با مختصر تفاوتی آمده است.

شرح و تفسیر

توازن صبر و معصیت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند. نخست توازن در میان صبر و مصیبت و سپس بر باد رفتن اجر انسان به خاطر بی‌تابی و جزع. می‌فرماید: «صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می‌شود و کسی که دستش را (به عنوان بی‌تابی و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می‌گردد (و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت)»؛ (يُنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ عَمَلُهُ).

شک نیست که در زندگی دنیا همیشه مشکلاتی بوده و خواهد بود. این طبیعت حیات دنیاست؛ ولی خداوندی که انسان را برای زندگی در این جهان آفریده نیروهایی در وجود او برای مقابله با مشکلات خلق کرده از جمله صبر و تحملی است که به انسان داده تا بتواند مصائب را برتابد. گاه دیده‌ایم مادری که فرزند عزیزش را در جوانی از دست می‌دهد، لحظات اول چنان بی‌تابی می‌کند که گویی می‌خواهد جان به جان آفرین تسلیم نماید؛ اما ساعات یا ایامی می‌گذرد، کم‌کم آرامش بر وجود او مسلط می‌شود؛ گویی نیرویی از درون او می‌جوشد و با آن مصیبت بزرگ به مبارزه بر می‌خیزد و تدریجاً آن را مهار می‌کند و هر قدر مصیبت سنگین‌تر باشد این نیروی مقاومت که نامش صبر و شکیبایی است قوی‌تر است. البته افرادی هم پیدا می‌شوند که بر خلاف این اصل کلی رشته صبر

را از دست می دهند؛ یا دست به خودکشی می زنند و یا مر ناگهانی به زندگی آنها پایان می دهد.

این بیان امام (علیه السلام) در واقع مایه تسلی خاطر برای تمام مصیبت دیدگان است که وقتی با مصیبت روبرو می شوند بی تابی نکنند و بدانند خدا صبر لازم را به آنها مرحمت خواهد کرد.

بعضی از مفسران نهج البلاغه تفسیری برای این جمله ذکر کرده اند که به ظاهر مراد امام (علیه السلام) نیست و آن این که تلخی صبر همیشه به اندازه تلخی مصیبت است و این خود واقعی است.^۱

اما این که امام (علیه السلام) می فرماید: کسی که دست خود را به هنگام مصیبت به زانو بزند اجر او ضایع می گردد به سبب چیزی است که در روایات اسلامی آمده است که اگر انسان در مقابل مصیبت صبور و شکور باشد خداوند به او پاداش می دهد و اگر ناشکری و بی تابی و جزع کند اجر و پاداشی نخواهد داشت، چنان که در ضمن حکمت ۲۹۱ خواهد آمد که امام (علیه السلام) به هنگام تسلیت به «اشعث بن قیس» درباره مر فرزندش فرمود: «إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ؛ اگر صبر کنی مقدرات انجام می شود و تو اجر و پاداش خواهی داشت و اگر بی تابی کنی باز هم مقدرات انجام می شود و تو گناه کار خواهی بود». این مطلب در بحارالانوار نیز با اندک تفاوتی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است.^۲

البته گریه و عزاداری برای مر عزیزان در اسلام ممنوع نیست، زیرا سرچشمه های عاطفی دارد و اسلام هرگز با عواطف مردم مبارزه نکرده است. آنچه ممنوع است بی تابی و اظهار ناشکری و حرکات و سخنانی است که دلیل بر

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

شکایت از تقدیرات الهی باشد. حدیث معروف پیامبر ﷺ که به هنگام وفات فرزندش ابراهیم در کتب مختلف نقل شده نیز اشاره به همین معناست؛ هنگامی که خبر وفات فرزند به او رسید اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود: «تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبُّ؛ چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گوییم».^۱

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۴۵؛ طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۴.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبَدَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.

امام عليه السلام فرمود:

چه بسیار روزه‌دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند
و چه بسیار شب‌زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی
ثمره‌ای نمی‌گیرند. آفرین بر خواب‌هوشمندان و افطارشان!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: بخش اول این کلام از یک حدیث نبوی برگرفته شده که ابونعیم اصفهانی آن را در کتاب تاریخ اصفهان در شرح حال احنف بن حکیم نقل کرده است و همچنین ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب و هر دو پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند، بنابراین امیرمؤمنان علی عليه السلام از حدیث پیامبر بهره گرفته و آن را با جمله «حَبَدَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ» کامل‌تر ساخته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).

شرح و تفسیر

روزه داران بی نصیب و شب زنده داران بی خبر!

می دانیم عبادات نیز مانند انسان، روح و جسمی دارند. امام علیه السلام در این کلام حکیمانه اش اشاره به عبادات بی روح و کم نتیجه یا بی نتیجه کرده می فرماید: «چه بسیار روزه دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره ای نمی برند و چه بسیار شب زنده دارانی که از قیام شبانه خود جز بی خوابی و خستگی ثمره ای نمی گیرند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان»؛ (كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ).

«سَهَر» (بر وزن سفر) به معنای شب بیداری و «عناء» به معنای رنج و تعب است. همان گونه که در بالا اشاره شد عبادات، ظاهری دارد و باطنی یا صورتی و سیرتی؛ صورت عبادات افعالی است که در ظاهر باید انجام شود؛ ولی باطن آنها فلسفه های تربیتی است که نتیجه آن قرب الی الله است. برای رسیدن به این نتایج قناعت به شکل عبادات کافی نیست بلکه توجه به آداب آن نیز لازم است. مثلاً در نماز اگر حضور قلب نباشد و انسان اذکار و افعال آن را در حالی بجا آورد که فکر او مشغول برنامه های دنیای مادی اوست به یقین از نتایج تربیتی آن که باز داشتن از گناه (نهی از فحشا و منکر) و قرب الی الله (الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ)^۱

و شستشوی دل از زنگار گناه است محروم خواهد ماند.

همچنین روزه برنامه‌های ظاهری مانند خودداری از خوردنی و نوشیدنی و بعضی دیگر از لذات نفسانی دارد و فلسفه‌ای که عبارت از تقویت ایمان و اراده و مبارزه با هوای نفس و شیطان است که اگر آنها حاصل نشود نتیجه روزه که تقوا است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱ حاصل نمی‌گردد و انسان را از عذاب الهی باز نمی‌دارد و سپری در برابر آتش نمی‌شود.

به همین دلیل در روایات اسلامی تأکید زیادی بر آداب نماز و روزه و سایر عبادات شده است تا عبادات افزون بر اسقاط تکلیف به درجه قبولی در نزد پرورگار برسد.

علاوه بر این، افعال و اعمال زشتی جزء موانع قبولی عبادت است؛ مانند غیبت کردن، نوشیدن مست‌کننده‌ها، استفاده از اموال حرام و امثال آن که سبب می‌شود عبادات تا مدتی مقبول درگاه خدا نگردد. نیز یکی از مهم‌ترین شرایط قبولی عبادات، پذیرش ولایت اهل بیت است که اگر نباشد عبادات به کلی بی‌روح و خالی از محتوا می‌شود.

کلام حکیمانه فوق ناظر به تمام این امور نیز هست؛ کسانی هستند روزه می‌گیرند؛ اما انواع گناهان را در حال روزه انجام می‌دهند؛ ظلم می‌کنند، مال مردم می‌خورند، آبروی مسلمانان را می‌ریزند و با غیبت و تهمت افراد بی‌گناه را آزار می‌دهند به یقین این‌گونه اشخاص از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند، چنان‌که شب زنده دارانی هستند مانند خوارج که خون بی‌گناهان را می‌ریزند، با امام معصوم به مبارزه برمی‌خیزند و جنایات بی‌رحمانه‌ای می‌کنند و با این حال شب تا به صبح نماز و قرآن می‌خوانند. اینها هرگز بهره‌ای از عبادات شبانه نخواهند برد.

۱. بقره، آیه ۱۸۳.

منظور از «اکياس» (جمع کيس به معنای انسان با هوش است) تنها پرهیزگاران و افراد با معرفت و هوشمند به همه اسرار عبادات آگاهند و آداب آن را به کار می‌بندند. آنها اگر چه روزه مستحبی به جا نیاورند و عبادات مستحب شبانه را انجام ندهند خواب و افطارشان از عبادات گروه اول بالاتر است؛ خواب و افطاری که به آنها برای اطاعت خالق و خدمت به خلق نیرو می‌دهد.

نکته:

خستگان محروم!

کلام حکیمانه فوق که بخشی از آن از رسول خدا ﷺ نقل شده و به صورت مبسوط‌تر از امیرمؤمنان (علیه السلام)، گویا برگرفته از آیه سوم سوره «غاشیه» است. آنجا که حال مجرمان را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ» پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای نگرفته‌اند) و دلیلش آن است که نه معرفت کافی برای عمل داشتند نه شرایط آن را رعایت کردند و نه موانع آن را برطرف نمودند و حتی گاهی با اعمال ناشایست خود اگر بهره‌ای هم از اعمال پیشین برده بودند آنها را حبط و باطل نمودند.

در کتاب کافی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که برای ناصیبان و دشمنان اهل بیت تفاوتی نمی‌کند که نماز بخوانند یا اعمال ناشایست انجام دهند و این آیه شریفه: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً» درباره (امثال) آنها نازل شده است.^۱

در حدیث دیگری آمده است که برای ناصیبین به اهل بیت تفاوت نمی‌کند که نماز بخوانند یا دزدی کنند آنها در آتش دوزخند.^۲

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۰، ح ۱۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۵۱.

هنگامی که انسان حالات خوارج را مطالعه می‌کند به عمق این گفتار حکیمانه امام (علیه السلام) آشناتر می‌شود؛ آنها چگونه افراد بی‌گناه را سر می‌بریدند و حتی شکم زن باردار را پاره می‌کردند و او و جنینش را می‌کشتند و حتی قتل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را واجب می‌شمردند؛ اما با این حال صدای زمزمه تلاوت قرآن شبانه و نماز شبشان همواره به گوش می‌رسید. شبیه آنها گروهی از وهابیون امروزند که به آسانی ده‌ها و صدها نفر از افراد بی‌گناه، زن و کودک و پیر و جوان را به خاک و خون می‌کشند سپس در نمازهای پنج‌گانه با صفوف منظم و خواندن سوره‌های طولانی به وسیله امام و زمزمه آمین بعد از حمدشان و اهمیت فوق‌العاده دادن به مد «ولا الضالین» حضور پیدا می‌کنند به گونه‌ای که هر کس اعمال سوء و جنایت‌های فوق‌العاده آنها را ندیده و نشنیده باشد تحت تأثیر واقع می‌شود و گمان می‌کند اینها فرشتگانی هستند در روی زمین در حالی که شیاطینی هستند مستحق جهنم و سجین.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خاتمه می‌دهیم. آن حضرت شنید که زنی در حال روزه‌داری کنیز خود را دشنام می‌دهد! دستور داد طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود: بخور. عرض کرد: روزه دارم. فرمود چگونه روزه دار هستی در حالی که کنیز خود را دشنام دادی روزه فقط پرهیز از طعام و شراب نیست.^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ،
وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ.

امام علیؑ فرمود:

ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و اموالتان را با زکات،
و امواج بلا را با دعا از خود دور سازید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی را که نویسنده مصادر درباره این کلام حکیمانه از راویانی قبل از سید رضی نقل می‌کند این است که می‌گوید: جمله «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» در حدیث «آداب امیرالمؤمنین لاصحابه» (که در کتاب تحف العقول و خصال نقل شده) آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).
بخشی از این گفتار در کلمات رسول خدا ﷺ نیز هست. (بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۸).

شرح و تفسیر

بهترین راه حفظ ایمان و مال

امام علی (ع) در این گفتار پربار خود به آثار صدقه در راه خدا و ادای زکات و برکات دعا اشاره کرده می‌فرماید: «ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و اموالتان را با زکات، و امواج بلا را با دعا از خود دور کنید»؛ (سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْدُّعَاءِ).

«سوسوا» از ریشه «سیاست» به معنای تدبیر و حفظ و اصلاح است.

تأثیر صدقه در حفظ ایمان از این نظر است که علاقه انسان به مال بیش از هر چیز است؛ بسیاری کسان که در اعمال و عبادات ظاهری قهرمان میدان‌اند؛ اما هنگامی که پای مسائل مالی به میان می‌آید می‌لنگند. به همین دلیل پرداختن صدقه و چشم‌پوشی از مال مخصوصاً اگر به صورت عادت روزانه انسان درآید در تقویت پایه‌های ایمان بسیار مؤثر است و شاید به دلیل اهمیت صدقات و انفاق در راه خدا در قرآن مجید بذل مال در کنار بذل جان قرار گرفته و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»؛ خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد.^۱

در مورد حفظ اموال از طریق پرداخت زکات هم از جنبه‌های ظاهری قابل

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

تفسیر است، هم از جنبه‌های معنوی؛ از نظر ظاهر می‌دانیم زکات حق محرومان است هنگامی که قشر ضعیف جامعه از حقوق مسلم خود محروم شود کار به شورش‌ها و قیام‌ها بر ضد اغنیا می‌کشد و اموال آنها به خطر می‌افتد، قیام‌های کمونیستی در عصر ما گواه صادق این مدعاست. در اعصار گذشته نیز کم و بیش این معنا وجود داشته و شاید شورش زنجیان که در نیمه دوم قرن سوم هجری واقع شد و شخصی به نام «علی بن محمد» در بصره ظهور کرد و گروهی از بردگان را که در شرایط بسیار سختی در مزارع و باغات زندگی می‌کردند و با خدمات طاقت‌فرسا با کمترین بهره‌مندی مشغول کار بودند گرد خود جمع کرد، نمونه‌ای از همین رخداد باشد.^۱

قرآن مجید نیز اشارهٔ پرمعنایی به این معنا دارد آنجا که می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ و در راه خدا انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید^۲ قرار گرفتن این دو جمله پشت سر هم دلیل بر ارتباط آنها با یکدیگر است؛ یعنی اگر انفاق فی سبیل الله ترک شود ثروتمندان خودشان را با دست خود به هلاکت افکنده‌اند و اکثریت محروم سرانجام به پا می‌خاسته قوانین را در هم می‌شکنند و شورش‌های غیر قابل کنترل ایجاد می‌کنند.

از نظر معنوی نیز جای تردید نیست که خداوند برکات خود را از کسانی بر می‌گیرد که حقوق محرومان را نمی‌پردازند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ابواب زکات کتاب وسائل الشیعه آمده است: «مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ إِلَّا بَتَرَكَ الزَّكَاةَ؛ هیچ مالی در دریا و خشکی از بین نرفت جز به سبب ترک زکات».^۳

۱. در جلد پنجم «پیام امام»، ص ۳۵۲ ذیل خطبه ۱۲۸ شرح کافی دربارهٔ شورش زنجیان داده شده است.

۲. بقره، آیه ۱۹۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵.

در مورد جمله سوم یعنی رابطه دفع امواج بلا به وسیله دعا نیز روایات فراوانی داریم و پیش از روایات، قرآن مجید از آن سخن گفته، می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»؛ بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد.^۱

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرْدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ دعا حوادث سخت را باز می‌گرداند حتی اگر دستور آن از آسمان صادر و محکم و مبرم شده باشد».^۲

در همین کتاب از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ؛ دعا بلایی را که نازل شده است دفع می‌کند و همچنین بلایی را که نازل نشده است».^۳

البته استجابت دعا شرایطی دارد که از جمله شرایط آن توبه و نهی از منکر و استفاده از غذای حلال است.^۴

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۳.

۳. همان، ح ۵.

۴. ر.ک: مقدمه کتاب «کلیات مفاتیح نوین».

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ

بخش اول:

قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

يَا كُمَيْلُ: الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النِّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دَيْنٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأَحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ. يَا كُمَيْلُ: هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

از سخنان امام (علیه السلام)

به کمیل بن زیاد نخعی است

کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج شهر کوفه) برد هنگامی که به صحرا رسید آه پردردی کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند بنابراین آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن و در خاطر خود بسپار. مردم سه گروه‌ند: علمای ربانی، دانش‌طلبان در طریق نجات و احمقان بی‌سر و پا و بی‌هدف که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند. ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، تو را پاسداری می‌کند ولی تو باید مال را پاسداری کنی. مال با هزینه کردن کاستی می‌گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می‌گردد. دست‌پروردگان مال، با زوال آن از بین می‌روند. (ولی دست‌پروردگان علوم پایدارند) ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند. (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ) علم حاکم است و مال محکوم علیه (علم فرمانده است و مال فرمان‌بردار). ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگانند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند خود آنها گرچه از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب صاحب کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را افراد مختلف با اختلاف عقیده‌ای که داشته‌اند نقل کرده‌اند تا آنجا که «ابن کثیر» در کتاب «البدایة و النهایة» در حوادث سنه ۸۲ در شرح حالات «کمیل بن زیاد» نوشته است که «کمیل» روایت مشهوری از علی بن ابی‌طالب دارد که آغازش این است «الْقُلُوبُ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» و آن روایتی طولانی است که جماعتی از حافظان معتبر حدیث آن را نقل کرده‌اند و در آن مواظ و سخنان بسیار خوبی است. سپس صاحب مصادر نام دوازده نفر از کسانی که قبل از سیدرضی و بعد از او این حدیث را نقل کرده‌اند یاد کرد مدرک بیان می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۸ و ۱۲۹).

شرح و تفسیر

برتری علم بر ثروت

امام علیه السلام در این کلام بسیار شریف و پربار و پرمعنا نخست برای آماده کردن مخاطب خود کمیل او را به مکانی می‌برد که خالی از اغیار و نامحرمان است تا بتواند آزادتر و پربارتر حقایق را برای او بیان کند.

کمیل بن زیاد می‌گوید: «امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج شهر کوفه) برد هنگامی که به صحرا رسید آه پردردی کشید و فرمود:» (قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ، فَلَمَّا أَضْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:).

«جَبَان» به معنای صحراست و گاه به قبرستان «جبان» و «جبانة» اطلاق شده چون معمولاً قبرستان‌ها در بیرون شهر بود.

«صعداء» (بر وزن علماء) به معنای تنفسی است که کشیده و طولانی و ناشی از درد و رنج باشد.

امام علیه السلام در آن فضای آزاد و آرام و خالی از بیگانه و اغیار زبان به سخن گشود و مخاطب با ایمان و با معرفتش را چنین خطاب کرد: «ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند:» (يَا كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا).

«أَوْعِيَةٌ» جمع (وعاء) به معنای ظرف در اصل از ریشه وعی (بر وزن سعی)

گرفته شده است که به گفته «ابن منظور» در لسان العرب و «راغب» در کتاب مفردات در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است یعنی به حافظه سپردن و یاد گرفتن. سپس به هر ظرفی «وعاء» گفته شده به گونه‌ای که بر معنای اصلی پیشی گرفته و هر زمان «وعاء» گفته می‌شود معنای ظرف‌های معمولی به ذهن انسان سبقت می‌گیرد.

این ماده به معنای حفظ و نگهداری نیز آمده است، بنابراین منظور امام (علیه السلام) تأکید بر این است که کمیل این سخنان حکیمانه و گرانقدر را حفظ کند و به دیگران نیز برساند تا نفع آن عام باشد. کمیل نیز به این دستور عمل کرد.

به هر حال، تشبیه زیبا و پرمعنای کلام امام (علیه السلام) اشاره به این است که در مبدأ فیض الهی هیچ محدودیتی نیست و اگر استفاده انسان‌ها از آن مبدأ متفاوت است به سبب تفاوت ظرفیت‌های آنهاست؛ درست به این می‌ماند که گروهی ظرف‌های مختلفی را با خود بردارند و به سوی چشمه زلال پرابی حرکت کنند. پیداست هر یک به اندازه پیمانه‌ای که به همراه دارد از آن چشمه آب بر می‌گیرد؛ یکی به اندازه آشامیدن یک مرتبه انسان و دیگری به اندازه دفعات زیاد.

به بیان دیگر، باران فیض الهی بر صحرا و دشت و دره‌ها و گودال‌ها می‌بارد، هر زمینی وسعت بیشتری داشته باشد بهره‌اش از آن باران بیشتر است. این سخن اشاره به آن است که ای کمیل! تا می‌توانی ظرفیت خود را گسترش ده.

از این رو امام می‌فرماید: «بنا بر این، آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن و در خاطر خود بسپار»؛ (فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ).

آن‌گاه امام (علیه السلام) جامعه انسانی را به سه گروه تقسیم می‌کند که چهارمی ندارد، می‌فرماید: «مردم سه گروهند: علمای ربانی، دانش طلبان در طریق نجات و احمقان بی سر و پا و بی هدفی که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه

نبرده‌اند؛ (النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ).

منظور از «عالمان ربانی» انسان‌هایی هستند که علم و تقوا و معرفت الهی را در بر دارند و آنچه می‌گویند از سخنان پروردگار و اولیائش می‌گویند و همواره در این مسیر سیر می‌کنند و کار آنها تربیت شاگردان و پرورش روح و فکر آنهاست. «ربانی» ممکن است از ریشه «رب» به معنای پروردگار باشد که به هنگام «یاء» نسبت، «الف و نون» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده است؛ مانند «روحانی» و شاید از ماده «تربیت» گرفته شده باشد؛ یعنی علمایی که مربی انسان‌ها هستند و جمع میان هر دو معنا در واژه «عالم ربانی» بعید به نظر نمی‌رسد.

اما «مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ» به کسی گفته می‌شود که رهبر و پیشوا و معلمی از علمای ربانی برای خود برگزیده، از شیطان و وسوسه‌های او و انسان‌های شیطان صفت دوری گزیده، در طریق نجات گام نهاده و آن مسیر را در سایه رهبری آگاه و با تقوا ادامه می‌دهد.

در واقع «علمای ربانی» همچون آفتاب عالم تاب و «متعلمان علی سبیل النجاة» همچون کره ماه هستند که گرچه از خود نوری ندارند؛ ولی نور آفتاب را گرفته و منعکس می‌کنند و به همین دلیل چراغ شب‌های تاریک محسوب می‌شوند. این دو گروه خوشبخت و سعادتمند و پیروزند؛ اما گروه سوم افراد گمراه و منحرفی هستند که امام برای آنها شش وصف بیان فرموده است:

نخست از آنها به «همج» یاد می‌کند. «همج» جمع «همجة» در اصل به معنای مگس کوچک است که اشاره به حقارت و بی‌ارزشی آنهاست.

سپس از آنها به «رعاع» اسم می‌برد که جمع «رعاة» (بر وزن خرابه) به معنای افراد بی سر و پا و اوباش است.

در سومین یادکرد آنها را افرادی بی هدف نام می برد که دنبال هر صدایی می روند؛ امروز پای پرچم زید سینه می زنند فردا پای پرچم دشمنش.

«ناعق» از «نعیق» به معنای صدایی است که چوپان برای راندن و نهیب زدن گوسفندان سر می دهد. بعضی گفته اند که در اصل به معنای صدای کلاغ است، سپس توسعه یافته و به صدای چوپان در برابر گوسفندان نیز اطلاق شده است. در هر حال این گروه را به گوسفندان بی عقل و شعوری تشبیه می کند که دنبال هر صدایی حرکت می کنند.

در چهارمین توصیف ایشان را به موجودات سبک و بی ریشه ای مانند بر های خشکیده، پشه ها و امثال آن تشبیه می کند که همراه باد به هر سویی می روند و این نیز دلیل بر بی وزنی و بی هدفی آنهاست که با هر نسیمی به سویی می رود. در پنجمین و ششمین توصیف که در واقع علت اصلی تمام مشکلات و بدبختی های آنهاست می فرماید: آنها به نور علم روشن نشده اند تا در مسیر ثابتی به سوی اهداف و الایی حرکت کنند و نیز تکیه گاه محکمی ندارند که به آن چسبیده باشند تا نسیم ها و حتی طوفان ها هم نتوانند آنها را جا به جا کنند. اینها حال کسانی است که نه عالمند و نه متعلم، نه دانشمند و نه پیرو دانشمندان.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام صادق (علیه السلام) همین تقسیم سه گانه به شکل دیگری بیان شده است: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَغُثَاءٌ؛ مردم سه دسته اند: یا عالم و یا کسب کننده علم از شخص عالم اند و یا غثاء».^۱ (غثاء در اصل به معنای گیاهان خشکیده ای است که به صورت در هم ریخته بر روی سیلاب قرار می گیرد. همچنین به کف هایی که روی آب در حال جوشیدن در دیگ پیدا می شود غثاء گفته شده است).

در واقع امام (علیه السلام) روی نقطه اصلی مشکلات جوامع انسانی انگشت گذارده

است. قسمت مهمی از مشکلات از ناحیه گروه سوم است؛ گروهی نادان، بی خبر، بی برنامه که دنبال هر کسی بدون مطالعه حرکت می کنند. تنها هدفشان منافع مادی آنهاست. نه نور علم و تقوا بر قلوبشان تابیده، نه معرفت درستی نسبت به مبدأ و معاد دارند، نه تکیه گاه مطمئن، نه مشاوران آگاه و دشمنان اسلام بر همین گروه تکیه می کنند تا جوامع اسلامی را گرفتار نا بسامانی کنند.

به بیان دیگر عالمان ربانی همچون کوه های استوارند و به مضمون «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تَحَرُّكُهُ الْعَوَاصِفُ»؛ مؤمن همچون کوه است و تندبادها او را به حرکت در نمی آورد،^۱ در برابر تمام طوفان ها ایستادگی می کنند و «مُتَعَلِّمَانِ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ» همچون قطعات سنگی هستند که به کوه چسبیده اند؛ آنان نیز از طوفان حوادث در امانند؛ ولی «هِمَجَ رَعَاءٍ» به منزله گرد و خاکی هستند که بر دامن کوه نشسته و به اندک نسیمی جا به جا می شوند. وظیفه دانشمندان و رهبران فکری و معنوی جامعه این است که تلاش کنند این گروه را در گروه دوم جای دهند و آنها را ارتقاء رتبه بخشد و گر نه همیشه جامعه نابسامان خواهد بود.

قرآن مجید نیز درباره این گروه گاهی چنین تعبیری از آنها دارد: «آنها دل ها (= عقل ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند)، نمی فهمند، و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی گیرند)»؛ «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».^۲

گاه نیز درباره کفار نادان و بی خبر خطاب به پیغمبر می گوید: «مَثَلُ (تو در دعوت) کسانی که کافر شدند، بسان کسی است که حیوانات را (برای نجات از

۱. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

خطر)، صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (کافران) کرو لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی فهمند؛ «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱.

امام (علیه السلام) سپس در مقایسه‌ای بسیار جالب برتری علم را بر اموال دنیا از شش جهت، در سه گزاره از کلامش ثابت می کند:

نخست در اولین امتیاز علم بر مال می فرماید: «ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، تو را پاسداری می کند ولی تو باید مال را پاسداری کنی؛» (يَا كَمِيلُ: الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ).

بدیهی است که علم هم ایمان انسان را حفظ می کند و هم جسم و جان او را، زیرا دفع آفات در جهات مختلف به وسیله علم صورت می گیرد در حالی که مال به عکس آن است؛ صاحب مال باید پیوسته از اموال خویش مراقبت کند مبادا دزدان آن را برابند یا آفات و بلاهایی آن را از میان بردارد. باید مراقبینی بر آن بگمارد، وسایل اطفای حریق در کنارش قرار دهد، به موقع به آن سرکشی کند مبادا آفتی در آن پیدا شده باشد و این یک برتری بزرگ برای علم در برابر مال است.

در دومین برتری می فرماید: «مال با هزینه کردن کاستی می گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می گردد؛» (وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ). «يَزْكُو» (از ریشه «زکاء») به معنای نو و رشد است.

دلیل آن روشن است؛ هنگامی که عالم تدریس می کند و شاگردانی پرورش می دهد علم و دانش او درون فکرش راسخ تر و قوی تر می شود و ای بسا شاگردان سؤال و اشکالی کنند و در پرتو آن بر علم او افزوده گردد و ما تجربه کرده ایم برای پرورش علم هیچ چیز بهتر از تدریس نیست. مطالعه، درس خواندن و مباحثه کردن خوب است ولی تدریس اثر قوی تری دارد.

اضافه بر این علم از طریق شاگردان گسترش پیدا می‌کند و این نیز نوعی دیگر از نمو است.

در سومین تفاوت می‌فرماید: «دست‌پروردگان مال، به زوال آن از بین می‌روند (ولی دست‌پروردگان علوم پایدارند)»؛ (وَصْنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بَزْوَالِهِ).

بسیار دیده‌ایم ثروتمندانی را که در زمان ثروت، دوستان بی‌شمار و مخلصان فراوانی دارند؛ اما آن روز که ورشکست گردند و اموال‌شان از بین برود همه از اطراف آنها پراکنده می‌شوند گویی نه مالی بود و نه ثروتی و نه دست‌پروردگانی؛ اما عالم اگر روزی بیمار شود و نتواند افاضه علم کند و یا از دنیا برود شاگردانش جای او را می‌گیرند و خلأ ناشی از بیماری یا فقدانش را پر می‌کنند و این امر همچنان در نسل‌های متعدد ادامه می‌یابد.

امام علی (ع) در ادامه این سخن به چهارمین امتیاز علم بر مال پرداخته، می‌فرماید: «ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ)»؛ (يَا كُمَيْلُ بَنَ زَيْدٍ: مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُخْدُوَّةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ).

«أُخْدُوَّة» به معنای چیزی است که مردم درباره آن سخن می‌گویند و در اینجا به معنای نام و نشان و «جَمِيلُ الْأُخْدُوَّة» به معنای نام نیک است.

تعبیر به «مَعْرِفَةُ الْعِلْم» به معنای آشنایی با علوم و دانش‌هاست نه آشنایی به اهمیت علم آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، زیرا جمله‌های بعد از آن شاهد بر تفسیری است که بیان کردیم.

در حدیثی که در کتاب کافی از امیرمؤمنان (ع) نقل شده است می‌خوانیم که

فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالَمِ وَاتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَطَاعَتُهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ مَمَحَاةٌ لِلْسَّيِّئَاتِ وَذَخِيرَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرِفْعَةٌ فِيهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ وَجَمِيلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ؛ بدانید همنشینی عالم و پیروی از دانشمند آیینی است که خدا با آن پرستش می‌شود و پیروی از عالم سبب کسب حسنات و محو سیئات و ذخیره مؤمنان و مایه برتری و افتخار در حیاتشان و نام نیک بعد از وفاتشان خواهد بود».^۱

در پنجمین مقایسه حضرت می‌فرماید: «علم حاکم است و مال محکوم علیه (علم فرمانده است و مال فرمان‌بردار)»؛ «وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ». بدیهی است مال و ثروت در سایه علم و دانش پدید می‌آید؛ مدیریت‌های شایسته، آگاهی به فنون زراعت و تجارت و صنعت و به ویژه در عصر ما آگاهی به انواع تکنولوژی‌ها و فناوری‌ها سرچشمه پیدایش و گسترش اموال و ثروت‌هاست و آنچه مایه برتری بخشی از کشورها بر سایر کشورهای جهان و حاکمیت آنها بر مسائل سیاسی و فرهنگی جهان شده همان پیشرفت علمی آنهاست که هم اقتصادشان را شکوفا کرده و هم پایه‌های حاکمیت‌شان را بر مسائل سیاسی تقویت نموده است.

به گفته مرحوم مغینه در شرح نهج البلاغه خود، مسلمانان روی گنج‌های بزرگی نشسته‌اند گنج‌هایی که غربی‌ها فاقد آنند؛ ولی دارای علوم و دانش‌هایی هستند که سبب برتری آنها در مسائل سیاسی و اقتصادی شده است. ما مالک گنج و ثروتیم و آنها مالک علم و خبرویت و به همین دلیل آنها حتی بر گنج‌ها و ثروت‌های ما حکومت می‌کنند آنها به زبان عمل می‌گویند: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و ما به زبان کسالت عکس آن را می‌گوییم.^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۴.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴.

بحمدالله در این اواخر بسیاری از مسلمانان بیدار شده و بازگشت به هویت اصلی خود را آغاز کرده‌اند. دانشمندان ماهری در میان آنها پیدا شده که اگر به نهضت علمی خود شتاب دهند امید می‌رود خود را در تمام جهات از حاکمیت غربِ ظالم و ستمگر آزاد سازند.

روشن است که علم در کلام امام علیه السلام همهٔ علوم مفید را شامل می‌شود؛ اعم از علوم الهی و معنوی و علوم مفید مادی، هرچند بیشتر سخن از علوم الهی است. آن‌گاه امام علیه السلام در ششمین و آخرین برتری علم و دانش بر مال و ثروت چنین می‌فرماید: «ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگانند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند خود آنها گرچه از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است»؛ (يَا كَمِيلُ: هَلَكَ خُزْنُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ).

می‌دانیم فرق موجود زنده و مرده در تأثیرگذاری آن است، بنابراین ثروت‌اندوزانی که نه خود از اموالشان استفاده می‌کنند و نه دیگران بهره‌مند می‌شوند در حکم مردگانند، زیرا هیچ اثری از آنها دیده نمی‌شود؛ ولی دانشمندانی که سال‌ها و قرن‌ها چشم از جهان فرو بسته و شاگردان و کتاب‌ها و آثارشان در همه جا به چشم می‌خورد در واقع زنده‌اند. مگر یک عالم زنده چه می‌کند؟ شاگرد پرورش می‌دهد، مردم را هدایت و از آیین حق دفاع می‌کند. هرگاه پس از وفات آثار علمی آنها همین کارها را انجام دهد گویی آنها زنده‌اند. آری، دانشمندانی که وفات کرده با بدن‌های مادی در میان ما نیستند؛ اما به قلب هر کس مراجعه کنید وجود آنها را با آثارشان حاضر می‌بینید. درست مانند حیاتشان پیام می‌دهند و تربیت می‌کنند.

قرآن مجید نیز دربارهٔ افراد فاقد هر گونه اثر به «مردگان» تعبیر کرده

و می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند.^۱

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را با قلب و زبان و دست ترک می کنند به «میت الاحیاء» (مردۀ زندگان) تعبیر کرده و می فرماید: «وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ».^۲

در خطبۀ ۸۷ نیز همین تعبیر (میت الاحیاء) درباره کسانی که نصیحت نمی پذیرند و گوش به اندرزهای اولیاء الله نمی دهند، آمده است.

از سویی دیگر در حدیثی از همان حضرت که در غررالحکم آمده می خوانیم: «الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا، الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا؛ عَالَمٌ زَنْدَةٌ أَسْت، هَرْچَنْدَاز دَنْیَا رَفْتَه بَاشَد وَ جَاهِل مَرْدَه، هَرْچَنْدَاز زَمْرَه زَنْدَگَان بَاشَد».^۳

نیز از همان حضرت در همان کتاب نقل شده است که فرمود: «مَا مَاتَ مَنْ أَحْيَى عِلْمًا؛ کَسِی کَه عِلْم وَ دَانَشِی رَا زَنْدَه کَنْد هَرْگَز نَمْرْدَه اَسْت».^۴

خلاصه این که امام (علیه السلام) برای اثبات برتری علم و دانش در مقابل مال و ثروت تمام جهات این دو را در نظر گرفته و حق سخن را ادا فرموده است به گونه ای که چون انسان آن را مطالعه می کند هیچ گونه کمبود و کاستی در آن نمی بیند. در ضمن روشن می شود که در فرهنگ اسلام علم و عالم و دانشمند حرف اول را می زنند و سایر مواهب الهی تحت سلطه و سیطره آنهاست.

۱. نمل، آیه ۸۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۳. غررالحکم، ص ۴۷، ح ۲۰۶ و ص ۷۵، ح ۱۱۶۳.

۴. همان، ح ۲۱۳.

بخش دوم:

هَإِنْ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَى
أَصَبْتُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ
اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ؛ أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ
لَهُ فِي أَحْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ!
أَوْ مَنُوهًا بِاللَّذَّةِ سَلَسِ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالِادِّخَارِ، لَيْسَا
مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ! كَذَلِكَ
يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

ترجمه

(امام علیؑ فرمود: بدان ای کمیل) در اینجا علم فراوانی است - و با دست اشاره
به سینه مبارکش کرد - ای کاش افراد لایقی را برای آن می یافتم (تا به آنها تعلیم
دهم) آری کسی را می یابم که زود درک می کند ولی (از نظر تقوا) قابل اطمینان
و اعتماد نیست و دین را وسیله دنیا قرار می دهد و از نعمت خدا بر ضد بندگان
استفاده می کند و از دلائل الهی بر ضد اولیانش کمک می گیرد. یا کسی که مطیع
حاملان حق است اما چون بصیرتی به پیچ و خم های علم و شبهات ندارد با
نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می شود. آگاه باش (ای کمیل!) نه این به
درد می خورد و نه آن. یا کسی که اسیر لذت است و در چنگال شهوات گرفتار.
(و به همین دلیل دین و ایمانش را در پای لذات و شهواتش قربانی می کند). یا
کسی که حریص به جمع مال و اندوختن آن است این دو (این گروه و گروه

پیشین) به هیچ وجه از دین داران نیستند و شبیه ترین موجودات به چهارپایانی هستند که برای چَرا رها شده اند. (آری) این گونه علم با مر حاملانش می میرد.

شرح و تفسیر

حاملان علم چند گروهند

امام (علیه السلام) در این بخش از کلام نورانی و پربار و حکمت آمیزش بعد از ذکر اهمیت علم و علما و برتری علم بر مال و ثروت می فرماید: «(بدان ای کمیل) در اینجا علم فراوانی است - و با دست اشاره به سینه مبارکش کرد -»؛ «هَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ -».

سپس فرمود: «ای کاش افراد لایقی برای آن می یافتم (تا به آنها تعلیم دهم)»؛ «لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً».

منظور از این علم چه علمی است؟ به نظر می رسد علوم مربوط به صفات جمال و جلال خداوند و عرفان ذات مقدسش و اسرار جهان آفرینش و مقامات انبیا و اولیا و حوادث مربوط به آینده باشد که تحمل این علوم را همه کس ندارد بلکه جمعی از پاکان و خاصان و اولیاء الله و اتقیا می توانند حامل این علوم باشند و از آن به طور صحیح استفاده کنند.

در حدیثی پرمعنا از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر واژه «صمد» در آیه «اللَّهُ الصَّمَدُ» می خوانیم که: «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءُ وَيَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاهُ هَاهُ إِلَّا لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ؛ هرگاه برای علم و دانشی که خدا به من داده حاملانی پیدا می کردم توحید، اسلام، ایمان، دین و شرایع را از واژه «الصمد» بیرون می آوردم و آن را نشر می دادم.

چگونه ممکن است من چنین افرادی را بیابم در حالی که جدم امیرمؤمنان علیه السلام نیافت تا آنجا که آه سوزان و پر درد از دل بر می کشید و بر منبر می فرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه از دست شما بروم، چرا که در وجود من علم و دانش فراوانی است. آه بدانید افرادی نمی یابم که بتوانند آن را حمل و نگهداری کنند»^۱.

امام علیه السلام در ادامه این سخن از چهار گروه نام می برد که هیچ کدامشان شایسته حمل این علوم الهی و اسرارآمیز نیستند. در مورد گروه اول می فرماید: «آری کسی را می یابم که زود درک می کند ولی (از نظر تقوا) قابل اطمینان و اعتماد نیست و دین را وسیله دنیا قرار می دهد و از نعمت خدا بر ضد بندگان استفاده می کند و از دلائل الهی بر ضد اولیائش کمک می گیرد»؛ (بَلَى أَصَبْتُ لَقِنَا غَيْرَ مُأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجْبِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ).

«لَقِن» به معنای زیرک و باهوش است.

این گروه همان عالمان بی تقوا هستند که از نظر علمی ممکن است مراحل طی کرده باشند؛ ولی از نظر تعهد و احساس مسئولیت الهی پایشان لنگ است. اینها همان عالمانی هستند که در دستگاه خلفای جور و سلاطین ظالم توجیه گر اعمالشان بوده و دین خود را برای آبادی دنیایشان می فروختند و تاریخ افرادی از این قبیل را به خاطر دارد که حتی گاه برای حفظ موقعیتشان فتوا به ریختن خون بی گناهان می دادند و اینها خطرناک ترین دشمنان اسلامند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الدِّينَارُ دَاءُ الدِّينِ وَالْعَالَمُ طَبِيبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ؛ دینار موجب بیماری دین است و عالم

طیب دین است. هرگاه دیدید طیب عوامل بیماری را به سوی خود می کشد او را در طبش متهم سازید و بدانید (کسی که به خودش رحم نمی کند) خیرخواه دیگران نیست».^۱

سپس درباره گروه دوم می فرماید: «یا کسی که مطیع حاملان حق است؛ اما چون بصیرتی به پیچ و خم های علم و شبهات ندارد با نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می شود. آگاه باش (ای کمیل!) نه این به درد می خورد و نه آن»؛ (أَوْ مُنْقَاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَخْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ).

«أَخْنَاء» جمع «حَنُو» در اصل به هر چیزی گفته می شود که پیچ و خمی داشته باشد سپس به معنای جوانب نیز آمده است (چرا که جوانب و اطراف اشیا غالباً انحنايي دارد).

این گروه از یک نظر نقطه مقابل گروه اول اند؛ افرادی ضعیف الفکر و نادان و مغرور که در برابر شبهه افکنان کاملاً آسیب پذیر اند، میدان را خالی کرده و گاه به آن ها می پیوندند. خطر این گروه برای جهان اسلام و جامعه بشری نیز کم نیست. نمونه این گروه جمعیت خوارج بودند؛ هنگامی که به توطئه و نیرنگ عمرو عاص قرآن بالای نیزه ها رفت فوراً میدان را رها کردند و هنگامی که شبهه افکنی شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر داد در برابر علی (علیه السلام) قیام کردند که چرا مسئله حکمیت را پذیرفته ای و العیاذ بالله نسبت کفر به آن حضرت دادند و امثال آنها در جامعه امروز ما نیز کم نیست.

حضرت درباره گروه سوم می فرماید: «یا کسی که اسیر لذت است و در چنگال شهوات گرفتار آمده (و به همین دلیل دین و ایمانش را در پای لذات و شهواتش قربانی می کند)»؛ (أَوْ مِنْهُمَا بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ).

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۵.

«منهوم» به معنای شکم پرست و حریص است.
 «سَلِسَ الْقِيَادَ» به کسی گفته می‌شود که به آسانی در برابر چیزی تسلیم می‌شود.

آن‌گاه به چهارمین گروه اشاره کرده می‌فرماید: «یا کسی که حریص به جمع مال و اندوختن آن است این دو (این گروه و گروه قبل) به هیچ وجه از دین‌داران نیستند و شبیه‌ترین موجودات به چهارپایانی هستند که برای چرا رها شده‌اند؛ (أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ).»

«مُغْرَمٌ» کسی است که عاشق و دل‌باخته چیزی باشد.

«سَائِمَةٌ» حیوانی است که در چراگاه رها شود.

می‌دانیم چهارپایان جز خور و خواب و شهوت چیزی را درک نمی‌کنند و بیچاره انسان، اشرف مخلوقات، آن‌قدر تنزل کند که همسوی با آن‌ها باشد یا دنبال عیش و نوش و شهوت است و یا مشغول جمع مال و ثروت.

امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «این‌گونه علم با مر حاملانش می‌میرد؛ (كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ).»

زیرا هیچ یک از این گروه چهارگانه شایسته آن نیستند که حامل علوم الهی باشند. به همین دلیل عالمان واقعی از قرار دادن علوم در اختیارشان خودداری می‌کنند و ناچار علمشان را با خودشان به گور می‌برند و با مر آن‌ها علم هم می‌میرد.

بخش سوم:

اللَّهُمَّ بَلِّى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَائِنَ أُولَئِكَ؟ أُولَئِكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزَرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعُورَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحَهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انْصَرَفَ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.

ترجمه

(سپس امام علیؑ فرمود: درست است که عالمان با عمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانش می‌میرد) ولی بار خدایا! آری هرگز روی زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان. وجود آنها به این سبب است که دلائل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود. آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگند تعدادشان کم و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست. خداوند به واسطه آنها حجت‌ها و دلایل را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بسپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بيفشانند. علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده و روح یقین را لمس کرده‌اند. آنها آنچه را دنیاپرستان هوس‌باز

مشکل می‌شمردند آسان یافته‌اند. و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند. آنها در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد، خلفای الهی در زمین‌اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه آه چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم. ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که می‌خواهی باز گرد.

شرح و تفسیر

عالمانی که حجت خدا در زمینند

امام (علیه السلام) در این بخش از کلام خود که در واقع جنبه استثنا از گفتار سابق را دارد می‌فرماید: «(درست است که عالمان با عمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانش می‌میرد) ولی بار خدایا! آری هرگز روی زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان؛ (اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا).»

درست همان چیزی که علمای امامیه و شیعیان به آن ایمان دارند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود؛ خواه آشکار باشد یا پنهان و جالب این که ابن ابی‌الحدید تصریح می‌کند که این جمله امام (علیه السلام) مانند تصریح به عقاید شیعیان است؛ ولی اصحاب ما آن را حمل بر «ابدال» می‌کنند که در روایات نبوی به آنها اشاره شده و آنان مردانی هستند که پیوسته در سطح زمین در گردش‌اند؛ برخی شناخته می‌شوند و بعضی ناشناخته می‌مانند.

ای کاش ابن ابی‌الحدید دست از تعصبات طائفی خود بر می‌داشت و هنگامی که به سخنی از مولا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برخورد می‌کرد که صریح یا مانند صریح بر اعتقاد امامیه بود آن را می‌پذیرفت و روایاتی را که درباره ابدال نقل شده نیز

حمل بر امامان معصوم و یاران خاص آنان می‌کرد. (در پایان این گفتار سخنی درباره روایات ابدال خواهیم داشت).

سپس امام علیه السلام به نکته مهمی درباره فواید وجود حجت‌های الهی اعم از غائب و ظاهر پرداخته می‌فرماید: «وجود آنها به این سبب است که دلائل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود»؛ (لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ).

این سخن در واقع یکی از پاسخ‌ها برای سؤال معروفی است که درباره فلسفه وجود امام غائب علیه السلام می‌شود و آن این‌که امام غائب علیه السلام افزون بر این‌که وجودش سبب آرامش زمین و برکات الهی و تربیت و پرورش دل‌های آماده است، از طریق ولایت تکوینی همچون پرورش گل‌ها و میوه‌ها به وسیله آفتاب پشت ابر، فایده دیگری نیز دارد و آن این است که معارف اسلامی و حجج و بینات الهی و احکام شریعت را دست‌نخورده نگه می‌دارد تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان و بطلان بر آنها ننشیند و آیین حق تحریف نگردد تا زمانی که ظاهر شود و همه را از این آب زلال حیات‌بخش سیراب کند.

حضرت در ادامه این سخن به بیان عدد و صفات آنها می‌پردازد و می‌فرماید: «آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگند تعدادشان اندک و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست»؛ (وَكَمْ ذَا وَائِنْ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا).

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان صالح العمل که در درجات والای ایمان قرار دارند می‌گوید: «﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾؛ آنها (که ایمان دارند و عمل صالح و ظلم و ستمی بر یک‌دیگر نمی‌کنند) تعدادشان کم است».^۱

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام معصوم در هر زمان یکی بیش نیست

چرا امام (علیه السلام) در این عبارت و جمله‌هایی که بعد از آن می‌آید از ضمیر جمع استفاده می‌کند و آنها را به صورت یک جمعیت ذکر می‌نماید؟ پاسخ این است که امام (علیه السلام) وجود آنها را در طول زمان در نظر گرفته است. درست است امام معصوم در هر زمان یکی است؛ ولی هرگاه به مجموعه زمان‌های بعد از امام (علیه السلام) بنگریم امامان معصوم جمعیتی را تشکیل می‌دهند. این احتمال نیز هست که منظور از به کار بردن ضمیر جمع، امامان معصوم و اصحاب خاص آنان باشد.

آن‌گاه امام (علیه السلام) به ذکر اوصاف این اقلیت عظیم الشأن و این بندگان والای پروردگار پرداخته و شش صفت برایشان ذکر می‌کند. نخست می‌فرماید: «خداوند به واسطه آنها حجت‌ها و دلایلش را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بیفشانند»؛ (يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ، وَيَزَرُعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ). آری اینان گنجینه‌های اسرار الهی و حافظان معارف وحی و نبوت و دلایل حقانیت دین مبین اسلام اند و هر کدام از آنها بخواهد از دنیا چشم‌پوشد این علوم و اسرار را به فرد دیگری همچون خود می‌سپارد تا این میراث عظیم حفظ شود و خالی از هر گونه پیرایه و آلودگی به آیندگان برسد.

تعبیر به «يُودِعُوهَا» اشاره به علوم و اسرار آماده‌ای است که همچون امانتی از صندوقی به صندوق دیگر منتقل می‌شود و تعبیر به «يَزَرُعُوهَا» اشاره به علمی که باید بذر آن افشانده شود و تدریجاً در دل آنها پرورش یابد تا زمانی که به ثمر نشیند و این نشان می‌دهد که علوم آنها در واقع دو گونه است.

این موضوع را در مورد علی (علیه السلام) در کتب حدیث غالباً خوانده‌ایم که علی (علیه السلام) می‌فرمود: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هزار باب علم را به من آموخت که از هر علمی هزار باب دیگر گشوده می‌شود»^۱ این علوم در واقع همانند بذر اند که افشانده

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۲۹۷؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

می‌شوند و از یک دانه هزار دانه می‌روید؛ ولی بخشی از علوم نیز بوده است که بدون کم و کاست از پیامبر ﷺ به علی ع منتقل شده است.

در دومین وصف می‌فرماید: «علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده است»؛ (هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ).

البته بصیرت و بینش مراتب و مراحل دارد؛ ولی این گروه از اولیاء الله به حد والای آن رسیدند.

تعبیر به «هجم» ممکن است اشاره به این باشد که علوم آنها اکتسابی نیست بلکه الهامی است از سوی پروردگار که از آنها به هجوم تعبیر شده است. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر این جمله می‌نویسد: تعبیر به هجوم در اینجا اشاره به این است که خداوند «علم لدنی» را نسبت به حقائق اشیا دفعتاً به آنها تعلیم داده و حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بر آنها مکشوف ساخته است.^۱

در سومین وصف می‌فرماید: «آنها روح یقین را لمس کرده‌اند»؛ (وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ).

می‌دانیم یقین مراتبی دارد: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین. علم الیقین آن است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده دود از فاصله دور، به وجود آتش ایمان پیدا کند. عین الیقین در جایی است که انسان به مرحله شهود برسد و با چشم خود مثلاً آتش را از نزدیک مشاهده کند. حق الیقین مرتبه فراتر از آن و به این معناست که مثلاً انسان، آتش را با دست خود لمس کند و یا موجودی همچون آهن که وارد آتش می‌شود و صفات آن را به خود می‌گیرد و به صورت بخشی از آن در می‌آید که این بالاترین مرحله یقین است. اولیای الهی که امیرمؤمنان علی ع در این گفتار نورانی اش می‌فرماید: «آنها روح الیقین را لمس کرده‌اند» دارای همین مرحله از یقین هستند.

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱.

حضرت در چهارمین وصف می فرماید: «آنان آنچه را دنیاپرستانِ هوس باز مشکل می شمردند آسان یافته اند»؛ (وَاسْتَلاْتُوْا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتَرْفُّونَ).

«استلاْتُوا» (از ریشه «لین») به معنای نرمی و «استوعَرَ» (از ریشه «وَعَرَ») به معنای سختی و «مترفون» (از ریشه «تَرَف») به معنای در ناز و نعمت زیستن است. دنیاپرستان، پرهیز از زر و زیور دنیا و ساده زیستن و دل از لذات نامشروع کردن را کار مشکلی می پندارند؛ ولی این گروه از اولیاء الله به آسانی از همه اینها می گذرند و به زندگی ساده زاهدانه پاک از هر گونه آلودگی قناعت می کنند.

امام (علیه السلام) در وصف پنجم می فرماید: «آنها به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند»؛ (وَإِنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ).

جاهلان پیوسته از این وحشت دارند که اموالشان به خطر بیفتد، جاه و مقامشان از میان برود و آینده زندگی مادی آنها دگرگون شود، از این در هراس اند که اگر از حرام الهی چشم بپوشند، به حلال نرسند و از این می ترسند که اگر از حق طرفداری کنند گروهی از دوستان خود را از دست خواهند داد؛ ولی این گروه از اولیاء الله نه تنها از این امور بیمناک نیستند بلکه به آن انس گرفته اند. در خطبه ۱۲۸ نیز در کلام امام (علیه السلام) خواندیم که به «ابوذر» - آن مرد مبارز مجاهد فی سبیل الله که به سبب حمایت هایش از حق تبعید شد و در تبعیدگاه مظلومانه و در نهایت عسرت جان سپرد - به هنگامی که در زمان عثمان می خواستند او را به تبعیدگاه بفرستند خطاب کرد و فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ... لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ؛ ای اباذر... مبادا با چیزی جز حق مأنوس شوی و مبادا چیزی جز باطل تو را به وحشت بیفکند».

آنگاه حضرت در ششمین و آخرین وصف می فرماید: «آنها در دنیا با بدن هایی زندگی می کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد!»؛ (وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى).

اشاره به این که گرچه آن‌ها از نظر جسمی در این دنیا و در میان انسان‌های دیگر هستند؛ ولی روحشان همنشین با ارواح اولیا و انبیای پیشین و فرشتگان مقرب است. به همین دلیل دنیا در نظرشان بی‌ارزش و بالاترین ارزش برای آنها جلب رضای پروردگارشان است. اگر آنها اسیر زر و زیور دنیا و مال و ثروت و خور و خواب و شهوت نمی‌شوند به همین دلیل است که ظاهراً در این دنیا هستند؛ ولی در باطن در جهان روحانیان زندگی می‌کنند.

سرانجام امام علیه السلام بعد از ذکر این اوصاف که حتی ذکر آنها روح‌پرور و نشاط‌آور است، می‌فرماید: «آنان خلفای الهی در زمین اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه آه چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم»؛ (أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤُوسِهِمْ!).

آری آنان نمایندگان خدا بر روی زمین و مصداق اتم آیه شریفه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ و پرتوی از آیه شریفه «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»^۲ محسوب می‌شوند و به همین دلیل امام علیه السلام که خود مصداق اعلاّی این اولیای الهی است مشتاق دیدارشان است.

هنگامی که سخن به اینجا رسید و امام علیه السلام پیمانۀ وجود «کمیل» را از این کلمات نورانی و مفاهیم روحانی و عرفانی پر کرد به «کمیل» دستور بازگشت داد و فرمود: «ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که بخواهی باز گرد»؛ (انْصَرَفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که امام علیه السلام همراه «کمیل» باز نگشت و همچنان در آن بیابان خاموش و خالی مدتی ماند. شاید می‌خواست با خدای خود مناجات کند یا سخنان بیشتری بگوید که پیمانۀ وجود «کمیل» با آن همه عظمت، گنجایش آن

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. احزاب، آیه ۴۶.

رانداشت. تنها خدا می داند و آن امام بزرگوار که در آن لحظات بر مولا چه گذشت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در پایان این سخن می گوید: این کلام امام (علیه السلام) که به «کمیل» می گوید: «هر زمان که می خواهی باز گرد» از لطیف ترین کلمات و بهترین آداب است، زیرا آمرانه نمی فرماید برگرد، بلکه می گوید: هرگاه بخواهی. تا بدین وسیله «کمیل» را از ذلت تحت فرمان بودن به عزت اراده و اختیار برساند.^۱

به راستی مجموعه این کلام امام (علیه السلام) دست هر خواننده و شنونده ای را می گیرد و به سوی عالمی مملو از معنویت و نور می برد. صفات اولیای خدا و پیشگامان راه تقرب به پروردگار را در عباراتی کوتاه و بسیار پر معنا شرح می دهد و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی کند تا کسانی که آماده پیمودن راهند، در این مسیر قدم بگذارند و با هدایت های الهی که بر زبان این بنده خاص پروردگار جاری شده به سوی مقصد یعنی قرب الی الله پیش روند.

جاذبه این سخن به قدری زیاد است که در کلمات علمای شیعه و اهل سنت، محدث و مورخ و مفسر بازتاب گسترده ای پیدا کرده و در بسیاری از کتاب ها با عظمت از آن یاد کرده اند.

مرحوم علامه مجلسی در پایان این سخن می گوید: سزاوار است که آگاهان، هر روز در این کلام با نظر موشکافانه بنگرند (و از فواید آن بهره گیرند).^۲

نکته ها:

۱. نظر امام (علیه السلام) در این کلمات به کیست؟

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، اوصافی را که امام (علیه السلام) در ذیل این کلام نورانی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۴.

بیان کرده ناظر به امامان معصوم علیهم السلام است که وقتی در طول زمان آنها را در نظر بگیریم مجموعه‌ای تشکیل می‌دهند که با تعبیرات امام علیه السلام که به صیغه جمع از آنها یاد کرده کاملاً سازگار است. آنها که زمین از وجودشان خالی نیست، و گاه ظاهر و مشهور و زمانی خائف و مغمورند، آنان که اصالت معارف اسلامی و حجت‌های الهی و نشانه‌های روشن او را حفظ می‌کنند و نسل به نسل به آیندگان منتقل می‌سازند. آری آنها هستند که علم را به حقیقت بصیرت دریافته و به حق یقین رسیده‌اند، دنیا در نظرشان کوچک و روحشان به عالم اعلا مرتبط است و خلفای الهی در زمین و داعیان به دین او هستند و عظمت مقامشان در حدی است که امام علیه السلام اشتیاق دیدارشان را دارد.

این احتمال نیز هست که منظور امامان معصوم و اصحاب سر و خواص نزدیک آنها باشند؛ کسانی مانند: «سلمان»، «مقداد»، «ابوذر»، «مالک»، «عمار» و «جابر» که وجودشان در کنار امام معصوم و از پرتو آن روشن و نورافشان شده و آنان نیز به سهم خود گروه‌هایی را به دین خدا فرا می‌خواندند و نمایندگان خدا در زمین بودند و «کمیل» خود، یکی از ایشان بود که شایسته شنیدن این کلمات و مخاطب به این خطاب نورانی شد و توانست آن را در دل تاریخ جاودانه سازد تا امروز در اختیار ما قرار گیرد.

۲. ابدال کیانند؟

چنان‌که قبلاً اشاره شد ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام نورانی تصریح می‌کند که این کلام کاملاً بر عقیده شیعه امامیه منطبق است که آن را اشاره به امامان معصوم می‌دانند. سپس می‌افزاید: اما اصحاب ما آن را به ابدال تفسیر می‌کنند که در روایات نبوی به آن اشاره شده است.

به همین مناسبت لازم می‌دانیم درباره عقیده ابدال که در کتب روایی اهل

سنت و همچنین بعضی کتب شیعه آمده توضیحی داشته باشیم.

اساس اعتقاد اهل سنت درباره ابدال بعضی از احادیث است که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده‌اند از جمله احمد حنبل در مسند خود از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «الْأَبْدَالُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ ثَلَاثُونَ مِثْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ مَا مَاتَ رَجُلٌ أَبْدَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَكَانَهُ رَجُلًا؛ ابدال در امت من سی نفرند که هر کدام همچون ابراهیم خلیل‌اند و هر زمان یکی از آنها از دنیا برود خدا فرد دیگری را بدل او قرار می‌دهد. (از اینجا وجه نام‌گذاری ابدال به این نام روشن می‌شود)».^۱

در مجمع الزوائد در حدیث دیگری از آن حضرت نقل می‌کند آنها چهل نفرند که خدا به برکت آنها برکات زمین و آسمان را نصیب انسان‌ها می‌کند.^۲ سپس می‌بینیم این روایت به دست «معاویه» می‌افتد و او چنان آن را تحریف می‌کند که هر خواننده‌ای گرفتار وحشت می‌شود. ابن ابی‌الحدید تحت عنوان «احادیث مجعوله که در مذمت علی (علیه السلام) ساخته‌اند» از معاویه چنین نقل می‌کند که: «واقدی» می‌نویسد: هنگامی که «معاویه» از عراق بعد از صلح با امام حسن (علیه السلام) به شام بازگشت خطبه‌ای خواند و گفت: ای مردم! رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به من چنین فرمود: «إِنَّكَ سَتَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي فَاخْتَرِ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَإِنَّ فِيهَا الْأَبْدَالَ وَقَدْ اخْتَرْتُكُمْ فَالْعَنُوا أَبَا تُرَابٍ؛ به زودی تو خلافت را پس از من عهده‌دار می‌شوی. سرزمین مقدس (شامات) را انتخاب کن چرا که ابدال در آنجا هستند و من شما را برگزیدم، بنابراین شما ابوتراب (نعوذ بالله علی (علیه السلام)) را لعن کنید».^۳

این حدیث به دست صوفیه افتاده و آنها گفته‌اند: دنیا هرگز خالی از ابدال نمی‌شود و آنها چهل نفرند و خالی از او تاد نمی‌گردد و آنها هفت نفرند و از

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

قطب تهی نمی ماند و او یک نفر است. هنگامی که قطب بمیرد یکی از آن هفت نفر به جای او می نشینند و یکی از چهل نفر از ابدال در سلک او تاد قرار می گیرند.^۱ ابن ابی الحدید پس از نقل این سخن می افزاید: اصحاب ما معتقدند که ابدال جماعتی از علما و مؤمنین آگاه به مسائل اسلامی اند و اگر اجماع امت حجت است به موجب سخن آنهاست و چون نمی توان آنان را شناخت اجماع همه علما معیار قرار داده شده در حالی که اصل، قول همان گروه است.^۲

جالب این که در کتب اهل سنت آمده است که ابدال هرگز فرزندی از خود نمی آورند، هرچند هفتاد همسر انتخاب کنند و لذا بعضی از افراد را که فرزندی نداشتند جز ابدال شمرندند؛^۳ ولی این ویژگی چه سری دارد بر هیچ کس روشن نیست.

در روایات شیعه امامیه نیز به ابدال اشاره شده است؛ از جمله مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۷ بحارالانوار در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین نقل می کند که راوی از آن حضرت پرسید: مردم (اشاره به جماعتی از اهل سنت است) چنین گمان می کنند که در زمین ابدالی وجود دارد. این ابدال کیستند؟ امام علیه السلام فرمود: راست گفتند. ابدال همان اوصیا (و امامان معصوم) هستند که خداوند عزوجل آنها را بدل انبیا قرار داده است، هنگامی که انبیا را از این جهان برد و خاتم آنها را محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد.

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این حدیث می گوید: ظاهر دعایی که جزء دعای «ام داود» است و از امام صادق علیه السلام در نیمه رجب نقل شده که می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَائِمَّةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ...» این است که ابدال غیر از امامان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۹۶.

۲. ر.ک: همان، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۳. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۹۱.

اهل بیت اند (زیرا نخست درود به آل محمد و ائمه هدی فرستاده شده و سپس درود به ابدال و اوتاد). ولی صریح نیست و ممکن است آن را حمل بر تأکید کرد. سپس می‌افزاید: ممکن است مراد از این دعا اصحاب خاص ائمه باشند و به هر حال ظاهر خبر این است که آنچه را صوفیه اهل سنت افترا بسته‌اند (که آن را اشاره به اقطاب و سران صوفیه می‌دانند) نفی می‌کند.^۱

در حدیثی که در کتاب مستدرک از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده نیز می‌خوانیم: «هر کس در روز بیست و پنج بار به همه مردان و زنان مؤمن دعا کند خداوند کینه را از سینه او بیرون می‌برد و او را جزء ابدال محسوب می‌دارد».^۲

از مجموع آنچه در بالا ذکر شد استفاده می‌شود که اصل وجود ابدال در کلام رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و به دنبال آن در بعضی از کلمات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بوده است و اشاره به افراد با ایمان والا مقامی است که خداوند آنها را برای هدایت بندگان در زمین قرار داده که در رأس همه آنها امام معصوم (علیه السلام) است. همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ أَبْدَالَ أُمَّتِي لَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِأَلْأَعْمَالِ وَإِنَّمَا دَخَلُوهَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَبِسَخَاوَةِ الْأَنْفُسِ وَبِسَلَامَةِ الصُّدُورِ وَرَحْمَةِ لِكُلِّ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛ ابدال امتم (تنها) با اعمالشان وارد بهشت نمی‌شوند، بلکه به رحمت خداوند و سخاوت نفس و سلامت دل و مهربانی و محبت به جمیع مسلمانان وارد بهشت می‌شوند».^۳

ولی بعداً هر گروهی این واژه را به نفع خود و بر طبق امیال و هوس‌های خویش تفسیر کرده؛ صوفیان به نفع خود، معاویه نیز به سود خویش آن را بر آنچه مایل بوده‌اند تطبیق داده‌اند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۸.

۲. مستدرک، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. کنز العمال، روایت ۳۴۶۰۰۱.

۳. کمیل بن زیاد کیست؟

نام «کمیل» در نزد همه شیعیان مشهور است و همگی او را از خواص و اصحاب سرّ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌دانند و حدیث بالا نیز دلیل روشنی برای همین معناست که امام (علیه السلام) این کلمات نورانی را در فضایی خالی از اغیار در اختیار او گذارد و دستور داد آن را نگهداری کند (تا به دیگران برساند). این کلام دستور العملی است برای همه پویندگان راه حق و سالکان الی الله و نمونه روشنی است از تعلیمات عالی اسلام. دعای معروف «کمیل» نیز از پربرترین دعاهاست که عاشقان پروردگار پیوسته از آن بهره‌مند می‌شوند.

جالب این‌که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز وی را ستوده و اوصاف برجسته‌ای برای او ذکر کرده‌اند؛ ابن کثیر که از متعصبان اهل سنت است درباره او می‌نویسد کمیل از اصحاب امیرمؤمنان، در صفین حاضر شد و مردی شجاع، زاهد و عابد بود که در سن صد سالگی به دست حجاج در سال هشتاد و دو به شهادت رسید.^۱

از تعیین زمان وفات کمیل استفاده می‌شود که وی مدتی از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز درک کرده بود؛ ولی بعضی او را به هنگام شهادت هفتاد ساله ذکر کرده‌اند، از این رو او را از تابعین شمرده‌اند نه از صحابه.^۲ خداوند کمیل را با اولیائش محشور و غریق رحمت خاصش کند.

شرح بیشتری در باره حالات کمیل در ذیل نامه ۶۱ از نامه‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) آوردیم.



۱. البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۴۶.

۲. الاصابه، ج ۵، ص ۴۸۶.

۱۲۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان زیر زبان خود پنهان است

(و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام گهربار حکمت‌آمیز از مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام از پدرش امام علی بن موسی الرضا از اجدادش از جدش امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن روایتی نقل کرده است که آن حضرت فرمود: چهار جمله من گفته‌ام که در قرآن مجید تصدیقش آمده است؛ گفته‌ام: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ»؛ انسان در زیر زبانش نهفته است، هنگامی که سخن بگوید شخصیتش آشکار می‌شود». خداوند در قرآن مجید (در باره منافقان) فرموده است: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت» (محمد، آیه ۳۰). نیز جاحظ که قبل از مرحوم رضی می‌زیسته است در کتاب المائۃ المختارة این کلام شریف را نقل می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۰).

جالب این‌که همین کلام حکمت‌آمیز با اضافه‌ای در حکمت ۳۹۲ آمده است.

شرح و تفسیر

تا سخن نگفته‌ای معلوم نیست کیستی!

امام علی (علیه السلام) در این کلام بسیار کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انسان زیر زبان خود پنهان است (و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد)»؛ (الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

منظور از «مرء» (انسان) در اینجا شخصیت و ارزش انسان است و منظور از «مخبوء» (نهفته بودن) در زیر زبان این است که هنگامی که سخن بگویید شخصیت او آشکار می‌شود، چرا که سخن ترجمان عقل و دریچه‌ای به سوی روح آدمی است. هرچه در روح اوست از خوب و بد، والا و پست، بر زبان و کلماتش ظاهر می‌شود. گاه انسان به افرادی برخورد می‌کند که از نظر ظاهر بسیار آراسته و پرابهت‌اند؛ اما همین که زبان به سخن می‌گشاید می‌بیند که چقدر تو خالی است. و بر عکس به افرادی برخورد می‌کند که ابداً ظاهری ندارند؛ اما هنگامی که زبان به سخن می‌گشاید، انسان احساس می‌کند شخص دانشمند و حکیمی است.

مرحوم علامه مجلسی این کلام را از مصباح الشریعة با اضافه‌ای از امام صادق از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است و آن این که امام علی (علیه السلام) به دنبال این جمله می‌فرماید: «فَزِنْ كَلَامَكَ وَاعْرِضْهُ عَلَى الْعَقْلِ وَالْمَعْرِفَةِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ»؛ حال که چنین است کلام خود را بسنج

و بر عقل و معرفت عرضه دار هرگاه رضای خدا در آن است آن را بر زبان جاری کن و اگر غیر از آن است سکوت از چنین سخن گفتنی بهتر است»^۱.

درباره اهمیت این جمله کوتاه و تاثیر آن در شناخت انسان‌ها دانشمندان اسلام سخن‌های برجسته‌ای گفته‌اند از جمله ابن ابی‌الحدید در ذیل همین کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: مفهوم این کلام در عبارات مختلفی آمده؛ اما تعبیری که در اینجا آمده است از نظر کوتاه بودن و پرمعنا بودن نظیر و مانند ندارد.^۲

مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: ادیب و فقیه و فیلسوف تنها با سخنانشان شناخته می‌شوند و همچنین وکلا و اخترشناسان، ولی طبیب و مهندس و مانند آنها هم با سخنانشان شناخته می‌شوند و هم با کارهایشان و به هر حال هر انسانی که سخنان تازه مفیدی در اختیار برادر هم نوعش بگذارد عاقل و عالم و ادیب و فقیه و فیلسوف است؛ اما سخنوران فصیحی که اثر با ارزشی از خود به یادگار نگذارند سوفسطائیان بیش نیستند، هرچند هزاران جلد نثر و نظم نوشته باشند.^۳

تأثیر این سخن امام (علیه السلام) به قدری در شعرا و ادیبان زیاد بوده که در اشعار آنها نمایان است.

سعدی می‌گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

نیز می‌گوید:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله‌ور

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۵، ح ۳۹.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۳.

۳. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶.

شاعر دیگری می‌گوید:

آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان

شاعر دیگری می‌گوید:

مرد، از خزف و طلای کان است در زیر زبان خود نهان است

وَقَالَ عَلَيْكَ لِسَانُهُ

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که قدر خود را نشناسد هلاک می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه از شیخ صدوق در کتاب خصال چنین نقل می کند که عامر شعبی - از علمای معروف اهل سنت که او را از تابعین و فقهای معروفشان شمردند - (وفات او در سال ۱۰۴ هجری واقع شده است) می گوید امیرمؤمنان علیؑ نه جمله ارتجالاً (بدون مطالعه قبلی) بیان فرمود که چشم بلاغت را خیره ساخت و گوهرهای حکمت را کم ارزش نمود و همه را از رسیدن به یکی از آنها باز داشت. سه جمله در مناجات است و سه جمله از آنها در حکمت و سه جمله در ادب. اما آن سه جمله ای که در مناجات وارد شده این است که فرمود: «كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» و «كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا» و «أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ»؛ این عزت برای من بس است که بنده تو باشم و این افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من باشی تو آن گونه هستی که من دوست دارم و مرا چنان قرار ده که تو دوست داری».

سه جمله ای که در حکمت از آن حضرت نقل شده این است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» و «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و «الْمَرْءُ مَحْبُوبٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»؛ ارزش هر کس به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آید و آن کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی شود و انسان در زیر زبانش نهفته شده است. اما آن سه جمله نقل شده در ادب این است: «امْنُنْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ» و «احْتِجْ إِلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرَهُ» و «اسْتَعِنْ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ»؛ به هر کس می خواهی نعمت ببخشی تا امیرش باشی

→ و دست حاجت به هر کس می خواهی دراز کن تا اسیرش شوی و از هر که می خواهی بی نیاز شو تا نظیرش باشی».

نویسنده کتاب مصادر بعد از ذکر این کلام شعبی می گوید: از جاحظ (مرد فصیح و بلیغ مشهور) نقل شده که گفته است هیچ سخنی بعد از کلام خداوند و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله از کسی صادر نشد مگر این که من به معارضه با آن برخاستم مگر کلماتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که من قادر به معارضه با آن نشدم آن کلمات چنین است: «مَا هَلَكَ امْرَأٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و جمله «الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهِلَ» و جمله «اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرُهُ...» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۰).

شرح و تفسیر

به حدّ خود قانع باش!

امام علی (علیه السلام) در این کلام نورانی کوتاه و پرمعنایش به افرادی که از حدّ خود تجاوز می‌کنند هشدار می‌دهد می‌فرماید: «آن کسی که قدر خود را نشناسد هلاک می‌شود»؛ (هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ).

می‌دانیم یکی از عمیق ترین غرایز انسان، دوست داشتن خویشتن است و بسیار می‌شود که بر اثر آن انسان قدر و منزلت خود را گم می‌کند جنبه‌های مثبت خویش را بسیار بیش از آنچه هست می‌پندارد و حتی گاهی جنبه‌های منفی خود را مثبت می‌انگارد. به همین دلیل بر جای خود تکیه نمی‌کند، بلکه خود را در جایی قرار می‌دهد که شایسته آن نیست و در آنجا گاه سخنانی می‌گوید که دین و دنیای او را بر باد می‌دهد، آبروی او را می‌ریزد، سرچشمه مفاسدی در جامعه می‌شود که نتیجه همه آنها هلاکت معنوی و مادی است.

مثلاً کسی چند صباحی آموزش علوم دین را دیده و هنوز به مقام اجتهاد نرسیده خود را مجتهدی اعلم بداند و به استنباط احکام بنشیند و احکامی را آمیخته با اشتباهات فراوان برای این و آن بازگو کند و عبادات و معاملات آنها را ضایع سازد، چنین شخصی که قدر خود را نشناخته به یقین مسئولیت سنگینی را در قیامت خواهد داشت.

یا شخصی چند کتاب طبی را مطالعه کرده، ناگهان بر اثر خودبزر بینی

خویش را طبیبی حاذق و لایق بیندارد و دستورات طبی صادر کند که باعث خطر جانی برای گروهی شود، او به یقین دنیا و آخرت خود را تباه ساخته است. شاهد این تفسیر، جمله معروفی است که در افواه دانشمندان شهرت یافته «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَجَاوَزْ حَدَّهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند».

شاهد دیگر بر این تفسیر همان چیزی است که در خطبة ۱۶ نهج البلاغه گذشت: «هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى، مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا إِلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛ آن کس که به ناحق ادعایی کند هلاک می شود و آن کس که با دروغ و افترا مقامی را طلب کند محروم می گردد و به جایی نمی رسد و آن کس که (با ادعاهای باطل) به مبارزه با حق برخیزد و در برابر آن قد علم کند هلاک خواهد شد و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد».

ولی همان گونه که در ذیل خطبة ۱۰۳ گذشت^۱ این جمله تفسیر دیگری نیز می تواند داشته باشد که انسان به موهبت الهی قدر و مقام والایی دارد و جرم صغیری است که عالم کبیر در آن خلاصه شده است حتی می تواند از فرشتگان آسمان بالاتر رود. آری چنین است مقام آدمیت، بنابراین اگر مقام خود را درست نشناسد و شخصیت خویش را با درهم و دینار و مقامی معاوضه کند و در هوا و هوس ها و شهوات غوطه ور شود و از رسیدن به مقام قرب الهی باز ماند خود را هلاک کرده است، چرا که قدر خود را نشناخته است.

با توجه به آنچه گذشت و تبادل عمومی دانشمندان از این حدیث معنای اول مناسب تر به نظر می رسد، هرچند در بعضی از روایات نیز تعبیراتی است که معنای دوم را تداعی می کند؛ مانند آنچه در کلام دیگری از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است که می فرماید: «مَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ فَقَدْ صَانَ قَدْرَهُ»^۲ هرچند جمع میان

۱. در عبارت: «الْعَالِمُ مَنْ عَلِمَ قَدْرَهُ».

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۲، خطبة وسیله.

دو معنا نیز ممکن است که از یک سو نگاه به معنای اول کند و از سویی دیگر نگاه به معنای دوم.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

بخش اول:

لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيَرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ
فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ
يَشْبَعْ، وَإِنْ مَنَعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ؛ يَعْجُزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ
فِيمَا بَقِيَ، يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ
عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمَذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيُقِيمُ
عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ، إِنْ سَقَمَ ظَلَّ نَادِمًا، وَإِنْ صَحَّ آمَنَ لَاهِيًا؛ يُعْجَبُ
بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ؛ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَإِنْ نَالَهُ
رَخَاءٌ أَعْرَضَ مُغْتَرًّا؛ تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ، وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ،
يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ.

امام علی (علیه السلام) در جواب شخصی که موعظه و اندرزی از او خواست می فرماید:

از کسانی نباش که بدون عمل امید سعادت اخروی دارد و توبه را با آرزوهای

دور و دراز به تأخیر می‌اندازد، درباره دنیا همچون زاهدان سخن می‌گوید؛ ولی در آن همچون دنیاپرستان عمل می‌کند. اگر چیزی از دنیا به وی برسد سیر نمی‌شود و اگر نرسد هرگز قانع نخواهد بود. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است؛ ولی باز هم فزونی می‌طلبد. دیگران را از کار بد باز می‌دارد ولی خود نهی نمی‌پذیرد و دیگران را به کار خوب وای می‌دارد؛ ولی خودش به آن عمل نمی‌کند. صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست. از مرگ به سبب زیادی گناهان متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می‌دهد که مرگ را به سبب آن ناخوش می‌دارد. هرگاه بیمار می‌شود (از اعمال بد خود) پشیمان می‌گردد و هرگاه تندرست شود احساس امنیت می‌کند و به لهو و لعب می‌پردازد. به هنگام سلامت خود خواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد. اگر بلایی به وی برسد همچون بیچارگان دست به دعا بر می‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به او دست دهد با غرور از خدا روی گردان می‌شود. نفس او وی را در امور دنیا به آنچه گمان دارد وادار می‌کند ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی‌اعتناست. نسبت به دیگران به کمتر از گناه خود می‌ترسد و نسبت به خویشتن بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که گروه زیادی قبل از مرحوم سید رضی این گفتار بسیار حکیمانه و پرمعنا را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و جاحظ بخشی از آن را در کتاب البیان و التبیین آورده میرد در کتاب الفاضل، ابن عبدربه در عقد الفرید و بعد از سید رضی گروه دیگری نیز از دانشمندان معروف آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و سبط بن الجوزی در تذکرة الخواص و متقی هندی در کنز العمال. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۴).

شرح و تفسیر

یک اندرز جامع!

این کلام حکمت‌آمیز که نصایح بسیار گرانقدر و مواعظ گرانبھایی در آن هست دستور العملی است برای تمام زندگی بشر که در سایه آن می‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای خود به دست آورد. مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام شریف - چنان‌که خواهد آمد - تصریح می‌کند که اگر در مجموعه کتاب نهج‌البلاغه جز این کلام شریف نبود برای وعظ و اندرز و موعظه نجات‌بخش کافی بود و چه بسیار از افرادی که از جای جای این کلام شریف برای اثبات مقاصد خود بهره گرفتند و سخنان خود را به وسیله آن آراسته‌اند.

جالب توجه این‌که محدث مشهور اهل سنت متقی هندی در کنز العمال مقدمه‌ای برای این حدیث شریف ذکر کرده است، وی از «زیاد بن اعرابی» نقل می‌کند که بعد از خاموش شدن آتش فتنه خوارج نهروان امام علیه السلام بر منبر کوفه قرار گرفت و حمد الهی به جای آورد و در این هنگام گریه به او مهلت نداد به اندازه‌ای که اشک‌ها بر صورت و محاسن شریفش جاری شد و هنگامی که محاسن شریف خود را تکان داد قطره‌هایی از آن بر بعضی از حاضران افتاد و ما می‌گفتیم: هر کسی که قطره‌ای بر او افتاده است خداوند آتش دوزخ را بر او حرام خواهد کرد. سپس شروع به خطبه کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَكُونُوا مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ»^۱.

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح ۴۴۲۲۹.

امام (علیه السلام) در این بیان پربار در جواب شخصی که موعظه و اندرزی از او خواست به سی مورد از رذائل اخلاقی اشاره کرده و با بیان شیوا و قریب به استدلال از آن نهی می کند. (قَالَ (علیه السلام): لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ).
می فرماید:

۱. «از کسانی نباش که بدون عمل امید سعادت اخروی دارد»؛ (لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغَيْرِ الْعَمَلِ).^۱

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال انسان برای رسیدن به متاع حقیر دنیا بدون تلاش و سعی و کوشش هرگز به مقصود نمی رسد، پس چگونه برای رسیدن به نعمت های پرارزش الهی در آخرت که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی وصف آن را شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده می تواند بدون سعی و کوشش برسد.^۲

قرآن مجید در آیاتی چند بر این معنا تأکید فرموده؛ در یک جا می فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»؛ واین که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست، واین که تلاش او به زودی دیده می شود.^۳ در جای دیگر می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ؟» آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آنها رسید، و آن چنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!^۴

۱. تعبیر به «مِمَّنْ يَرْجُو» نشان می دهد که جمله «يَرْجُو» در واقع به معنای صیغه جمع است، هرچند به ظاهر مفرد می باشد و به همین دلیل تمام صیغه های مفرد را در این حدیث طولانی به صورت جمع ترجمه کردیم.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳. نجم، آیه ۳۹ و ۴۰.

۴. بقره، آیه ۲۱۴.

رسول خدا ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّ مُتَمَنَّ أَنَّهُ يَرْجُوا إِلَّا بِعَمَلٍ وَرَحْمَةٍ وَلَوْ عَصَيْتُ هَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ثَلَاثًا؛ ای مردم! میان خدا و بین هیچ کس چیزی نیست که به وسیله آن خیری به کسی برساند یا شری را از او دفع کند مگر عمل صالح (تنها وسیله جلب خیرات و دفع آفات همین است، بنابراین) هیچ کس ادعا نکند و آرزو نداشته باشد که اهل نجات است مگر به عمل (صالح) و رحمت الهی. من هم اگر عصیان پروردگار کنم سقوط خواهم کرد. سپس رسول اکرم ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: خداوندا آیا من ابلاغ کردم؟»^۱

احادیث در این زمینه بسیار است که وسیله نجات تنها عمل صالح است و این پاسخی است برای آنها که تصور می‌کنند تنها با ذکر شهادتین و اظهار اسلام و به جا آوردن نماز و روزه و خواندن بعضی از ادعیه و توسلات و یا حتی تنها با شرکت در یک مجلس عزاداری اهل نجات خواهند شد، هرچند زندگی آنها سراسر آلوده گناه و معصیت باشد.

۲. «(از کسانی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می‌اندازد؛ وَ يُرْجَى التَّوْبَةُ بِطُولِ الْأَمَلِ).

اشاره به این که اگر گناه و لغزشی از تو سر زد بلافاصله دست به دامن لطف الهی بزن و با توبه و استغفار به درگاه او باز گرد. مبدا آرزوهای دور و دراز مانع این کار شود که هیچ کس اطمینان ندارد که یک روز دیگر و یا یک لحظه دیگر زنده است و درهای توبه به روی او باز است. به همین دلیل در روایات زیادی از تسویف توبه و تأخیر آن نهی شده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که خطاب به اباذر فرمود: «إِيَّاكَ

۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۸۲؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۳۴.

وَالْتَّوْبَةُ بِأَمْلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ؛ از تأخیر توبه به سبب تکیه بر آرزوها برحذر باش، زیرا تو به امروز تعلق داری نه به فردا».^۱

در حدیثی از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می خوانیم: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر گناهی مرتکب شدی برای محو آن با توبه شتاب کن».^۲
در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى أَغْظَمِ الْخَطَرِ؛ کسی که توبه را عقب می اندازد در برابر هجوم مر در معرض خطر است».^۳

۳. «(از کسانی مباش که) درباره دنیا همچون زاهدان سخن می گوید ولی در آن همچون دنیاپرستان عمل می کند»؛ (يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ).

اشاره به این که میان قول و فعل تو درباره زرق و برق دنیا و زهد و رغبت در آن تناقض نباشد آن گونه که ریاکاران و متظاهران به قدس و ورع و خالی از قداست و پاکی سخن می گویند.

قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».^۴

۴. «(از کسانی مباش که) اگر چیزی از دنیا به او برسد سیر نمی شود و اگر نرسد هرگز قانع نخواهد بود»؛ (إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ، وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ).
اشاره به این که در زندگی قانع باش. اگر گرفتار محرومیت شدی صابر و اگر مواهب الهی شامل حالت شد شاکر باش. نه مانند دنیاپرستان که هرگز از دنیا سیر نمی شوند و هر قدر بیشتر از مواهب دنیا در اختیارشان قرار بگیرد تشنه تر

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۲۱۰، ح ۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ۱۳۰، ح ۱۳۷۰۷.

۴. صف، آیه ۲ و ۳.

می‌گردد، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا هَمِچُون آب شور دریاست که هر قدر تشنه‌ای از آن بیشتر بنوشد بیشتر گرفتار عطش می‌شود تا او را در کام مر فرو برد».^۱

۵. «(از کسانی مباش که) از شکر آنچه به او داده شده عاجز است؛ ولی باز هم فزونی می‌طلبند»؛ (يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَتَنَغَّى الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ).

روشن است که هر نعمتی را شکری لازم است و از دست و زبان هیچ کس بر نمی‌آید که از عهده شکرش به در آید. با این حال چگونه ممکن است انسان، شکر را رها کند و دائما به دنبال زیاده خواهی باشد. این نشانه نهایت غفلت و بی‌خبری است.

۶. «(از کسانی مباش که) دیگران را از کار بد باز می‌دارد؛ ولی خود نهی نمی‌پذیرد و دیگران را به کار خوب وای می‌دارد؛ ولی خودش به آن عمل نمی‌کند»؛ (يُنْهِي وَلَا يَنْتَهِي، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي).

بدیهی است اگر انسان کسی را به چیزی امر کند به یقین به سبب آثار خوب و برکات آن است. با این حال اگر عاقل باشد چرا خودش از آن بهره نگیرد و اگر دیگری را از کاری باز می‌دارد لابد به سبب زیان‌های آن است، با این حال چرا خودش پرهیز نکند. آیا این بی‌توجهی دلیل بر آن نیست که ایمان درستی به گفته‌های خود ندارد؟

قرآن مجید نیز در مقام سرزنش این‌گونه افراد می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا مردم را به نیکی (وایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید با این که شما کتاب آسمانی (تورات) را می‌خوانید. آیا نمی‌اندیشید؟^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۴.

۲. بقره، آیه ۴۴.

۷. «(از کسانی مباش که) صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست»؛ (يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ).

این در واقع نوعی تناقض در فکر و عمل است؛ از نظر تفکر عشق به صالحان دارند لابد به موجب اعمال صالح آنها؛ ولی از نظر عمل آنچه را بدان عشق می‌ورزیده کنار می‌گذارند. همچنین در نقطه مقابل از ظالمان و عاصیان و فاسقان متنفرند که به یقین به سبب اعمالشان است در حالی که در مقام عمل آلوده به همان اعمال‌اند. ممکن است در آن درجه از شدت نباشد؛ ولی به هر حال با دیدی کلی عمل آنها هماهنگ با اعمال کسی است که از وی متنفرند. این تناقض به راستی عجیب، و نشانه ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفس است.

در صحیفه گرانهای سجادیه نیز در ضمن دعای بیست و چهارم می‌خوانیم: «لَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَيُبْغِضُ الْمُسِيئِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ؛ خداوندا مرا از آنها قرار نده که صالحان را دوست دارند ولی اعمال آنها را انجام نمی‌دهند و گنهکاران را دشمن دارند ولی خودشان در عمل همچون آنها هستند».

۸. «(از کسانی مباش که) از مر به سبب زیادی گناهانش متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می‌دهد که مر را به سبب آن ناخوش می‌دارد»؛ (يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيَقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ).

این نیز تناقض دیگری در زندگی آنهاست؛ از یک سو هنگامی که سخن از مر به میان می‌آید وحشت دارد، زیرا نامه اعمال خود را سیاه می‌بیند ولی به جای توبه و اصلاح مسیر خویش باز به همان گناهان ادامه می‌دهند. این تناقض نیز در فکر و عمل به سبب ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

قرآن مجید درباره گروهی از یهود می‌فرماید: «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ

أَيَّدِيهِمْ؛ ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مر نخواهند کرد.^۱

همچنین در آیه بعد نیز می‌فرماید: «يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ (تا آن‌جا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت.^۲

۹. «(از کسانی مباش که) هرگاه بیمار می‌شود (از اعمال زشت خود) پشیمان می‌گردد و اگر تندرست باشد احساس امنیت می‌کند و به لهو و لعب می‌پردازد؛ (إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا، وَإِنْ صَحَّ آمِنَ لَاهِيًا).

آری آنها به هنگام بیماری چون چهره مر را در نزدیکی خود می‌بینند، ندامت به آنها دست می‌دهد و به فکر توبه از گناه و جبران اعمال سابق خویش می‌افتند؛ اما همین که از بستر بیماری برخاسته و تندرستی به آنها بازگشت آن حالت به کلی زائل شده و خود را در هاله‌ای از امن و امان می‌بینند و به لهو و لعب مشغول می‌شوند. این فراموشکاری سریع و تناقض در دو حال نزدیک به هم نیز نشانه سطح فکر کوتاه آنها و ضعف ایمان ایشان است.

خداوند انسان را در زندگی گرفتار مشکلات و مصائب و بیماری‌ها می‌کند تا به آنها هشدار دهد از خواب غفلت برخیزند؛ اما افسوس که این بیداری برای بسیاری از مردم زودگذر است. هنگامی که آن مشکلات برطرف می‌شود بلافاصله در خواب غفلت فرو می‌رود.

۱۰. «(از کسانی مباش که) به هنگام سلامت خودخواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد»؛ (يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ^۳ إِذَا عُوْفِيَ، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ).

۱. بقره، آیه ۹۵.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. «يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ» به صیغه مجهول است، زیرا در لغت «أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ» به صورت مجهول مفهومی این است که خودپسند و مغرور شد.

این تناقض در احوال نیز که در زمان عافیت مغرور و در زمان ابتلا مأیوس می‌شوند از عجایب است و اثر مستقیم همان ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفسانی است.

این در حالی است که حالت عافیت قابل اعتماد نیست و «از نسیمی دفتر ایام بر هم می‌خورد» و با گذشتن یک روز و حتی یک ساعت ممکن است همه چیز عوض شود و نیز حالت ابتلا و گرفتاری ابدی نیست که سبب یأس انسان گردد، زیرا گاه از دل گرفتاری‌ها گشایش برمی‌خیزد و به گفته امام (علیه السلام) در حکمت ۳۵۱ «عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ؛ هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج نزدیک است و در آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ شود راحتی و آرامش فرا می‌رسد».

قرآن در سوره «هود» آیه ۹ و ۱۰ می‌گوید: «وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ * وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ»؛ و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زبانی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بچشانیم، به یقین می‌گوید: بدی‌ها از من برطرف شده (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود».

در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: روزی موسی نشسته بود که ناگهان ابلیس به سراغ او آمد در حالی که کلاه بلند رنگارنگی به سر داشت. هنگامی که نزدیک موسی رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر وی ایستاد و سلام کرد. موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابلیسم. موسی گفت: خدا هرگز خانه تو را به ما نزدیک نکند. ابلیس گفت: من آمده‌ام که به تو سلام کنم به موجب مقامی که در درگاه خدا داری. موسی گفت: پس این

کلاه چیست؟ گفت: من با این کلاه رنگارنگ دل‌های بنی آدم را می‌ربایم (هر کسی را به گونه‌ای) موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ! قَالَ: إِذَا أُعْجِبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْثَرَ عَمَلُهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ پس به من خبر ده از گناهی که هنگامی که انسان مرتکب آن شود، تو بر او غلبه می‌کنی؟ گفت: زمانی است که از خود مغرور شود، عملش را زیاد پندارد و گناهش در نظر وی کوچک شود».^۱

۱۱. «(از کسانی مباش که) اگر بلایی به او برسد همچون بیچارگان دست بر دعا می‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به وی دست دهد با غرور از خدا روی‌گردان می‌شود»؛ «إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَإِنْ نَالَهُ رَخَاءٌ أَعْرَضَ مُغْتَرًّا».

درست همان چیزی که قرآن مجید کرارا به آن اشاره کرده می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ هنگامی که سوار کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند، (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».^۲

همین معنا به صورت مشروح‌تری در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره «یونس» آمده است: «هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْبُغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ او کسی است که شما را در صحرا و دریا سیر می‌دهد؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق کشتی‌نشینان را (به سوی مقصد) می‌برد خوشحال می‌شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می‌وزد؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.

و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که: اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود؛ اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشد (بار دیگر) به ناحق، در زمین ستم می کنند».

۱۲. «(از کسانی مباش که) نفسش او را در امور دنیا به آنچه گمان دارد وادار می کند؛ ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی اعتناست»؛ (تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ، وَلَا يَعْلُبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ).

به تعبیر دیگر برای رسیدن به مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات دنیا حتی به سراغ راه هایی می رود که اطمینان ندارد به نتیجه برسد به امید این که شاید به نهایت مطلوبی برسد؛ ولی درباره کار آخرت با این که یقین دارد فلان عمل باعث نجات او و فلان کار سبب بدبختی او در سرای دیگر می شود به یقین خود اعتنا نمی کند.

۱۳. «(از کسانی مباش که) نسبت به دیگران به کمتر از گناه خود می ترسد و نسبت به خویشتن بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد»؛ (يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَذْنَى مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ).

به بیان دیگر گناهان دیگران در نظرش بزرگ و گناه خود در نظرش کوچک است و به عکس، اعمال نیکش هرچند کوچک باشد به نظرش بزرگ می رسد و انتظار پاداش های عظیم دارد. این نیز نوعی دیگر از تناقض در فکر و رفتار آنهاست و همان طور که اشاره شد تمام این تناقض ها به سبب ضعف ایمان و انحراف فکر و ناشی از غلبه شهوات است.

بخش دوم:

إِنْ اسْتَغْنَىٰ بَطِرَ وَفُتِنَ، وَإِنْ افْتَقَرَ قَنِطَ وَوَهَنَ؛ يُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ، وَيُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ؛ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ، وَسَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَإِنْ عَرَتْهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ. يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ، وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَعَظُّ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ، يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَىٰ، وَيُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَىٰ، يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا، وَالْغُرَمَ مَغْنَمًا، يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ؛ يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ؛ اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ، يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، وَيُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى، وَيَسْتَوْفَى وَلَا يُوفَى، وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.

ترجمه

(سپس امام علیه السلام فرمود: از کسانی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مأیوس و سست می‌گردد. به هنگام عمل کوتاهی می‌کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می‌ورزد. هرگاه شهوتی برایش حاصل شود گناه را جلو می‌اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می‌شود. عبرت آموختن را می‌ستاید (و به دیگران آموزش می‌دهد) ولی خود عبرت نمی‌گیرد و موعظه بسیار می‌کند اما خود موعظه و اندرز نمی‌پذیرد. در گفتار به

خود می‌نازد و در عمل بسیار کوتاهی می‌کند. برای دنیای فانی تلاش و کوشش فراوان دارد؛ ولی برای آخرت باقی مسامحه کار است. غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد. از هر می‌ترسد؛ ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد. معصیت‌های کوچک را از دیگران بزرگ می‌شمارد در حالی که بزرگتر از آن را از خود ناچیز می‌بیند، آنچه را از طاعات دیگران کوچک می‌شمرد از خودش بزرگ و بسیار می‌پندارد. (مرتباً) به (کارهای) مردم خرده می‌گیرد؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می‌گذرد لَهو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب‌تر است. همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کند؛ اما هرگز حق را به دیگران نمی‌دهد. دیگران را هدایت می‌کند و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از آنها اطاعت می‌کند اما خود معصیت خدا می‌کند. حق خود را به طور کامل می‌گیرد ولی حقوق دیگران را نمی‌پردازد. از خلق خدا از آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خود از خدا (در مورد ستم کردن) درباره مخلوقش پروا ندارد.

مرحوم سید رضی (در پایان این گفتار حکیمانه) می‌فرماید: «اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظه سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند، کافی بود»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكَفَى بِهِ مَوْعِظَةٌ نَاجِعَةٌ وَحِكْمَةٌ بِالْغَةِ وَبَصِيرَةٌ لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةٌ لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

شرح و تفسیر

از این کسان مباش!

۱۴. «(از کسانی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مأیوس و سست می‌گردد»؛ (إِنْ اسْتَغْنَى بَطِرَ وَفُتِنَ، وَإِنْ افْتَقَرَ قَنِطَ وَوَهِنَ).

این حالت افراد کم ظرفیت است که به هنگام غنا و بی‌نیازی همه چیز حتی خدا و خویشتن را به فراموشی می‌سپارند و مال و ثروت و مقام تمام وجودشان را پر می‌کند ارزش‌های انسانی در نظرشان بی‌رنگ و بندگی خدا از دست می‌رود و به هنگام فقر و تنگدستی یأس و نومیدی و به دنبال آن سستی و ناتوانی تمام وجودشان را احاطه می‌کند.

قرآن مجید نیز در این باره می‌فرماید: «وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكُفُورٌ * وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ»؛ و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بچشانیم سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زبانی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بچشانیم به یقین می‌گوید: بدی‌ها از من برطرف شده؛ (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می‌شود.^۱

آیات دیگری در قرآن مجید نیز همین معنا را درباره افراد کم ظرفیت و ضعیف‌الایمان بیان کرده است؛ اما مؤمنان پُرظرفیت اگر تمام دنیا را به آنها بدهند مغرور و طغیان‌گر نمی‌شوند و اگر بر خاک سیاه بنشینند نه از رحمت خدا مأیوس می‌گردند و نه سستی در وجودشان راه می‌یابد.

۱۵. «(و از کسانی مباش که) به هنگام عمل کوتاهی می‌کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می‌ورزد»؛ (يَقْصُرْ إِذَا عَمِلَ وَيَبَالِغْ إِذَا سَأَلَ).

اشاره به افراد سست و تنبلی است که مرد میدان عمل نیستند و همیشه دستشان به سوی این و آن دراز است گویی از زندگانی مستقل بیزارند و به زندگی وابسته دلخوش، در حالی که تعلیمات اسلام به ما می‌گوید تا می‌توانی روی پای خود بایست و تا توان داری چیزی از دیگری درخواست نکن که اولی

۱. هود، آیه ۹ و ۱۰.

باعث عزت و دومی سبب ذلت است.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام باقر (علیه السلام) خطاب به یکی از اصحاب خاصش می‌خوانیم: «اگر در خواست کننده می‌دانست در سؤال و درخواست چه (ذلت و حقارتی) وجود دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی‌کرد و اگر کسی که دست‌دهنده دارد می‌دانست در بخشش چه (افتخار و فضیلتی) وجود دارد احدی تقاضای دیگری را رد نمی‌کرد»؛ (لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطِي مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا).^۱

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ شَيْئًا لِنَفْسِهِ وَأَبْغَضُهُ لِحَلْقِهِ أَبْغَضَ لِحَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ وَأَحَبُّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ؛ خداوند متعال چیزی را برای خود دوست می‌دارد و برای بندگانش مبعوض می‌شمارد؛ برای بندگان سؤال کردن بندگان را محبوب می‌داند».^۲

همچنین از امام صادق (علیه السلام) در حدیث پرمعنای دیگری می‌خوانیم که گروهی از طائفه انصار نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و سلام کردند و حضرت به آنها پاسخ گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما حاجتی از شما می‌خواهیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگوئید. عرض کردند: حاجت ما بسیار بزرگ است فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما نزد پروردگارت تضمین کن. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر به زیر افکند و با چوب‌دستی که در دست داشت بر زمین زد سپس سر را بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا؛ من این کار را برای شما انجام می‌دهم به شرط این که درخواستی از هیچ کس (در زندگی خود) نکنید».

امام (علیه السلام) فرمود: از آن به بعد آنها حتی هنگامی که به مسافرت می‌رفتند اگر

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۰، ح ۲.

۲. همان، ح ۴.

تازیانه آنها به زمین می افتاد به شخص پیاده‌ای نمی گفتند تازیانه را به من بده؛ خودشان پیاده می شدند و تازیانه را بر می داشتند و اگر بر سر سفره نشسته بودند کسی از حاضران به ظرف آب نزدیک‌تر بود آن که دور نشسته بود نمی گفت از آن آب به من بده؛ خودش بر می خاست و از آن آب می نوشید (البته منظور این است انسان کاری را که خود می تواند انجام دهد از دیگران نخواهد و سربرار دیگران نباشد).^۱

۱۶. «(و از کسانی مباش که) هرگاه شهوتی برای وی حاصل شود گناه را جلو می اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می شود»؛ «إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ، وَسَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَإِنْ عَرَّتْهُ مِخْنَةٌ أَنْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ».

این صفت نیز از اوصاف افراد ضعیف و ناتوان و کم ظرفیت است تا عوامل شهوت در برابر آنها نمایان می شود به سرعت به سوی آن می روند و کام دل از آن بر می گیرند؛ ولی نوبت به توبه که می رسد امروز و فردا می کنند و به هنگامی که مشکلی در زندگی آنها رخ دهد با خدای خود قهر می کنند و دستوراتش را به فراموشی می سپارند و حتی گاه زبان به سخنان کفرآمیز می گشایند.

آنها کسانی هستند که با کمترین تغییری در زندگی، زبان به شکوه می گشایند و به زمین و آسمان بد می گویند.

قرآن مجید درباره این گونه اشخاص میگوید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).^۲

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۵.

۲. معارج، آیه ۱۹-۲۱.

۱۷. «(از کسانی مباش که) عبرت آموختن را می ستایند (و به دیگران آموزش می دهد) ولی خود عبرت نمی گیرد و موعظه بسیار می کند؛ اما خود موعظه و اندرز نمی پذیرد»؛ (يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَغْتَبِرُ، وَيَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ).

این وصف عالمان بی عمل و مدعیان بی تعهد و ریاکاران فاقد اخلاص است که در قرآن مجید سبب خشم شدید خداوند شمرده شده است.^۱

شک نیست که این جهان دار عبرت است و تاریخ پیشینیان مملو از درس های عبرت آموز. هرگاه انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد می تواند سرنوشت آینده خود را در آیینۀ تاریخ و حوادث عبرت آموز زمان خود ببیند. ولی افسوس که هوای نفس و حب ذات پرده ای در برابر چشمان او می کشد و مانع گوش او از شنیدن پیام های تاریخ می شود و عجب این که این درس ها را به دیگران می دهد ولی خود در عمل از آنها بی بهره است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»؛ پس همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می شوند.^۲ می فرماید: «هُم قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالسِّنْتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ آنها کسانی هستند که کارهای عادلانه را با زبانشان ستایش می کنند؛ اما خودشان مخالفت کرده و غیر آن را مقدم می دارند».^۳

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت در روز قیامت از آن گروهی است که عدل را ستایش کردند و سپس با آن مخالفت نمودند». آن گاه امام (علیه السلام) اضافه فرمود: این همان است که خداوند فرموده «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا

۱. صف، آیه ۲ و ۳.

۲. شعراء، آیه ۹۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴.

فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»^۱.

۱۸. «(از کسانی مباش که) در گفتار به خود می‌نازد و در عمل بسیار کوتاهی می‌کند»؛ (فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ).

«مُدِلٌّ» یعنی مغرور و مسرور و کسی که به اعمال خود می‌نازد.

مضمون این سخن، در اوصاف پیش آمد ولی امام علیه السلام با قدرتی که در فصاحت و بلاغت داشته گاه مطلبی را لازم و ضروری می‌بیند با تعبیرات گوناگون که هر کدام جدید و تازه است بیان فرماید.

در حدیث جالبی که در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم امام صادق علیه السلام فرمود: عالمی به نزد عابدی آمد. به او گفت: نمازت چگونه است؟ عابد (از روی غرور و ناز) گفت: آیا مثل منی از نمازش سؤال می‌شود؟ من از فلان زمان (از سالیان دراز) عبادت خدا می‌کرده‌ام. عالم گفت: گریه تو چگونه است؟ باز (مغرورانه) گفت: چنان گریه می‌کنم که اشک‌هایم جاری می‌شود. عالم به او گفت: «فَإِنْ ضَحِكَكَ وَأَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُكَائِكَ وَأَنْتَ مُدِلٌّ إِنْ أَلْمَدْتَ لَا يَضَعُدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ؛ اگر بخندی و از اعمال ترسان باشی برتر از این است که گریه کنی در حالی که به اعمال خود مغروری و به آن می‌نازی، زیرا شخصی که از اعمال خود مغرور و مسرور است چیزی از اعمالش به سوی قرب خدا بالا نمی‌رود»^۲.

۱۹. «(از کسانی مباش که) برای دنیای فانی، تلاش و کوشش فراوان دارد ولی برای آخرت باقی مسامحه کار است»؛ (يَنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى، وَيَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى).

«منافسة» یعنی پیشی گرفتن بر دیگران.

تعبیر به «ما یفنی» اشاره به دنیای فانی است، همان‌گونه که «ما یبقی» اشاره به

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵.

سرای باقی آخرت است.

به هر حال این اشتباهی بزرگ و کاری غیر عاقلانه است که انسان در مورد چیز فانی تلاش و کوشش کند و تمام نیروهای خود را به کار گیرد؛ اما از آنچه باقی است و زندگی جاویدان او را تشکیل می‌دهد غافل شود. این نیز بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

۲۰. «(از کسانی مباش که) غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد»؛ (يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا، وَالْغُرْمَ مَغْنَمًا).

«غنیمت» چیزی است که در راه خدا و برای خدا صرف شود و «غرامت» اموالی است که در راه شهوات و هوا و هوس‌ها هزینه گردد.

قرآن مجید در مذمت و نکوهش جمعی از اعراب ضعیف‌الایمان یا منافق می‌گوید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابِرَ»؛ گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند و انتظار حوادث ناگوار برای شما می‌کشند».^۱

در آیه بعد، در برابر آنها می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ گروهی (دیگر) از عرب‌های بادیه‌نشین، به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند، مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست خداوند به زودی آنها را در رحمت خویش وارد خواهد ساخت، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است».^۲

۲۱. «(از کسانی مباش که) از هر می‌ترسد ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد»؛ (يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفُوتَ).

۱. توبه، آیه ۹۸.

۲. توبه، آیه ۹۹.

ترس از مرگ گاه به سبب از دست دادن اموال و ثروت‌ها و مقامات و لذات دنیوی است که شیوه افراد بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان است و گاه به سبب از دست رفتن فرصت‌ها برای انجام اعمال نیک و اندوختن حسنات. گروهی ترسشان از مرگ به ظاهر از قبیل قسم دوم است؛ ولی عجیب است که به انجام اعمال نیک پیش از آن که وقت از دست برود نمی‌پردازند. در واقع این نیز نوعی تناقض در میان عقیده و عمل است و این‌گونه تناقض‌ها، چنان‌که در عبارات سابق نیز آمده در میان دنیاپرستان کم نیست.

۲۲. «(از کسانی مباش که) معصیت‌های کوچک را از دیگران بزرگ می‌شمارد در حالی که بزرگ‌تر از آن را از خود ناچیز می‌بیند، (همچنین) آنچه را از طاعات دیگران کوچک می‌شمرد از خودش بزرگ و بسیار می‌پندارد»؛ (يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةٍ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرُ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ).

چنین شخصی باز دچار تناقض دیگری است؛ عمل واحدی را که از خود و دیگران سر می‌زند دوگونه می‌بیند؛ از خودش بسیار بزرگ و از دیگران بسیار کوچک. این در مورد اعمال نیک است و به عکس در گناه واحدی که از او و دیگری سر زده، از دیگران را بزرگ و آن را از خودش کوچک می‌انگارد و اینها همه از آثار حب ذات است که مانع از قضاوت یکسان درباره خود و دیگران می‌شود. درست به عکس مؤمنان راستین که شرح حالشان در روایتی از امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) آمده است که برای مؤمن ده علامت شمرده شده از جمله: «يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ؛ او اعمال خوب زیادی را که از خودش سر زده ناچیز می‌شمارد؛ اما اعمال خیر اندک دیگران را بزرگ می‌بیند».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۴.

فی المثل هرگاه کسی کتاب مهمی در چندین جلد بنویسد با دیده حقارت به آن می نگرد؛ اما خود اگر جزوه کوچکی به رشته تحریر در آورد آن را یک اثر مهم تاریخی می شمارد و در هر مجلسی از آن سخن می گوید. همچنین در مورد بناهای خیر و کمک به نیازمندان و مانند آن.

۲۳. «(از کسانی مباش که پیوسته) به (کارهای) مردم خرده می گیر؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می گذرد»؛ (فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ).

به بیان بعضی از بزرگان اخلاق اگر خاری به پای دیگران رود آن را می بینند؛ اما اگر شاخه درختی در چشمشان فرو رود نمی بینند و این تناقض و تضاد نیز از آثار حب ذات است.

خلاصه این که کوچک ترین عیوب دیگران را می بیند اما از بزرگ ترین عیب خود با مسامحه می گذرد حتی در آنچه متعلق به دیگری است خرده می گیرد؛ مثلاً اگر از فرزند دیگری کار کوچک خلاف اخلاقی سر بزند گاه او را فاسد الاخلاق و بی بند و بار می شمرد در حالی که اگر از فرزند خودش کارهای خلاف بین ببیند می گوید جوان است، این مسائل اهمیتی ندارد.

در حکمت دیگری که در ادامه کلمات قصار - إن شاء الله - خواهد آمد امام (علیه السلام) می فرماید: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ؛ بزرگ ترین عیب این است که چیزی را بر دیگران عیب بگیری که در خودت همانند آن وجود دارد (آن را عیب نمی دانی چه رسد به این که عیبی که در تو هست از عیب او هم بزرگ تر باشد)».^۱

۲۴. «(از کسانی مباش که) لهو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب تر است»؛ (اللَّهُوُ^۲ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ).

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۲. در تعدادی از نسخ به جای واژه «اللهو» «اللغو» آمده است که مفهومش این است که بیهوده گویی با ثروتمندان نزد او محبوب تر از ذکر با فقراست.

این دو خصلت، دو عیب بزرگ است؛ مشغول لهو و لعب بودن یک عیب و با اغنیای بی درد و بی خبر از حال فقرا همنشین شدن عیبی دیگر؛ اما با فقیران زیستن خود یکی از محاسن اخلاقی است و ذکر خدا با آنان گفتن فضیلت دیگری است.

۲۵. «(از کسانی مباش که) همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کنند؛ اما هرگز حق را به دیگران نمی‌دهند»؛ (يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ).

در حالی که نشانه مؤمنان راستین - بر پایه صریح آیات و روایات - این است که طرفدار حق باشند، هرچند به زیان آنها باشد و باطل را رها کنند، هرچند به ضرر آنها باشد. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان بوده باشد.^۱

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: مؤمن بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که ساده‌ترین آنها این است: «أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ؛ آنچه برای خود دوست می‌داری برای دیگران دوست بدار و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران پسند.»^۲

۲۶. «(از کسانی مباش که) دیگران را هدایت و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از آنها اطاعت می‌کنند؛ اما خودش خدا را معصیت»؛ (يُزَيِّدُ غَيْرَهُ وَيُعْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى).

به این ترتیب سخنان هدایتگر آنها سبب نجات دیگران می‌شود؛ اما خودشان

۱. نساء، آیه ۱۳۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۹، ج ۲.

از آن بهره نمی‌گیرند، او به باغبانی می‌ماند که دیگران از میوه‌های درخت او بهره‌مند می‌شوند و خود از گرسنگی جان می‌دهد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین ندامت و حسرت دوزخیان ندامت کسی است که یکی از بندگان را به سوی خدا فراخوانده و او دعوتش را اجابت نموده و قبول کرده پس اطاعت خدا نموده و خداوند وی را وارد بهشت کرده است، در حالی که دعوت کننده به سبب ترک علم و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و درازش وارد دوزخ شده است».^۱

۲۷. «(از کسانی مباش که) حق خود را به طور کامل می‌گیرد؛ ولی حقوق دیگران را نمی‌پردازد»؛ (وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي).

قرآن مجید نیز درباره این‌گونه افراد می‌گوید: «وَيُلْ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ وای بر کم‌فروشان! * آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانه می‌گیرند، (حق خود را) به‌طور کامل دریافت می‌دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمانه یاوزن می‌کنند، کم می‌گذارند».^۲

کم‌فروشی مسئله کیل و وزن را تداعی می‌کند؛ اما از یک نظر مفهومی عام دارد که تمام حقوق را در همه زمینه‌ها شامل می‌شود؛ کم‌فروشان واقعی کسانی هستند که در هر زمینه‌ای حق خود را از مردم به طور کامل می‌گیرند و گاه بیشتر از حق خود؛ اما در پرداختن حق کوتاهی می‌کنند و بخل می‌ورزند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

۲. مطففين، آیه ۱-۳.

بسیار دیده‌ایم که افرادی برای انجام کاری در برابر اجر معینی در ساعاتی مشخص استخدام یا اجیر و یا مأمور می‌شوند و هنگام کار از ساعات خود می‌کاهند و از گوشه و کنار آن می‌زنند و طبق تعهد عمل نمی‌کنند؛ ولی به هنگام دریافت اجر و مزد ذره‌ای از قرارداد خود عقب‌نشینی نمی‌کنند.

۲۸. امام علیه السلام در آخرین توصیه به نقطه اصلی دردها و انحرافات اخلاق و آلودگی به گناه اشاره کرده می‌فرماید: «(از کسانی مباش که) از خلق خدا از آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خودش از خدا (در مورد ستم کردن) درباره مخلوقش پروا ندارد»؛ (وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ).

شبیه همین معنا با تعبیر دیگری در غررالحکم از آن حضرت نقل شده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ».^۱

آری چون پای کارهایی که بر خلاف میل مردم است در میان می‌آید از مردم می‌ترسند و حساب می‌برند و آن را رها می‌کنند؛ اما هنگامی که زمینه‌ها برای نافرمانی خداوند به وجود می‌آید از خدا نمی‌ترسند و آلوده آن می‌شوند.

کار به جایی می‌رسد که گاه از انجام اعمالی در برابر کودکی چند ساله ترس یا شرم دارند ولی در خلوت از انجام معاصی کبیره در برابر خداوند بزرگ همه جا حاضر و ناظر است نه ترسی دارند و نه شرمی.

این نیز یکی دیگر از تناقض‌ها و تضادهایی است که در اعمال این گروه بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس حاصل می‌شود.

در میان این اوصاف بیست و هشت گانه‌ای که امام علیه السلام در این کلام نورانی و پربارش به آن هشدار می‌دهد اوصافی است که نسبت به یکدیگر تقارب و نزدیکی دارد ولی امام علیه السلام با قدرت فوق‌العاده‌ای که در امر فصاحت و بلاغت داشته برای اهمیت موضوع با تعبیرات مختلفی از آن یاد کرده و هشدار داده

۱. غررالحکم، ص ۴۸۰، ح ۱۱۰۴۹.

است و همان‌گونه که اشاره کردیم غالب آنها ناشی از تناقض در شخصیت و رفتار است که در دو مصداق از امر واحدی به واسطه انگیزه‌های شهوانی دوگونه عمل یا قضاوت می‌شود؛ ولی آنها که ایمان قوی و تسلط بر نفس دارند از این‌گونه تناقض‌ها برکنارند.

* * *

به یقین هر کس این کلام نورانی را نصب‌العین قرار دهد و آن را برنامه زندگی خویش بشمارد برای نجات او در دنیا و آخرت کافی است.

از این‌رو مرحوم سید رضی در پایان این گفتار حکیمانه می‌فرماید: «اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظه سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند کافی بود»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكُنِيَ بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً وَحِكْمَةً بَالِغَةً وَبَصِيرَةً لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةً لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

نکته:

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود نقل می‌کند که ابن عباس این سخن را از امام (علیه السلام) گرفت و آن را به فرزندش وصیت کرد سپس به او گفت: این سخن باید برای تو گنجی باشد که آن را ذخیره می‌کنی. در حفظ و نگهداری آن از حفظ و نگهداری طلای سرخ کوشاتر باش! چرا که اگر آن را رعایت کنی خیر دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد.^۱

به راستی کلام مولا (علیه السلام) چقدر پرارزش و راهگشاست که تنها یک بخش کوچک آن می‌تواند ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغه شوشتری، ج ۸، ص ۳۷۱.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، خُلُوءٌ أَوْ مَرَّةٌ.

امام عليه السلام فرمود:

برای هر کس سرانجامی است، شیرین یا تلخ.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، مصدر جدیدی برای این کلام حکمت‌آمیز نقل نشده است جز این‌که آن را از آمدی که متأخر از مرحوم سید رضی است در غررالحکم به صورت «لکل امر عاقبة» نقل می‌کند ولی نکته جالبی در اینجا از ابن ابی الحدید دیده می‌شود و آن این‌که در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه به جای «لکل امری» «لکل امر» آمده است همان‌گونه که در نسخه‌های قابل توجه دیگری «لکل امری» است. سپس نتیجه می‌گیرد که این امر نشان می‌دهد پیشینیان برای نهج البلاغه اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بودند که حتی در حروف یک کلمه دقت می‌کردند و آن را با مقابله و مراجعه تنظیم می‌نمودند و از این جا نتیجه می‌گیرد آنها که گمان می‌کنند بعد از سید رضی مطالب دیگری به نهج البلاغه اضافه شده اساس و پایه‌ای ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

شرح و تفسیر

هر کس عاقبتی دارد

امام در این کلام نورانی اشاره به نکته مهمی می‌کند که بسیاری از آن غافلند و آن توجه دادن به عاقبت کارها و عاقبت انسان‌هاست. می‌فرماید: «برای هر کس سرانجامی است، شیرین یا تلخ»؛ (لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ).

یعنی انسان نباید امروز خود را در نظر بگیرد، باید مراقب عاقبت خویش باشد. ابن‌الوقت بودن و به نتیجه اعمال خود نیندیشیدن و عاقبت کار را ندیدن مایه بدبختی است. مسئله تدبیر و تدبیر که از صفات برجسته انسان شمرده می‌شود به همین معناست که انسان عاقبت‌اندیش باشد نه ابن‌الوقت. به یقین غفلت از عاقبت کارها و عاقبت زندگی انسان مشکلات عظیمی برای او در دنیا و آخرت به بار می‌آورد. افراد موفق و پیروز عاقبت‌اندیش‌اند و سعی می‌کنند از عاقبت «مُرَّة» (تلخ) پرهیزند و به عاقبت «حُلْوَة» (شیرین) روی آورند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: کسی نزد ایشان آمد و عرض کرد یا رسول الله! اندرزی به من ده. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر سفارش و اندرزی به تو گویم می‌پذیری یا با آن مخالفت می‌کنی؟ عرض کرد: آری. پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار این سخن را تکرار کرد و او در هر مرتبه جواب آری دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَإِنِّي أُوصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَأَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر عاقبت آن را

نیک دیدی انجام ده و اگر عاقبت آن زشت و تاریک است از آن پرهیز».^۱
قرآن مجید نیز روی مسئله عاقبت مؤمنان و کافران تکیه کرده در یک جا می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزگاران است».^۲ و در جای دیگر در مقام هشدار به کافران لجوج می‌گوید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ آیا (مخالفان دعوت تو) در زمین سیر نکردند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه شد؟!».^۳
در آیات فراوان دیگری سخن از عاقبت نیک و بد به میان آمده است.

نکته:

اهمیت حسن عاقبت

عمر انسان فراز و نشیب‌های زیادی دارد و غالباً از حالی به حال دیگر دگرگون می‌شود. آنچه از همه مهم‌تر است بر های آخر دفتر زندگانی است که عمر با آن پایان می‌پذیرد، از این رو می‌بینیم که انبیای الهی نگران عاقبت کار خویش بودند. درباره یوسف (علیه السلام) می‌خوانیم که بعد از رسیدن به آن همه مقامات و نجات از آن همه مشکلات که در زندگی کمتر کسی دیده می‌شود، آخرین تقاضایی که از خدا داشت این بود: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ مرا مسلمان بمیران، و به صالحان ملحق فرما».^۴

نیز حضرت ابراهیم (علیه السلام) هنگامی که به فرزندانش نصیحت می‌کند بر این امر تأکید می‌فرماید: «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ و شما، جز به آیین اسلام (و تسلیم در برابر فرمان خدا) از دنیا نروید».^۵

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲. اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. یوسف، آیه ۱۰۹.

۴. یوسف، آیه ۱۰۱.

۵. بقره، آیه ۱۳۲.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۸ بحارالانوار صفحه ۳۶۲ بابی تحت عنوان «حُسْنُ الْعَاقِبَةِ وَإِصْلَاحُ السَّرِيرَةِ» آورده و احادیث نابی ذیل آن ذکر کرده است، از جمله: «كُتِبَ الصَّادِقُ عليه السلام إِلَى بَعْضِ النَّاسِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبِضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعَظَّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ تَبْذُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَأَنْ تَغْتَرَّ بِحِلْمِهِ عَنْكَ وَأَكْرِمْ كُلَّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ نَيْسُكَ وَعَلَيْهِ كَذِبُهُ؛ امام صادق عليه السلام به بعضی از مردم (از یاراناش) چنین نوشت که اگر می خواهی عاقبت به خیر شوی آن گونه که از دنیا بروی در حالی که در افضل اعمال هستی حق خداوند را بزر دار بدین گونه که نعمت های او را در معاصی اش صرف نکنی و از حلم او نسبت به خود مغرور نشوی (دیگر آنکه) هر کسی را یافتی که یادی از ما می کند یا مودت ما را ابراز می دارد احترام کن خواه راستگو باشد یا دروغگو؛ به تو مربوط نیست تو به نیت خود می رسی و اگر او دروغگو باشد نتیجه اعمال خود را می برد»^۱.

درباره حسن عاقبت مطالب زیادی گفته شده و بسیاری کسان که دعای اصلی آنها در پیشگاه خداوند دعا برای حسن عاقبت باشد و در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد - اهمیت زیادی به آن داده شده تا آنجا که طبق روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خَيْرُ الْأُمُورِ خَيْرُهَا عَاقِبَةٌ؛ بهترین کارها (تا چه رسد به انسان ها) کاری است که عاقبت و سرانجامش نیک باشد»^۲.

در حدیثی امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ؛ حقیقت سعادت آن است که انسان، سرانجام کارش به سعادت خاتمه یابد و حقیقت شقاوت (ومحرومیت از رحمت خدا) آن است که سرانجام کار انسان به شقاوت پایان یابد»^۳.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۱، ح ۴۹.

۲. همان، ج ۶۸، ص ۳۶۳، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۶۴، ح ۳.

در حدیث پرمعنای دیگری از حضرت مسیح (علیه السلام) می‌خوانیم که خطاب به حواریون می‌گفت: «من به حق می‌گویم که مردم معتقدند استحکام بنا به شالوده آن است؛ ولی من چنین نمی‌گویم. حواریون گفتند: ای روح الله تو چه می‌گویی؟ در پاسخ گفت: من به حق می‌گویم که اساس واقعی آخرین سنگی است که بر بنا گذارده می‌شود. (کنایه از این که معیار سعادت انسان پایان کار اوست)»^۱

در حدیث دیگری امام صادق از پدران گرامیش (علیهم السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می‌کند: «مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ لَمْ يُؤَاخِذْ بِمَا مَضَى مِنْ ذَنْبِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ أَخَذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ؛ کسی که در باقی عمر کار نیک به جا آورد، خداوند او را بر گناهان گذشته‌اش مجازات نمی‌کند و کسی که در باقیمانده عمرش بد کند هم به گناهان گذشته و هم به گناهان آینده مؤاخذه خواهد شد»^۲.
همچنین در حدیث طولانی دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که سه بار فرمود: «الْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ؛ معیار سنجش هر عملی پایان آن است»^۳.

در دعا‌های مأثوره نیز کراراً دعا برای حُسن عاقبت ذکر شده از جمله در حدیثی در تعقیبات نماز از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي بِطَاعَتِكَ حَتَّى تَتَوَقَّأَنِي عَلَيْهَا وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ؛ خداوند! من از تو می‌خواهم این که مرا در طاعت خودت استوار داری تا این که مرا در حالی که از من راضی هستی از دنیا ببری و از تو می‌خواهم پایان عمر مرا سعادت قرار دهی»^۴.

در پایان عهدنامه معروف «مالک اشتر» نیز این جمله نورانی به چشم می‌خورد که امام (علیه السلام) عرضه می‌دارد: «وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ... وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۴، ح ۵.

۲. همان، ص ۳۶۳، ح ۱.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۲.

۴. کافی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۳.

وَالشَّهَادَةِ؛ از خدا می‌خواهم که پایان عمر من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد.^۱

آنچه در روایات بالا و آیات قرآنی درباره اهمیت حسن عاقبت یا سوء عاقبت آمده دلیل روشنی دارد که آنچه در طویل المدة باقی می‌ماند عاقبت هر کاری است در حالی که آغاز آن کوتاه مدت است؛ مثلاً فرزندی برای انسان متولد می‌شود، در اوائل عمر از نظر اخلاقی یا جسمی نقاط ضعف مهمی دارد؛ اما پس از مدتی از هر نظر موزون و استوار می‌گردد و پدر و مادر و همچنین جامعه به وجود او افتخار می‌کنند، زیرا آنچه بقا دارد پایان کار است. یا این که برای ساختن بنایی، انسان در ابتدا گرفتار مشکلات عظیمی می‌شود؛ ولی در پایان بنایی خوب و موزون ساخته می‌شود که همگان از آن بهره‌مند می‌شوند و مایه آبروی سازنده و جامعه شده و ای بسا جزو آثار ماندگار و باستانی قرار می‌گیرد.

همچنین در مورد انسان‌ها از نظر سعادت و شقاوت، همه ما - با قطع نظر از آیات و روایات حسن عاقبت - به وجود «حر بن یزید ریاحی» افتخار می‌کنیم در حالی که مدتی طولانی از عمرش در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه بود، همین که در آخرین ساعات عمرش بیدار شد و شهادت در راه امام حسین (علیه السلام) را بر همه چیز ترجیح داد نام او از فهرست شقاوت‌مندان حذف گردید و در فهرست سعادت‌مندان قرار گرفت. به عکس، جمعی از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌بینیم که در آغاز در صف بهشتیان بودند؛ اما بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آتش جنگ برافروختند و عده زیادی را به کشتن دادند و امروز متأسفانه تاریخ اسلام نام آنها را به نیکی نمی‌برد.

اینجاست که همه ما دست به دعا برداشته عرضه می‌داریم: خداوند! به ما حسن عاقبت عنایت فرما.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

لِكُلِّ مُقْبِلٍ اِدْبَارٌ، وَمَا اُدْبَرَ كَانَ لَمْ يَكُنْ.

امام علیه السلام فرمود:

هر چیزی که روی می آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می کند
گویی هرگز نبوده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها چیزی که مرحوم خطیب در مصادر آورده این است که بخش اول این گفتار حکمت آمیز را قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم آورده اند و این دو هرچند بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی از این که تنها بخش اول این کلام حکمت آمیز را آورده و بخش دوم را حذف کرده اند نشان می دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

شرح و تفسیر

جهان ناپایدار

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز اشاره به ناپایداری جهان و مواهب و نعمت های آن کرده می فرماید: «هر چیزی که روی می آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می کند گویی هرگز نبوده است»؛ (لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَّمْ يَكُنْ).

طبیعت زندگی این جهان و تمام مواهب مادی آن فناپذیری است، هرچند بعضی عمر بسیار کوتاهی دارند، بعضی کمی بیشتر؛ اموال و ثروت ها، جاه و مقام ها، جوانی و شادابی، عافیت و تندرستی و در یک کلمه همه امکانات مادی که روزی به انسان رو می کنند و او را شاد و خوشحال می سازند اموری نیستند که انسان به آنها دل ببندد، زیرا چیزی نمی گذرد که همگی پشت می کنند و از دست می روند؛ پیری و ناتوانی به جای جوانی، فقر به جای ثروت، زوال جاه و مقام به جای مقامات و بیماری به جای عافیت و تندرستی می نشیند و اگر اینها هم از انسان جدا نشوند و تا پایان عمر محدود انسان بمانند انسان از آنها جدا می شود و چیزی جز قطعات کفن با خود همراه نمی برد.

جمله (وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَّمْ يَكُنْ) اشاره به این نکته است که وقتی نعمت ها به انسان پشت می کنند آثارشان را با خود نیز می برند به گونه ای که گاهی انسان تصور می کند اینها هرگز وجود نداشته اند، زیرا اگر خودشان می رفتند و آثارشان

باقی می ماند باز ادامه حیات آنها محسوب می شد؛ مثلاً جوانی که می رود نیرو، قدرت، شادابی، شادمانی و نشاط و سایر آثار جوانی را با خود می برد گویی هرگز نبوده است همچنین سایر نعمت ها ولی اعمال صالحه و کارهای نیک و آنچه را انسان در خزائن الهی به امانت می سپارد و به حکم «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می ماند»^۱ باقی می ماند.

نتیجه روشنی که از این گفتار حکیمانه مولا گرفته می شود این است که نه انسان به آنچه دارد دل ببندد و نه به آنچه از دستش می رود ناراحت شود، چرا که این طبیعت زندگی دنیاست، همان گونه که قرآن مجید نیز می فرماید: «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ».^۲ و طبق فرموده مولا در حکمت ۴۳۹ حقیقت زهد همین است.

ظاهر این جمله حکمت آمیز ناظر به نعمت ها و مواهب الهی، ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را تعمیم داده و گفته اند: نعمت ها و مشکلات و رنج ها را نیز فرا می گیرد، زیرا آنها نیز زائل شدنی است و روزی فرا می رسد که انسان به کلی آن را فراموش می کند. یوسف گرچه سال ها در زندان دور از پدر و برادران و عشیره گرفتار بود ولی هنگامی که بر تخت عزیزی مصر تکیه زد و برادران و پدر به دیدارش آمدند همه آن ناراحتی ها را از یاد برد.

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. حدید، آیه ۲۳.

۱۵۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا يَعْدُمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ.

امام عليه السلام فرمود:

شخص صبور (و با استقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد

هرچند زمانی طولانی بگذرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل می‌کند ولی می‌گوید: نویسنده کتاب الطراز آن را به صورت متفاوتی آورده (لَا يَعْدُو مِنَ الصَّبُورِ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ) و این تفاوت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

شرح و تفسیر

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره به نکته مهمی می‌کند که در همه فعالیت‌های فردی و جمعی تأثیرگذار است، می‌فرماید: «شخص صبور (و با استقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد، هرچند زمان طولانی بگذرد»؛ (لَا يَغْدُمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ).

حقیقت صبر همان استقامت است؛ استقامت در برابر موانع وصول به مقصد و پیمودن راه طولانی وصول به هدف و استقامت در برابر دردها و رنج‌ها و کار شکنی‌های این و آن. تا چنین استقامتی در انسان نباشد به جایی نمی‌رسد، زیرا طبیعت زندگی دنیا این است که با مشکلات آمیخته شده و غالباً در کنار گل‌ها خارهایی است و در کنار عسل‌ها نیش زنبورانی. تاریخ نیز بارها و بارها نشان داده است که پیروزی‌ها در انتظار افراد با استقامت و صبور است. تا آنجا که این سخن به صورت ضرب المثل کوتاهی در میان همه معروف است. عرب‌ها می‌گویند: «مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ» و فارس‌ها می‌گویند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
قرآن مجید بارها به این حقیقت اشاره کرده؛ از جمله در داستان یوسف می‌گوید: هنگامی که برادران آمدند و او را شناختند پرده از راز خود برداشت و این جمله را گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ

اللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ من یوسفم، و این برادر من (بنیامین) است؛ خداوند بر ما منت گذارد. هرکس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز می شود)؛ چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.^۱

درباره بنی اسرائیل بعد از آنکه بر فرعونیان پیروز شدند فرمود: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»؛ و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت.^۲

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عبارت کوتاه تری که از آن حضرت روایت شده می فرماید: «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الظَّفَرِ»؛ صبر و استقامت کلید پیروزی است.^۳

بهترین شاهد و گواه برای کلام امام (علیه السلام) مطالعه تاریخ گذشتگان است؛ در تمام رشته علمی و صنعتی و سیاسی و اجتماعی کسانی پیروز شدند که از صبر و استقامت بیشتری برخوردار بودند، همان ها که بر مرکب صبر سوار شدند و به سوی مقصد تاختند و شاهد مقصود را در آغوش گرفتند.

۱. یوسف، آیه ۹۰.

۲. اعراف، آیه ۱۳۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ:
إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت کرده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایرهٔ عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها مورد دیگری که در اسناد این کلام حکمت‌آمیز نقل کرده است مطلبی است که از غرر الحکم آمدی آورده که با آنچه مرحوم سید رضی آورده، تفاوت دارد و نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته، او چنین نقل می‌کند «الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَلِكُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الرِّضَا وَإِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

شرح و تفسیر

گناه رضایت!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی می‌کند که در سرنوشت افراد و امت‌ها تأثیر قابل توجهی دارد. می‌فرماید: «آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت نموده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایره عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است)»؛ (الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعْهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ).

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که اگر کسی گناهی را مرتکب نشود و هیچ‌گونه دخالتی حتی در اعانت و یاری گنهکاران در آن نداشته باشد چرا رضایت قلبی به آن گناه او را هم شریک گناه سازد؟

دلیل آن با دقت روشن می‌شود و آن این‌که هنگامی که رضایت به کارهای خلاف دیگران در قلب انسان جایگزین شد تدریجاً در اقوال و افعال او خود را نشان می‌دهد، زیرا نمی‌شود انسان به چیزی محبت داشته باشد و در اعمال و اقوالش ظاهر نگردد.

اضافه بر این کسی که به اعمال خلاف دیگران راضی می‌شود هرگز به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل نخواهد کرد، زیرا آن عمل را دوست دارد و به

گناهکاران به سبب این گناه عشق می‌ورزد. این مسئله بازتاب گسترده‌ای در آیات قرآن و روایات اسلامی دارد که مسئله رضایت به گناه گناهکاران جزء گناهان کبیره شمرده شده و حتی عذاب الهی دامن چنین افرادی را می‌گیرد.

در داستان کشتن ناقهٔ ثمود (همان معجزه الهی خداوند که به پیامبرشان حضرت صالح داد) قرآن می‌گوید: همهٔ آن قوم بر اثر عذاب الهی از میان رفتند در حالی که همان‌گونه که در کلام دیگری از امیر مؤمنان به آن اشاره شده ناقهٔ ثمود را یک نفر کشت و چون دیگران به آن رضایت دادند خداوند همگی را عذاب کرد: (وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا).^۱

در زیارت‌نامه‌ها نیز کراراً این مطلب به چشم می‌خورد که زائر لعن و نفرین می‌کند به کسانی که جنایات یزیدیان را در کربلا را شنیدند و به آن رضایت دادند: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ».^۲

نکته:

پیوند اهداف و خواسته‌ها

بر خلاف آنچه در دنیای مادی معمول است که رضایت به اعمال مجرمانه دیگری جرم محسوب نمی‌شود همان‌گونه که رضایت به اعمال نیک نیکوکاران بی‌پاداش است، در تعلیمات اسلام، مسئله رضایت به کارهای نیکوکاران و بدکاران عنوان خاصی دارد و با صراحت در روایات آمده است که هر کس به کار دیگری رضایت دهد در سلک و گروه او قرار خواهد گرفت. منتها مجرمان، دو گناه دارند و راضیان به اعمال آنها یک گناه، راضیان به اعمال نیک یک ثواب دارند و عاملان دو ثواب. همان‌گونه که در کلام حکمت‌آمیز بالا آمد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲. بخشی از زیارت عاشورا و زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام).

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار بابی به این موضوع اختصاص داده و در عنوان باب می‌گوید: «إِنَّ مَنْ رَضِيَ بِفِعْلٍ فَهُوَ كَمَنْ أَتَاهُ؛ کسی که راضی به فعلی شود همانند کسی است که آن را انجام داده است» و در ذیل آن هشت روایت نقل می‌کند.

از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۱۸۳ سورة آل عمران آورده که خطاب به گروهی از کافران است که می‌گفتند: ما به هیچ پیغمبری ایمان نمی‌آوریم تا معجزه‌ای انجام دهد: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو: پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می‌گویید چرا آنها را به قتل رساندید؟!^۱ امام علیه السلام در اینجا می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ تَقْتُلُوا؛ معلوم است اینها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند انبیای پیشین را نکشتند» «وَلَكِنْ لَقَدْ كَانَ هَؤُلَاءِ مَعَ الَّذِينَ قَتَلُوا فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ قَاتِلِينَ لِمَتَابَعَةِ هَؤُلَاءِ وَرِضَاهُمْ بِذَلِكَ الْفِعْلِ؛ ولی آنها علاقه و فکرشان با قاتلان بود؛ از این رو خدا آنها را قاتل نامید چون خواسته و رضای آنها به فعل آنان تعلق می‌گرفت».^۲

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسی که سؤال کرد: چگونه هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می‌کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به سبب اعمال پدرانشان به قتل می‌رساند در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛ و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد»^۳ امام علیه السلام فرمود: به سبب آن که این فرزندان به اعمال پدرانشان رضایت دادند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس به چیزی راضی شود مانند این است که آن را انجام داده باشد، سپس امام علیه السلام افزود: «وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ

۱. آل عمران، آیه ۱۸۳.

۲. بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۹۲، ح ۲۲.

۳. اسراء، آیه ۱۵.

الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ؛ اگر کسی در مشرق به قتل برسد و دیگری در مغرب باشد و به آن قتل رضایت دهد شخص راضی در نزد خداوند شریک قاتل است»^۱.

روشن است کسانی که به قتل امام حسین (علیه السلام) راضی شوند و به آن افتخار کنند در حقیقت ناصبی اند و ناصبی ها به منزله کفار حربی هستند. روایات دیگری نیز در همین زمینه هست که ذکر همه آنها به درازا می کشد.

مرحوم صاحب وسائل نیز در جلد ۱۱ در کتاب «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر» باب پنجم را به همین مسئله اختصاص داده و هفده روایت در این زمینه در آن نقل می کند؛ از جمله در حدیثی از علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ؛ کسی که در صحنه انجام کاری حضور داشته باشد اما در دل از آن ناخشنود باشد مانند آن است که حضور نداشته و اما کسی که غایب بوده و به آن رضایت داده گویی حاضر بوده (و در آن کار شرکت داشته است)»^۲.

در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود که ما روایات فراوانی داریم که نیت معصیت، معصیت نیست در حالی که انسانی که نیت معصیت می کند در آن لحظه قطعاً راضی به معصیت است. جایی که رضایت به معصیت خود گناهی نداشته باشد رضایت به معصیت دیگری چگونه ممکن است موجب گناه شود؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ شخصی که نیت معصیت می کند رضایت به معصیتی داده که انجام نشده و این شخص با کسی که به معصیت و گناهی که انجام گرفته است رضایت می دهد تفاوت بسیار دارد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۵، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِيسٍ

إِعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا.

امام علیؑ فرمود:

به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن ابی الحدید معتقد است که این کلام حکمت‌آمیز را امام علیؑ بعد از پایان جنگ جمل و حضور گروهی از طلقاء (آزاد شدگان بعد از فتح مکه) از جمله مروان بن حکم بیان فرمود. او برای بیعت آمده بود. امام علیؑ فرمود: بیعت تو چه سودی دارد مگر دیروز بیعت نکردی؟ (و بیعت خود را شکستی. منظور امام علیؑ بیعت بعد از قتل عثمان است) سپس حضرت دستور دارد آنها را اخراج کنند و افزود: کسی که دین نداشته باشد پیمان او نیز اعتباری ندارد آن‌گاه در ضمن کلام خود فرمود: «فَاعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا» نویسنده مصادر بعد از ذکر کلام ابن ابی الحدید می‌افزاید: با توجه به این‌که نامبرده تعیین زمان و مکان و سبب بیان این سخن را کرده و سخن امام علیؑ را ضمن کلام طولی نقل می‌کند، معلوم می‌شود آن را از کتاب دیگری جز نهج البلاغه گرفته که یا به سبب غفلت یا شهرت این کلام، نام کتاب را نبرده است. سپس می‌افزاید: در غرر الحکم قبل از این جمله، عبارت «أَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا» است (و این خود نشان می‌دهد او هم اتکا بر منبع دیگری غیر از نهج البلاغه کرده است. البته ما در غرر الحکم موجود این دو جمله را پشت سر هم نیافتیم، بلکه با فاصله قابل ملاحظه‌ای آمده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۷).

شرح و تفسیر

با چه کسانی پیمان ببندیم؟

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز اشاره به شرایط بستن پیمان می‌کند، می‌فرماید: «به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند»؛ (إِغْتَصِمُوا بِالَّذِينَ فِي أَوْثَانِهِا).

«اوتاد» جمع «وَتَد» به معنای میخ است؛ میخ‌هایی که معمولاً به وسیله آن طناب خیمه‌ها را محکم می‌کردند تا خیمه در مقابل باد و طوفان مقاومت کند. برای این کلام حکمت آمیز تفسیرهای فراوانی ذکر شده است؛ نخست همان چیزی که در ترجمه بالا آمد که هرگاه می‌خواهید پیمان ببندید به سراغ افراد بی‌اعتبار و پیمان‌شکن و غیر قابل اطمینان نروید، بلکه با کسانی عهد ببندید که دارای دین و شخصیت و تعهدند.

این تفسیر با آنچه در شأن ورود این گفتار حکیمانه در کلام ابن ابی‌الحدید که در بحث سند این کلام حکمت آمیز گفتیم کاملاً سازگار است، زیرا امام علیه السلام بعد از چنگ جمل هنگامی که «مروان بن حکم» خدمتش رسید و عرض کرد: می‌خواهم با تو بیعت کنم. امام علیه السلام فرمود: بیعت تو چه فایده‌ای دارد؟ دیروز (در آغاز خلافت ظاهری) با من بیعت کردی و شکستی. باز آمده‌ای با من بیعت کنی. سپس دستور داد او را از مجلسش خارج کردند، بنابراین تفسیر، «اوتاد» به معنای انسان‌های قابل اعتماد است.

تفسیر دیگر این است که منظور از «اوتاد» شرایط استحکام پیمان است؛ یعنی به هنگامی که می‌خواهید با کسی پیمان ببندید شرایط دقیق و محکمی برای آن ذکر کنید تا راه فراری برای طرف باقی نماند.

تفسیر سوم این‌که وفای به پیمان لازم است؛ اما نه در برابر پیمان‌شکنان؛ هرگاه آنها پیمان شکستند شما هم می‌توانید دست از پیمان بردارید، همان‌گونه که در آیه ۷ سوره «توبه» می‌خوانیم: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»؛ تا زمانی که به پیمان شما پایبند باشند، شما نیز به پیمان آنها پایبند باشید». نیز در آیه ۱۲ همان سوره آمده است: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»؛ و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن (و تمسخر) قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که پیمان آنها اعتباری ندارد».

مناسب‌تر از همه این تفاسیر همان تفسیر اول به نظر می‌رسد، هرچند جمع تفاسیر مختلف در یک عبارت طبق عقیده ما که بارها به آن اشاره کرده‌ایم امکان‌پذیر است.^۱

نکته:

شرایط پیمان بستن با مخالفان و لزوم وفای به عهد

به تناسب کلام حکیمانه بالا اشاره به دو قسمت از تعلیمات اسلام را در این‌باره لازم می‌دانیم: نخست این‌که در تعلیمات دینی ما دستور داده شده هنگامی که با مخالفان خود عهد و پیمان می‌بندید مراقب باشید محکم‌کاری کنید؛ با الفاظ صریح و شرایط لازم و رعایت نکاتی که هرگونه بهانه پیمان‌شکنی را از

۱. قابل توجه این‌که واژه «اعتصام» هم به معنای ایجاد پیمان و چنگ زدن است (همان‌گونه که در آیه شریفه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» آمده است) و هم به معنای وفاداری بعد از ایجاد پیمان است و واژه «فی» در «فی اوتادها» ممکن است به معنای ظرفیت یا به معنای «باء» تعدیه باشد.

مخالف می‌گیرد عهدنامه را تنظیم کنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر می‌فرماید: «هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) وجود دارد منعقد مکن»؛ (وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ).

نیز دستور داده شده عهد و پیمان را با کسی برقرار کنید که امید به وفای او داشته باشید. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «لَا تَثَقَّنْ بِعَهْدٍ مَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ به عهد و پیمان کسی که دین ندارد اطمینان نکن (و از آن چشم‌پوش)».^۱

در مورد لزوم وفای به عهد نیز قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید شدید دارند؛ قرآن مجید در سوره اسراء آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود.

همچنین در جای دیگری از عهدنامه مالک اشتر می‌خوانیم که علی علیه السلام بعد از دستور مؤکد به مالک درباره وفای به پیمان و عهد می‌فرماید: «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَوَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ؛ هیچ یک از فرائض الهی همچون بزرگداشت وفای به عهد و پیمان نیست که مردم جهان با همه اختلافات و تشتت آرای که دارند نسبت به آن اتفاق نظر داشته باشند».

سپس می‌افزاید: «وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَذْرِ؛ حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمانان - آن را مراعات می‌کردند، چرا که عواقب دردناک پیمان‌شکنی را آزموده بودند».

وفای به عهد به قدری اهمیت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

۱. غررالحکم، ص ۸۷، ح ۱۴۴۰.

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ كَسَى كَهْ بِعَهْدٍ وَبِإِيمَانٍ خُودِ وَفَادَارِ نِیْسَتْ دِیْنِ نَدَارِدُ».^۱
 نیز امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «مَا أَتَقَنَّ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَرَعَ عُهُدَهُ وَذِمَّتَهُ؛ كَسَى كَهْ بِعَهْدٍ وَبِإِيمَانٍ خُودِ وَفَادَارِ نِیْسَتْ دِیْنِ نَدَارِدُ».^۲

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سَهْ شِیْزْ اسْتِ كَهْ خَدَاوَنْدِ اِجَازَهْ تَخْلَفْ بِهْ اِحْدِیْ دِرْبَارَهْ اَنَهَا نَدَاده: اِدَایْ اِمَانَتْ خَوَاهْ صَاَحِبْ اِمَانَتْ اِنْسَانِ نِیْكَوْكَاریْ بَاشْدِ یَا بَدْكَارِ وَوَفَایْ بِهْ عَهْدِ دَرِ بَرَابَرِ نِیْكَوْكَارانِ وَبَدْكَارانِ وَنِیْكَیْ بِهْ پَدَرِ وَمَادَرِ چَهْ نِیْكَوْكَارِ بَاشَنْدِ یَا بَدْكَارِ».^۳

از این تعبیر و تعبیرات دیگر استفاده می شود که نمی توان به بهانه بدکار بودن یا کفر طرف معاهده؛ بعد از آنکه معاهده محکم شده است عهد و پیمان را شکست.

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۸، ح ۲۶.

۲. غرر الحکم، ص ۲۵۳، ح ۵۳۱۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۱۵.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ.

امام ﷺ فرمود:

لازم است از کسی اطاعت کنید که از نشناختن او معذور نیستید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را «قاضی نعمان مصری» در دعائم الاسلام در ضمن وصیتی طولانی که امام برای فرزندش حسن بن علی علیه السلام بیان کرده آمده است و عبارت آن وصیت‌نامه چنین است: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ» (از این عبارت به خوبی روشن می‌شود که قاضی نعمان مصری این کلام را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است) همچنین در غررالحکم با تعبیر متفاوتی این کلام ذکر شده: «عَلَيْكَ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).
 اضافه بر آنچه مرحوم خطیب ذکر کرده، مرحوم مفید که استاد سید رضی بوده در کتاب ارشاد این کلام حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای طولانی آن هم با تفاوتی آورده است. (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۲).

شرح و تفسیر

از چه کسی باید اطاعت کرد؟

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز خود اشاره به این نکته می کند که از چه کسی باید اطاعت و از چه کسی نباید اطاعت کرد، می فرماید: «لازم است از کسی اطاعت کنید که از شناختن او معذور نیستید»؛ (عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ بِجَهَالَتِهِ).

منظور از «آن کس» در درجه اول ذات پاک خداوند متعال و در درجه بعد رسولش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم و بر حق اوست که اطاعت از آنها اطاعت مطلقه است یعنی کسی نمی تواند بگوید چون نمی دانستم اطاعت نکردم، چرا که بر هر کسی واجب است بخشنده نعمت ها را بشناسد؛ کسی که تمام هستی ما از اوست و ما هرگز نمی توانیم بگوییم چون نمی شناختیم در برابر ترک طاعتش معذور بودیم و بعد از شناخت خداوند باید بداند او مطابق «قاعده لطف»، رسولانی را مبعوث می کند تا پیامش را به بندگان برسانند و راه صحیح و باطل را به آنها نشان دهند و به هنگام رحلت رسولان، اوصیای آنها را بشناسند و پیام رسولان را از آنها بگیرند.

در ضمن هدف حضرت این است که به مردم هشدار دهد از اطاعتش سر نییچند و بدانند هرگونه سرپیچی روز قیامت مایه سرافکندگی است و هیچ گونه عذری از آنها قبول نخواهد شد.

در تأیید این سخن، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ بگو دلیل رسا و قاطع برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد).^۱ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَفَلَا عَمِلْتَ^۲ بِمَا عَلِمْتَ وَإِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيَخْصِمُهُ وَذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ خداوند متعال روز قیامت به بنده‌اش می‌گوید: آیا می‌دانستی؟ اگر بگوید: آری می‌فرماید: چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم به او می‌گوید: چرا یاد نگرفتی که عمل کنی و به این ترتیب با او مخاصمه می‌کند و این است معنای حجت بالغه».^۳

ولی امور بسیاری است که انسان بر اثر عدم شناخت، در برابر آن معذور است؛ مثلاً من اگر ندانم فلان غذا یا لباسی را که از بازار مسلمانان می‌خرم دزدی و حرام است؛ غذا را بخورم و با لباس نماز بخوانم اگر فرضاً در قیامت از من سؤال کنند چرا چنین کردی می‌گوییم: نمی‌دانستم و هرگز به من نمی‌گویند چرا نرفتی و تحقیق و تفحص کنی و در اینجا جهل من عذر است؛ ولی در احکام شرع و معارف و عقائد دینی، جهل عذر نیست.

بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه، تفسیر دیگری برای این کلام حکمت‌آمیز مولا کرده و گفته‌اند: مفهوم آن این است که شما باید از شخص عاقلی اطاعت کنید که جهلی در افکار و اعمال او نیست که به هنگام سقوط در خطرات اعمالش، آن را عذری برای خود بشمارید.^۴

۱. انعام، آیه ۱۴۹.

۲. در بعضی از نسخ این روایت به جای «أَفَلَا عَمِلْتَ» «هَلَّا عَمِلْتَ» و به جای «أَفَلَا تَعَلَّمْتَ» «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» آمده است. «کتاب الاجتهاد و التقیید، ص ۱۶». این تعبیر در بسیاری از کتاب‌های اصولی و از جمله در فراند شیخ انصاری به عنوان روایت آمده است.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۸.

۴. شرح نهج البلاغه محمد عبده، ذیل همین کلام حکمت‌آمیز.

به تعبیر دیگر از شخص عاقلی پیروی کنید که شما را به راه راست و امن و امان ببرد نه به بیراهه‌هایی که ناچار باشید از آن به علت نادانی اعتذار جویید. ولی به یقین تفسیر اول که مورد قبول بیشتر مفسران نهج‌البلاغه است صحیح‌تر به نظر می‌رسد. از جمله اموری که گواهی به صحت معنای اول می‌دهد تعبیری است که در نسخه دعائم الاسلام آمده که می‌گوید: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تَعْذِرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ»^۱.

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۳.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید، و وسایل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید، و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت‌آمیز می‌نویسد: این در واقع جمله‌هایی است که مرحوم سید رضی از خطبه شماره ۲۰ برگرفته است سپس می‌افزاید: ما مدارک آن را در ذیل آن خطبه بیان کردیم. (ولی باید توجه داشت که بین این عبارت و عبارتی که در آن خطبه آمده تفاوت‌هایی هست و آنچه در آن خطبه آمده با سیاق عبارت مناسب‌تر است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).

شرح و تفسیر

حقیقت برای حق طلبان آشکار است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره به این نکته می‌کند که خداوند اسباب هدایت را آماده کرده است اگر از آن بهره نگیرید کوتاهی از شماست، می‌فرماید: «حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید و وسائل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید»؛ (قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ).

هدف امام علیه السلام از بیان این سخن آن است که خداوند تمام وسایل هدایت و نجات و سعادت را در اختیار شما گذاشته است، آیات قدرت‌ش را در پهنه آفرینش به شما نشان داده، درس‌های عبرتش را درباره اقوام پیشین در برابر شما قرار داده است چشم باز کنید و آثار او را در عالم و سرنوشت اقوام گذشته را با چشم خود ببینید.

از سویی دیگر پیامبرانش مخصوصاً رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با کتب آسمانی ارسال داشته و پیام حق در گوش شما خوانده شده؛ پیامی که هم مشتمل بر معارف و عقاید است و هم راه و رسم عبودیت و طریق تهذیب اخلاق و همچنین راه بهتر زیستن و سعادت‌مند شدن، همه این پیام‌ها به گوش شما خوانده شده است. سعی کنید آنها را بشنوید و در سایه آن دیدنی‌ها و این

شنیدنی‌ها راه هدایت را در برابر شما گشوده است اگر تصمیم بر هدایت یافتن داشته باشید شتاب کنید و در این راه گام بگذارید و به سوی سرمنزل مقصود حرکت کنید.

امام (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند به همه شما اتمام حجت کرده اگر راه خطا رفتید و گرفتار مجازات الهی در دنیا و آخرت شدید بدانید بر اثر کوتاهی خودتان بوده است. ریشه‌های این گرفتار حکیمانه در قرآن مجید است. در آیه ۱۰۴ سوره «انعام» می‌خوانیم: «﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾؛ دلایل بصیرت آفرین از طرف پروردگارتان برای شما آمده؛ کسی که (به وسیله آن)، بصیرت و آگاهی یافت، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم پوشید به زیان خودش می‌باشد».

در آیه ۲۰۴ سوره «اعراف» می‌خوانیم: «﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت (خدا) شوید».

در قرآن مجید کرارا درباره دوزخیان و کفار سخن به میان آمده و آنها را افرادی می‌شمارد که گوش دارند و نمی‌شنوند، چشم دارند و نمی‌بینند، می‌فرماید: «﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها (= عقل‌ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».^۱

در آیه ۱۰ سوره «ملک» از قول دوزخیان چنین نقل شده است: «﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».

از آیات قرآنی و کلام حکیمانه بالا و روایات فراوان اسلامی استفاده می‌شود که آنچه برای هدایت انسان‌ها لازم بوده از سوی خداوند فراهم شده است. مشکل از ناحیه انسان‌هایی است که فاقد گوش شنوا و چشم بینا هستند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «لَيْسَ الْأَعْمَى مَنْ يَغْمِي بَصَرُهُ إِنَّمَا الْأَعْمَى مَنْ تَغْمِي بَصِيرَتُهُ؛ نابینا کسی نیست که چشم خود را از دست داده باشد. نابینا کسی است که بصیرت ندارد».^۱

در خطبه ۸۸ نهج البلاغه نیز آمده بود: «مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ؛ نه هر کس که دل دارد خردمند و نه هر کس که گوش دارد شنواست و نه هر کس که چشم دارد بیناست».

در دعاها نیز مکرر از خدا چشم بینا و گوش شنوا و قلب دانا می‌خواهیم؛ از جمله در دعایی ذیل زیارت آل یاسین آمده است که ده چیز از خداوند تقاضا می‌کنیم از جمله این‌که چشم مرا را از نور بینش و گوش مرا از نور حکمت پر کن؛ «وَأَنْ تَمْلَأَ... وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ».^۲

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۲۲۰.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۴.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَارْزُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

امام عليه السلام فرمود:

برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او سرزنش کن! و شری را از راه بخشش به او دور ساز!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به گفتهٔ مرحوم خطیب در کتاب مصادر در کتاب‌های زیاد دیگری بعد از مرحوم سید رضی نوشته شده است. افرادی که بعید است با نوشته‌های مرحوم سید رضی ارتباطی داشته باشند؛ از جمله یاقوت مستعصمی در کتاب اسرار الحکماء و زمخشری در ربیع الابرار و طواط در الغرر و العرر و ابن قاسم در روض الاخیار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).

شرح و تفسیر

بهترین راه دفع شرّ

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود بهترین راه رفع مزاحمت‌های بعضی از دوستان را بیان کرده، می‌فرماید: «برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او سرزنش کن و شر وی را از راه بخشش به او دور ساز»؛ (عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ).

ناگفته پیداست که گاه دوستان - به ویژه هنگامی که مدت دوستی طولانی باشد - بی‌مهری‌هایی در حق یکدیگر انجام می‌دهند، اگر باب گله و سرزنش و مقابله به مثل گشوده شود ممکن است این شکاف روز به روز بیشتر گردد و نامهربانی‌ها به شکل تصاعدی پیش رود و چه بسا رشته اخوت و دوستی از هم گسسته شود؛ اما اگر به جای مقابله به مثل، مقابله به ضد انجام شود آن‌گونه که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش فرموده است، به زودی این وضع پایان می‌یابد و شخص خطاکار از کرده خود پشیمان می‌گردد و در مقام جبران بر می‌آید.

فی‌المثل او به هنگام بازگشت از یک سفر زیارتی به دیدار من نیامد به جای این‌که او را سرزنش کنم انتظار می‌کشم در موقع مناسب به دیدارش بروم؛ بدیهی است که هر قدر او فرد کم‌محبتی باشد باز تحت تأثیر قرار می‌گیرد یا به هنگام نیاز به وام از دادن وام به من خودداری کرد؛ اما من به هنگامی که احساس می‌کنم نیاز دارد به سراغش می‌روم و وام بیشتری در اختیارش می‌گذارم. به یقین در

آینده بی مهری خود را تکرار نخواهد کرد.

اساس این سخن همان است که در قرآن مجید آمده می فرماید «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.^۱

ولی همان گونه که در آیه بعد از این آیه آمده است همه افراد این قدر ظرفیت و سعه صدر ندارند که بتوانند بدی ها را با خوبی و بی مهری ها را با محبت پاسخ گویند، می فرماید: «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند.

رفتار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و اصحاب و یاران ایشان الگوی روشنی برای این مطلب است.

بعد از داستان فتح مکه؛ بسیاری از مسلمانان انتظار داشتند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انتقام خونین و شدیدی از آنها بگیرد و سرزمین مکه را از لوث وجودشان پاک سازد. حتی بعضی از آنها پیش خود شعار «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ»؛ امروز روز انتقام است را سر دادند ولی ناگهان دیدند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با جمله کوتاه و پرمعنای «اذْهَبُوا أَنْتُمُ الطُّغَّاءُ؛ بروید که همه آزادید» و شعار «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ»؛ امروز روز بخشش است» صحنه را به کلی عوض کرد و همین سبب شد اکثر دشمنان اسلام به دوستان صمیمی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبدل شدند و طبق آیه شریفه «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و بینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند.^۲

۱. فصلت، آیه ۳۴.

۲. نصر، آیه ۲.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز بعد از جنگ جمل نه انتقامی از آتش افروزان جنگ جمل گرفت و نه اموال آنها را به غنیمت برداشت، بلکه فرمان عفو صادر فرمود و همسر پیامبر را که آتش افروز اصلی جنگ بود با احترام کامل به مدینه باز گرداند.

در حالات امامان معصوم علیهم السلام دیگر نیز نظیر همین معنا درباره دشمنان سرسخت دیده می شود. از جمله طبق آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در باب مکارم اخلاق امام سجاد علیه السلام آورده می خوانیم که شخصی در برابر آن امام بزرگوار ایستاد و زبان به دشنام و ناسزا گویی گشود. حضرت سخنی به او نگفت. هنگامی که گفتار او تمام شد و باز گشت امام علیه السلام به یارانش که آنجا نشسته بودند فرمود: شنیدید این مرد چه گفت؟ دوست دارم همراه من بیایید تا پاسخ مرا به او بشنوید. عرض کردند: مانعی ندارد و آنها مایل بودند که امام علیه السلام پاسخی همچون سخنان او بدهد ولی دیدند امام علیه السلام در اثنای راه این را آیه شریفه را تلاوت می کند: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (پرهیزگاران کسانی هستند که) خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».^۱ با شنیدن این آیه دانستیم که حضرت نمی خواهد مقابله به مثل کند. هنگامی که به منزل آن شخص رسیدیم. امام علیه السلام او را با صدای بلند فرا خواند. فرمود: بگوئید علی بن الحسین است. او از خانه بیرون آمد در حالی که آماده شنیدن سخنان تند و شدید بود. در اینجا امام علیه السلام به او روی کرد و فرمود: «يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ أَنْفًا فَقُلْتَ وَقُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛ برادر تو الان نزد من آمدی و آنچه را می خواستی گفתי اگر نسبت هایی را که به من دادی در من هست من از خدا برای خودم آمرزش می طلبم و اگر آنچه گفתי در

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

من نیست برای تو طلب آمرزش می‌کنم». هنگامی که آن مرد این محبت و لطف و عطوفت را دید پیشانی امام (علیه السلام) را بوسید و گفت: من چیزهایی گفتم که در تو نبود و لایق خودم بود.^۱

این گفتار دامنه‌دار را با حدیثی از حالات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم. در مناقب ابن شهر آشوب درباره اخلاق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَغْفِرُ وَيَصْفَحُ؛ بدی را به بدی جزا نمی‌داد بلکه (با خوبی به مقابله با آن می‌پرداخت و) می‌بخشید و صرف نظر می‌کرد».^۲

به گفته شاعر:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی أَحْسَنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ!

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴، ح ۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح ۳۴ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوء

ظن پیدا می‌کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب

سوء ظن را فراهم کرده است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز بخشی از کلماتی است که پیش از سید رضی مرحوم صدوق در کتاب امالی به صورت مسند و مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول به صورت مرسل آورده است همان‌گونه که مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را در لابه‌لای سخنان حکمت‌آمیز دیگری به صورت مسند ذکر کرده است، سپس مرحوم خطیب، کلامی نسبتاً طولانی از کلمات امام امیرمؤمنان علیؑ نقل می‌کند که مشتمل بر توصیه‌های مهمی است و جمله مورد بحث در لابه‌لای آن قرار دارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۳۹).

اضافه بر این مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۳۷، این حدیث را به طور مسند از امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل می‌کند: «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ وَ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ فِي يَدِهِ» همچنین در کتاب مسند زید بن علی، ص ۱۵۰۱ این کلام حکمت‌آمیز ذکر شده است.

شرح و تفسیر

از مواضع تهمت بپرهیز

امام باقر (ع) در این کلام حکمت آمیز اشاره به نکته مهمی درباره دفع سوء ظن ها می کند، می فرماید: «کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوء ظن پیدا می کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب سوء ظن را فراهم کرده است)»؛ (مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ).

مسئله سوء ظن و گمان نیاز به هزینه زیادی ندارد؛ بسیاری کسانانی که از یک یا چند قرینه ظنی فوراً گمان بد درباره اشخاص می برند، به همین دلیل کسانانی که می خواهند هدف تیرهای تهمت قرار نگیرند باید خود را از اموری که سوء ظن برانگیز است دور دارند.

قرآن مجید از جمله مسائلی که بر آن تأکید ورزیده این است که مسلمانان نسبت به یکدیگر سوء ظن نداشته باشند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان ها گناه است.^۱ نیز دستورات مؤکدی بر «حمل فعل برادر مسلمان بر صحت» داده شده ولی با این حال طبیعت توده مردم این است که از قرائن کوچکی نتیجه های سوئی می گیرند، ناگاه موج بدبینی بر

۱. حجرات، آیه ۱۲.

می‌خیزد و شاید صحنه جامعه‌ای را فرا می‌گیرد. به همین دلیل در کنار دستور به پرهیز از گمان بد امر شده است که افراد، خود را در موارد سوء ظن و تهمت قرار ندهند.

به بیان دیگر، ما نمی‌توانیم بگوییم چون در شریعت اسلام سوء ظن و تجسس حرام است، رفتن در مواضع تهمت مانعی ندارد و مردم باید به وظیفه خود عمل کنند و با حسن ظن به همه چیز بنگرند، زیرا تضمینی نیست که همه به این دستورات اسلامی بدون کم و کاست عمل نمایند، بنابراین سایر مردم تکلیفی دارند و ما هم وظیفه‌ای و اگر بخواهیم این موضوع را گسترش دهیم می‌توان گفت: همان‌گونه که ارتکاب گناه ممنوع است، فراهم کردن زمینه‌های گناه برای دیگران نیز ممنوع است.

در روایات اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است: در حدیثی که ابن ابی‌الحدید در شرح همین کلام حکمت‌آمیز آورده چنین می‌خوانیم که یکی از صحابه، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در کنار کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه مشاهده کرد که زنی با اوست. او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سلام کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پاسخش را گفت. هنگامی که آن شخص عبور کرد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را صدا زد و فرمود: «هَذِهِ زَوْجَتِي فَلَانَةٌ؛ این زن را که دیدی فلانی همسر من است» آن مرد گفت: ای رسول خدا مگر ممکن است کسی درباره شما سوء ظنی ببرد؟ حضرت فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ أَيْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ؛ شیطان در وجود انسان‌ها همچون خونی که در رهاست جریان دارد (اشاره به این که بی سر و صدا در همه جای بدن انسان نفوذ می‌کند؛ در فکر و چشم و گوش و دست و زبان او)».^۱

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد ۸ فصل آداب العشرة

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۰.

باب ۱۹ احادیث فراوانی در این زمینه آورده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمِّهِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از جاهای تهمت‌خیز پرهیز کنید حتی یکی از شما با مادرش در کنار جاده (به صورت تهمت‌برانگیز) نایستد، زیرا همه او را نمی‌شناسند (و ممکن است شما را متهم کنند)».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوَّلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ؛ سزاوارترین مردم به اتهام کسی است که با افراد متهم همنشین گردد».^۲

یکی از ادبای بزرگ فارسی زبان می‌گوید: «هر که با بدان نشیند اگر طبیعت ایشان در او اثر نکند به طریقت ایشان متهم گردد و اگر به خراباتی رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن».^۳



۱. این حدیث در بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۹۱، ج ۷ نیز آمده است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۹۰، ج ۳.

۳. کلیات سعدی.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ مَلَكَ اسْتَأْذَنَ.

امام علیؓ فرمود:

آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) راه استبداد
و خودکامگی پیش می‌گیرند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول به عنوان یکی از سخنان حکیمانه رسول الله ﷺ در وصیتی که به امیرمؤمنان علیؓ فرمود آمده است و علیؓ آنچه را پیامبر ﷺ به او وصیت کرده بود به گونه‌ای که در محل کلام آمده است به دیگران ابلاغ فرمود. در غرر الحکم نیز همین جمله به همین صورت از علیؓ ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).

شرح و تفسیر

قدرت و استبداد

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه که بسیار فشرده و پرمعناست می‌فرماید: «آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) مستبد می‌شوند»؛ (مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ). «استأثر» از ریشه «استثار» به معنای استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی است.

تاریخ نیز گواه روشنی بر این معناست؛ بسیار بودند کسانی که چون دستشان به حکومت نرسیده بود دم از حق و عدالت و مشورت و واگذاری کار مردم به مردم می‌زدند؛ اما هنگامی که بر مرکب مراد سوار شدند و حکومت را در اختیار گرفتند بنای استبداد گذاشتند؛ نه به نصیحت کسی گوش دادند و نه به دوست و دشمن رحم کردند و خودکامگی را در حد اعلا در برابر رعایا انجام دادند. این مطلب به قدری شایع بوده و هست که به صورت ضرب‌المثلی درآمده است: «مَنْ غَلَبَ سَلَبَ وَمَنْ عَزَّ بَزَّ» کسی که غالب شود می‌دزدد و کسی که پیروز گردد سرمایه‌های دیگران را می‌رباید».

ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن، شعری از ابوالطیب (متنبی) نقل می‌کند:

وَالظُّلْمُ مِنْ شَيْعِ النَّفُوسِ فَإِنْ تَجِدَ ذَا عِفَّةٍ فَلِعَلَّهِ لَا يَظْلِمُ^۱

«ظلم و ستم عادت انسان‌هاست و اگر شخص عقیف و عادل یافتی حتماً به

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۱.

دلیلی است که ظلم نمی‌کند».

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد؛ در آیه ۳۴ سوره «نمل» از زبان ملکه سبأ که زنی باهوش و پرتجربه بود نقل می‌کند: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) روش آنان همواره این‌گونه است».

در تاریخ اسلام نیز نمونه‌های فراوانی است از کسانی که پیش از دست‌یابی به حکومت، به ظاهر در سلک افراد متدین بودند؛ اما همین که به مقام و حکومتی رسیدند راه خودکامگی را پیش گرفتند.

در داستان معروفی از عبدالملک بن مروان خلیفه ستمگر اموی می‌خوانیم: قبل از آنکه به مقام خلافت برسد از عابدان و زاهدانی بود که در گوشه مسجد همواره مشغول به عبادت بود تا آنجا که او را «حمامة المسجد» (کبوتر مسجد) نامیدند؛ زیرا پیوسته قرآن تلاوت می‌کرد. هنگامی که خبر مر پدرش و بشارت خلافت را به او دادند، قرآن را بر هم نهاد و گفت «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (برای همیشه من از تو جدا شدم و بعد به خودکامگی‌های حکومت پرداخت).^۱

یکی از صفحات سیاه کارنامه عبدالملک نصب «حجاج» به ولایت کوفه بود. به یقین اخبار جنایات «حجاج» و کشت و کشتار بی‌رحمانه و شکنجه زندانیان بی‌گناه به صورت گسترده به «عبدالملک» می‌رسید؛ ولی خم به ابرو نمی‌آورد، چرا که حکومت چشم و گوش این انسان پست و بی‌ظرفیت و بی‌شخصیت را کور و کر کرده بود. امثال عبدالملک مروان در تاریخ بسیار بودند.

یکی دیگر از رسوایی‌های عبدالملک بن مروان همان چیزی است که در کتاب انساب الاشراف از او نقل شده که بعد از رسیدن به خلافت منبر رفت و با

۱. کتاب فخری، ابن طقطقی، ص ۱۲۳.

عصبانیت به مردم گفت: شما مرا به پرهیزگاری و نیکی‌ها می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید. به خدا سوگند از امروز به بعد اگر کسی مرا به تقوا امر کند گردنش را می‌زنم (وَاللّٰهُ لَا يَأْمُرُنِيْ أَحَدٌ بَعْدَ يَوْمِيْ هَذَا بِتَقْوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَهُ)¹.

این سخن را با حدیثی از امام باقر (علیه السلام) که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده پایان می‌دهیم، حضرت فرمود: «فِي التَّوَرَاةِ أَرْبَعَةُ أَسْطُرٍ: مَنْ لَا يَسْتَشِيرُ يَنْدَمُ وَالْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ وَمَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ؛ در تورات چهار جمله (پرازش) آمده است: کسی که مشورت نکند پشیمان می‌شود و فقر مر بزر است و آن‌گونه که به دیگران جزا می‌دهی به تو جزا داده خواهد شد و کسی که به حکومت دست یابد استبداد پیشه می‌کند»².

پیامی که این جمله نورانی دارد این است که امام (علیه السلام) به پیروان خود توصیه می‌کند مراقب باشید حکومت و مقام، معمولاً انسان را به استبداد می‌کشاند شما چنین نباشید.



۱. انساب الاشراف، ج ۷، ص ۲۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۷، ح ۶۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که (ترک مشورت کند و) استبداد به رأی داشته باشد هلاک می‌شود و آن
کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آنها شریک می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: در کتاب غررالحکم به جای «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»، «مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» آمده و جمله دوم این کلام حکیمانه را جداگانه در جای دیگر ذکر کرده است. (و از آن معلوم می‌شود که منبع روایت او کتابی غیر از نهج البلاغه بوده است). نیز زمخشری با همین عبارتی که در نهج البلاغه آمده است این حدیث را در باب «العقل والفطنة» در کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

شرح و تفسیر

نتیجه «استبداد» و «مشورت»

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود بیان فرموده دو روی یک سکه درباره مسئله مشورت است. می فرماید: «کسی که (ترک مشورت کند و) استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود و آن کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آنها شریک می شود»؛ (مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهُمْ فِي عُقُولِهِمَا).

درباره اهمیت مشورت و زیان های استبداد به رأی، تا کنون در این کتاب کراراً سخن گفته ایم.

در بخش کلمات قصار در کلمه ۵۴ و همچنین کلمه ۱۱۳ امام علیه السلام به اهمیت مشورت اشاره فرموده و در عهدنامه مالک اشتر به صورت گسترده تری از مشورت و شرایط آن سخن گفته است؛ ولی هر قدر درباره اهمیت مشورت بحث شود کم است، زیرا مطلبی است سرنوشت ساز. قرآن مجید هم به مؤمنان دستور مشورت می دهد «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^۱ و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عقل کل بود در این باره امر می کند: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲، قرآن حتی در موضوعات ساده نیز به مشورت اهمیت داده است از جمله درباره باز گرفتن کودک شیرخوار

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

از شیر مادر می‌فرماید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»؛ و اگر آن دو (پدر و مادر) با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر باز گیرند؛ گناهی بر آنها نیست».^۱

همچنین روایات اسلامی به طور گسترده بر آن تأکید ورزیده است. در دنیای امروز نیز همه دولت‌ها حداقل در ظاهر تأکید بر تشکیل شوراهای برای قانون‌گذاری و امور اجرایی در سطوح مختلف دارند و اصل مشورت به عنوان اصلی اساسی شمرده می‌شود.

دلیل آن هم روشن است، زیرا خدای متعال همه مزایای فکری را به یک نفر نداده است، بلکه هشیاری مانند سایر نعمت‌ها در میان مردم تقسیم شده است. به همین دلیل هیچ کس بی‌نیاز از افکار دیگران نیست و هنگامی که انسان‌ها به مشورت بنشینند و عقل‌ها به یکدیگر ضمیمه شوند احتمال خطا بسیار کم می‌شود، زیرا جوانب مسئله به وسیله افراد مختلف که هر یک جانبی را می‌بیند روشن می‌گردد و مصداق تعبیری که در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در غررالحکم آمده است خواهد بود، می‌فرماید: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأَى الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ»؛ بر هر عاقلی لازم است که رأی عاقلان دیگر را (از طریق مشورت) به رأی خود اضافه کند و علوم دانشمندان را به علم خویش بیفزاید».^۲

بعضی ممکن است تصور کنند حتماً باید با کسی مشورت کرد که عقل او از انسان قوی‌تر یا لااقل مساوی باشد در حالی که چنین نیست؛ انسان اگر دسترسی به چنین اشخاصی پیدا نکند سزاوار است حتی با زیردستان خود مشورت کند، چنان‌که مرحوم علامه مجلسی در حدیثی از بحارالانوار از امام علی بن موسی

۱. بقره، آیه ۲۳۳.

۲. غررالحکم، ص ۵۵، ج ۴۹۶.

الرضا علیه السلام نقل می‌کند که یکی از یارانش می‌گوید: خدمت آن حضرت بودیم سخن از پدرش (امام کاظم علیه السلام) به میان آمد. فرمود: «كَانَ عَقْلُهُ لَا يُوزِنُ بِهِ الْعُقُولُ وَرُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسُودَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ: تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانَهُ؛ عَقْلٌ أَوْ قَابِلٌ مَقَابِسَهُ بِأَعْقُولٍ دِغْرَانٍ نَبُودَ وَلِيٍّ بِأَيْنِ حَالٍ گاهی با بعضی از غلامانش مشورت می‌کرد. بعضی به آن حضرت گفتند: شما با مثل چنین شخصی مشورت می‌کنید؟ فرمود: اگر خدا بخواهد چه بسا راه حل مشکل را بر زبان او جاری کند».^۱

یکی از فواید مشورت چیزی است که امام کاظم علیه السلام در حدیث نورانی اش به آن اشاره کرده می‌فرماید: «مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَغْدَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا وَعِنْدَ الْخَطَاءِ عَازِرًا؛ کسی که مشورت کند اگر به حق راه یابد او را ستایش می‌کنند و اگر به راه خطا برود او را معذور می‌دارند. (در حالی که اگر مشورت نکند نه در حال خطا کسی عذر او را موجه می‌داند و نه در صواب کسی او را ستایش می‌کند)».^۲

احادیث درباره مشورت از معصومان علیهم السلام بسیار فراوان است این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم که فرمود: «الْحَزْمُ أَنْ تَسْتَشِيرَ ذَا الرَّأْيِ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ؛ حزم و دوراندیشی ایجاب می‌کند که با صاحب نظران مشورت کنی و از امر او اطاعت کنی».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۱، ح ۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۴، ح ۳۷.

۳. همان، ص ۱۰۵، ح ۴۱.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که راز خود را بپوشاند همواره اختیار آن به دست اوست
(و کسی که نپوشاند از اختیارش بیرون می‌رود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این حکمت اشاره می‌کند که ما در حکمت ۱۵۹ به منابع این کلام حکیمانه نیز اشاره کردیم، زیرا این کلام حکمت‌آمیز به اضافه کلام دیگری در امالی صدوق به صورت مسند و در تحف العقول به صورت مرسل آمده است. مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را مسنداً ذکر کرده است (و پیدا است که هیچ کدام از این بزرگواران آن را از نهج البلاغه نگرفته‌اند، زیرا یا قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و یا با اضافاتی و به صورت مسند نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منابع دیگری داشته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹). در کتاب کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، حدیث ۱۳۷ نیز این گفتار حکیمانه به ضمیمه گفتار دیگری آمده است.

شرح و تفسیر

روش حفظ اسرار

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه تأکید بر حفظ اسرار می‌کند و می‌فرماید: «کسی که راز خود را بپوشاند همواره اختیار آن به دست اوست (و کسی که نپوشاند از اختیارش بیرون می‌رود.)»؛ (مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ).

منظور از سرّ، اموری است مربوط به انسان که اگر دیگران از آن آگاه شوند ممکن است مشکلات عظیمی برای وی فراهم سازند؛ مثلاً شخصی که معتقد به مذهب اهل بیت است و در میان متعصبان لجوج و نادانی از مخالفان قرار گرفته است، بدیهی است اگر سرّ خویش را فاش کند جان‌ش به خطر می‌افتد و گاه افشای اسرار سبب می‌شود که حسودان انسان را از رسیدن به نتیجه کارش باز دارند و به اصطلاح چوب لای چرخ‌هایش بگذارند یا رقیبانی باشند که برای حفظ منافع خود پیش‌دستی کنند و کاری را که او ابداع کرده از وی بگیرند و به ثمر برسانند و از فواید آن بهره‌گیرند و ابداع‌کننده اصلی را محروم سازند.

بدیهی است عقل می‌گوید: در چنین مواردی اسرار را باید مکتوم داشت و حتی برای عزیزترین عزیزان بازگو نکرد، زیرا آن عزیزان هم عزیزانی دارند که برای آنها بازگو می‌کنند و چیزی نمی‌گذرد که آن سرّ، همه جا منتشر می‌شود و صاحب سرّ در رسیدن به اهدافش ناکام می‌ماند.

در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه (نامه امام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی (علیه السلام)) نیز

اشاره به کتمان سر شده است. همچنین در حکمت ۶ و ۴۸ نیز امام (علیه السلام) بر این معنا تأکید کرده است.

مسئله کتمان اسرار به قدری اهمیت دارد که در حدیثی امام صادق (علیه السلام) آن را همچون خونی می‌شمرد که فقط باید در درون رهای خود انسان جریان یابد، می‌فرماید: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا تُجَرِّبِهِ فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ».^۱

البته مسئله کتمان سر در مسائل اجتماعی که برای یک جامعه سرنوشت‌ساز است از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است و چه بسا افشای یک سر سبب حمله غافل‌گیرانه دشمن و ریخته شدن خون‌های بی‌گناهان گردد. در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موارد زیادی می‌بینیم که از طریق کتمان، پیشگیری از خسارات مهمی بر جامعه اسلامی کرد و از آن جمله مسئله کتمان اسرار در فتح مکه بود که با دقت انجام شد و هنگامی که لشکر اسلام با عده و عده فراوان در کنار مکه فرود آمدند تازه مکیان از جریان باخبر شدند و همین امر سبب شد مقاومتی نشان ندهند و خونی ریخته نشود و فوج فوج اسلام را پذیرا شوند.

گاه می‌شد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که به گروهی برای یکی از جنگ‌های اسلام مأموریت می‌داد برای این که دشمن از هدف آگاه نشود دستور می‌داد نامه‌ای بنویسند و آن را به صورت سربسته به فرمانده لشکر می‌داد و می‌فرمود: هنگامی که به فلان نقطه رسیدید نامه را باز کنید و مطابق دستور عمل نمایید و به این ترتیب دشمن از نقشه‌های مسلمانان آگاه نمی‌شد.

این سخن را با حدیث پر بار دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) ادامه می‌دهیم که فرمود: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فِي الْأَدَاةِ وَمُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ؛ خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: «کتمان

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸. در بعضی از طرق این روایت به جای «فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» آمده «مِنْ غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» آمده ولی واژه «فی» در اینجا مناسب‌تر و صحیح‌تر است.

سرّ و دوستی با نیکان و تمام شرور در دو چیز جمع شده: فاش کردن اسرار و دوستی با اشرار.^۱

البته این قاعده کلی مانند غالب قواعد کلی استثنای محدودی نیز دارد و آن در موردی است که انسان می‌خواهد با شخص عاقل و دانایی مشورت کند و با کلی‌گویی نمی‌تواند نظر او را جلب نماید، بلکه باید جزئیات مطلب را با او در میان بگذارد تا بتواند از مشورت او بهره گیرد. هرگاه چنین کسی انسان رازداری باشد می‌توان اسرار را در اختیار او برای رسیدن به اهداف مشورت گذارد.

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی که درباره شرایط شخص مورد مشورت بیان کرده می‌فرماید: «چهارمین شرط (بعد از عقل و دیانت و صداقت) این است: «أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ ثُمَّ يُسِرُّ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ فَإِنَّهُ... إِذَا أَطْلَعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَكَمَلَتِ النَّصِيحَةُ؛ چهارمین شرط این است که او را بر سرّ خود آگاه سازی و همان‌گونه که تو درباره موضوع مورد مشورت آگاهی داری او هم آگاهی داشته باشد سپس سرّ تو را پنهان و مکتوم دارد... هرگاه او را بر سرّ آگاه ساختی و علم او نسبت به آن موضوع مانند علم تو شد مشورت کامل می‌شود و خیرخواهی به کمال می‌رسد».^۲

نکته:

حفظ اسرار و اهداف مهم آن

گاه سؤال می‌شود که برای چه منظوری ما اسرار را کتمان کنیم و از دیگران پنهان داریم. با کمی دقت معلوم می‌شود که آثار قابل ملاحظه‌ای می‌تواند داشته باشد از جمله:

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۱۰۳، ح ۳۰.

۱. عدم توانایی طرف مقابل بر تحمل آن سر؛ همان‌گونه که در مورد ائمه هدی (علیهم السلام) و مطالب مربوط به مقامات آنها یا معارف خاص الهی در احادیث دیده می‌شود و همان‌گونه که در داستان خضر و موسی در قرآن مجید آمده که خضر - آن مرد الهی - به موسی گفت: «تو توانایی تحمل بعضی از کارهای مرا نداری».^۱

۲. گاه مکتوم بودن سر به نفع مردم است؛ مثل این‌که شب قدر به صورت سرّی در آمده و سبب می‌شود که مردم در لیالی مختلف به امید درک شب قدر به در خانه خدا بروند و یا پنهان بودن زمان عصر ظهور تا قیام قیامت که سبب آمادگی مداوم مردم می‌شود و همچنین مکتوم بودن پایان زندگی انسان‌ها.

۳. گاه می‌شود افشای سرّ سبب سوء استفاده دشمن می‌گردد و کاری که ممکن است به سادگی انجام گیرد بسیار پیچیده و پرهزینه می‌شود همان‌گونه که در مورد مستور ماندن زمان حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در تاریخ اسلام ثبت شده است.

۴. گاه افشای سرّ سبب برانگیخته شدن حسادت‌ها می‌گردد و برای پرهیز از آن چاره‌ای جز پوشانیدن آن نیست. همان‌طور که در حدیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «اسْتَعِينُوا عَلَى أُمُورِكُمْ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ».^۲

۵. پرهیز از توقعات بیجا؛ گاه می‌شود اگر مردم از امکانات فرد خاصی، با خبر شوند توقعات بیجا و بیش از حد از او داشته باشند و او را در تنگنا قرار دهند به همین دلیل سرّ خود را می‌پوشانند.

۶. پرهیز از کارشکنی‌ها؛ گاه می‌شود انسان برای کار مثبتی نقشه کشیده و اگر آن را فاش کند گروهی به هر دلیل مشغول کارشکنی می‌شوند، از این رو چاره‌ای جز کتمان آن سرّ نیست تا زمانی که به ثمر برسد و خود را نشان دهد.

۱. کهف، آیه ۶۷: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳، ح ۹۸.

۷. پرهیز از آبروریزی افراد؛ بسیار می‌شود اسراری نزد انسان است که اگر بازگو کند آبروی افراد آبرومندی که زمانی گرفتار لغزشی شده‌اند می‌ریزد و یا سبب شماتت دشمن نسبت به خود انسان می‌شود، زیرا مصیبتی به انسان رسیده که اگر آن را مکتوم دارد یک مصیبت است و اگر آشکار کند مصیبت شماتت دشمنان به آن افزوده می‌شود، همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

مگوی اندوه خویش با دشمنان که لا حول گویند شادی کنان
۸. پرهیز از ریاکاری؛ گاه انسان خدماتی به افرادی کرده که اگر آن را افشا کند بیم ریاکاری دارد. در این صورت، سرّ را مکتوم می‌دارد که به اخلاص خویش کمک کند.

۹. پرهیز از کارهای عجولانه؛ گاه انسان سرّی دارد که اگر عجله در افشای آن کند ممکن است به نتیجه نرسد ولی هر گاه برای مطالعه و تحقیق بیشتر آن را مکتوم دارد و در فضای آرامی به نتیجه برساند به نفع اوست.

۱۰. پرهیز از وحشت افراد کم ظرفیت؛ بسا حوادث تلخی ممکن است برای جامعه‌ای در پیش باشد که اگر مسئولین آن را فاش کنند، بسیاری از افراد وحشت‌زده می‌شوند از این رو آن را مکتوم می‌دارند تا آرامشی در کار باشد و یا شخصی مبتلا به بیماری خطرناکی شده، طبیب آن را به او نمی‌گوید تا آرامش خود را از دست ندهد.

از اینجا روشن می‌شود این‌که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می‌فرماید: «هر کس سرّ خود را بیپوشاند اختیارش به دست اوست» تا چه اندازه دارای فلسفه‌های گوناگون و مثبت است.

۱۶۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ.

امام عليه السلام فرمود:

فقر مرگ بزرگ تر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول (ابن شعبه حرانی) و خصال صدوق آمده است و نیز عیاشی در تفسیر خود آن را با تفاوت مختصری به صورت: «الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَخْمَرُ» نقل کرده است و بعد از سید رضی نیز زمخشری آن را در ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۴۰).

شرح و تفسیر

بلای فقر!

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به آثار زیانبار فقر و تهی دسته اشاره کرده می‌فرماید: «فقر مر بزر تر است»؛ (الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ).

در مورد نکوهش فقر در همین کلمات قصار تعبیّرات متعددی دیده می‌شود؛ از جمله در حکمت ۳ آمده بود: «وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِيْنَ عَنْ حُجَّتِهِ؛ فقر، انسان هوشمند را از بیان دلیل و حجت خود گنگ می‌سازد». و در حکمت ۵۶ آمده بود: «وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ؛ فقیر حتی در وطنش غریب است». و در حکمت ۳۱۹ می‌خوانیم: «فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ! مَذْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ فقر سبب نقصان دین و مشوش شدن عقل و جلب کینه می‌گردد». و در حکمت ۳۷۲ آمده است: «إِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ؛ هرگاه اغنیا از کمک به دیگران بخل بورزند فقرا آخرت خود را به دنیایشان می‌فروشند».

از مجموع این کلمات حکیمانه با سایر روایاتی که از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده به خوبی استفاده می‌شود که اسلام برای مسئله فقرزدایی اهمیت بسیار قائل است.

در حدیث معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب کافی آمده است می‌خوانیم: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ نزدیک است که فقر انسان را به مرحله کفر برساند».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴ و کنز العمال، ج ۱۶۶۸۲.

دلیل همه این است که فقر زمینه انواع انحرافات عقیدتی و اخلاقی را به ویژه در وجود افراد کم ظرفیت فراهم می سازد. بسیار دیده شده است که افراد فقیر کلمات کفرآمیز بر زبان جاری می کنند و هنگامی که زن و فرزند خود را گرسنه می بینند دست به هر کاری می زنند، قوانین اجتماعی را می شکنند، آداب و اخلاق انسانی را به فراموشی می سپارند و برای رفع فقر خود هر کاری را مجاز می شمارند و اگر شخص فقیر کم ظرفیت واقعا کافر نشود، به مرز کفر نزدیک می گردد و حداقل رضایت به قضای الهی را از دست می دهد.

این احتمال نیز می رود که مراد از کفر، کفر عملی باشد که همان آلوده شدن به انواع معصیت هاست.

تعبیر به «الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛ مر بزر تر» اشاره به این است که انسان به هنگام مر حداقل از مشکلات این جهان آسوده می شود در حالی که فقری که با فقر دست و پنجه نرم می کند گویی پیوسته در حال جان دادن است.

بنابراین همان گونه که ما به هنگام بیماری و تهدید به مر جسمانی به دنبال طبیب و درمان به هر سو می رویم، به هنگامی که فقر دامن فرد یا جامعه را می گیرد نیز باید برای نجات از آن تلاش و کوشش کنیم.

نکته ها:

۱. فقرزدایی در تعلیمات اسلام

اسلام تنها ناظر به زندگی جاویدان آخرت نیست بلکه به زندگی آبرومند این دنیا نیز که مقدمه ای برای آن است اهتمام فوق العاده ای دارد، مسئله فقرزدایی را یکی از مهم ترین دستورات خود قرار داده و راه کارهای آن را نشان داده است. از یک طرف همه را به سعی و کوشش و کسب و کار دستور می دهد و جوان بی کار را بی منزلت می شمرد و ادای حق کارگران و کارمندان را از مهم ترین

واجبات می‌داند، بلکه کار را از مهم‌ترین عبادات قلمداد می‌کند، کارگر خسته در حال خواب را در حال عبادت می‌داند تا آنجا که توجه به معیشت و زندگی مادی را کفاره مهم‌ترین گناهان ذکر می‌کند، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكَفِّرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكَفِّرُهَا قَالَ الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ بعضی از گناهان است که نماز و صدقه و زکات هم نمی‌تواند آن را جبران کند. عرض داشتند ای رسول خدا! پس چه چیز آن را جبران می‌کند؟ فرمود: به فکر معیشت و زندگی بودن و برای آن تلاش کردن».^۱

از طرف دیگر نیز به این نکته اشاره می‌کند که خداوند امکانات کافی در روی زمین برای حل مشکل فقر آفریده است حداقل این است که انسان آب و زمینی در اختیار داشته باشد. اگر برای عمران و آبادی و بهره‌گیری از آن تلاش کند می‌تواند فقر را از خود دور سازد، چنان‌که در حدیث معروفی می‌خوانیم: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ؛ دور باد از رحمت خدا کسی که آب و زمینی به دست آورد و باز هم فقیر باشد».^۲

از سویی دیگر به حکومت اسلامی توصیه می‌کند که مسئله فقرزدایی را در رأس کارهای خود قرار دهد و با استفاده از زکات و خمس و انفال و مال الخراج و مبارزه با احتکار و تعیین قیمت در صورت لزوم و دعوت به ساده زیستن با فقر مبارزه کند.

امروز نیز اگر جوامع اسلامی بخواهند عزت و احترام و سربلندی و استقلال خویش را باز یابند باید از طریق همکاری با یکدیگر به استفاده از تمام منابعی که خدا به صورت فراوان در اختیار آنان گذاشته است با فقر مبارزه کنند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۷.

۲. همان، ج ۱۰۰، ص ۶۵، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ۲۴، ح ۱۳.

۲. پاسخ به یک سؤال

بعضی می‌گویند همان‌گونه که در روایات بالا و امثال آن به شدت از فقر مذمت شده و حتی فقر مایهٔ روسیاهی در دو جهان شمرده شده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^۱ در پاره‌ای از روایات نیز از فقر مدح بلیغی شده؛ از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ» و حتی قرآن مجید همهٔ افراد را مخاطب ساخته می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»؛ ای مردم شما همگی نیازمند به خداید»^۲.

ولی جواب آن روشن است، زیرا آنچه مایهٔ افتخار انسان است فقر الی الله است نه فقر در برابر انسان‌ها و به بیان دیگر: فخر و افتخار این است که انسان خداوند را منبع تمام خیرات بداند و خود را در همه چیزها نیازمند او بشمارد و با امکاناتی که خدا به او داده است از مواهب الهی بهره گیرد.

این احتمال نیز هست که منظور از فقر همان زندگی ساده و زاهدانه است که بعضی آن را فقر می‌پندارند ولی انبیا و اولیا به چنین زندگی افتخار می‌کردند همان‌گونه که مولای ما علی (علیه السلام) به لباس و غذای بسیار ساده افتخار می‌کرد.

شرح مبسوطی را درباره فقر مذموم و ممدوح در جلد هشتم همین کتاب در شرح خطبهٔ ۲۲۵ صفحهٔ ۴۲۹ به بعد آورده‌ایم.

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. فاطر، آیه ۱۵.

۱۶۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ قَضَىٰ حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند
وی را بردهٔ خود ساخته است!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه منبع دیگری جز کتاب غرر الحکم برای آن ذکر نکرده است (با این تفاوت که از نسخهٔ خط مرحوم سید رضی «عبد» بدون تشدید نقل شده ولی در نسخهٔ غرر «عبد» با تشدید است که شرح آن در متن خواهد آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

شرح و تفسیر

راه تسخیر دل‌ها

امام باقر (ع) در این کلام حکیمانه اشاره به تسخیر دل‌ها کرده می‌فرماید: «هر کس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند وی را برده خود ساخته است!»؛ (مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ).

این سخن در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است که دستور می‌دهد در برابر بدی‌ها نیکی کنید تا دشمنان شما در برابر شما نرم شوند و دوست گردند. «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است».^۱

شبهه این معنا همان چیزی است که در حکمت ۱۵۸ نیز گذشت که می‌فرماید: «وَأَزِدْ لَهُ سَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ»؛ شر افراد را از طریق بخشش به آنان برطرف کن» و نیز شبهه حدیث دیگری که از آن حضرت در غررالحکم نقل شده که فرمود: «مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ اسْتَعْبَدَ»؛ کسی که مال خود را به دیگران ببخشد آنها را در حلقه بندگی خود درآورده است» و حدیث دیگری که در غررالحکم آمده و به صورت ضرب‌المثلی در میان همه مردم مشهور است: «الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ»؛ انسان بنده احسان است».

روایات فراوانی با تعبیرات مختلف از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در غررالحکم به همین مضمون دیده می‌شود؛ از جمله: «الإِحْسَانُ يَسْتَرِقُّ الْإِنْسَانَ؛ احسان، انسان‌ها را بنده می‌سازد». و «بِالْإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبُ؛ به وسیله احسان دل‌ها در تسخیر انسان در می‌آیند». و «مَا اسْتَعْبَدَ الْكِرَامُ مِثْلَ الْإِكْرَامِ؛ افراد با شخصیت را چیزی همانند اکرام و احترام، به بندگی و خضوع، نکشاند است».

آنچه در بالا آمد در صورتی است که جمله «عَبْدَه» با تشدید خوانده شود همان‌گونه که در نسخه ابن ابی‌الحدید و غررالحکم آمده است و مرحوم کمره‌ای نیز در شرح نهج‌البلاغه خود آن را کاملاً تأیید کرده است؛ ولی در بسیاری از نسخ «عَبْدَه» بدون تشدید آمده و مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: «چون خط سید رضی در اختیار مرحوم ابن میثم بوده و آن بدون تشدید است این نسخه را باید ترجیح داد»^۱ و معنای جمله مطابق آن این می‌شود که «هر کس حق افرادی را ادا کند که از ادای حق خودداری می‌کنند گویی او را پرستش کرده و برده اوست». مطابق این معنا گویا امام (علیه السلام) می‌فرماید: در برابر حق‌ناشناسان، حق‌شناس مباش و گرنه بنده و برده خواهی شد، در حالی که آنچه با روایات فراوان بالا هماهنگ و با قرآن سازگار باشد همان معنای اول است و نبودن تشدید در نسخه سید رضی دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا معمول نویسندگان در گذشته این نبوده است که تمام کلمات را اعراب بگذارند و به فرض سید رضی معتقد به نداشتن تشدید بوده، استنباطی از ناحیه خود اوست و گرنه مستقیماً از امیرمؤمنان چیزی نشنیده است و ما این استنباط را مناسب آیات و روایات دیگر نمی‌دانیم و اصرار مرحوم شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود بر معنای دوم صحیح نیست. به خصوص این‌که او می‌گوید: افراد رذل ممکن است از نیکی کردن سوء استفاده کنند که این سخن نیز قابل جواب است،

۱. بهج الصباغة، ج ۱۴، ص ۵۵۱.

زیرا معیار توده مردم هستند نه افراد رذل، هرچند در بعضی از روایات به این افراد رذل نیز اشاره شده است؛ توده مردم چنینند که اگر در مقابل بدی، خوبی ببینند، در برابر بی وفایی، وفا ببینند و در برابر بی مهری به آنها مهر شود منقلب خواهند شد. سماحت و عفو و گذشت اسلامی و سیره اولیاء الله نیز همین بوده است که حق ناشناسان را با حق شناسی ادب می کردند و در حلقه عبودیت خود در می آوردند.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

امام علیؑ فرمود:

اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این کلام حکمت‌آمیز را از مدارک دیگری نقل کرده از جمله کتاب «ابن ابی الجعد» با مقداری تفاوت و همچنین از مرحوم صدوق در کتاب عیون الاخبار و صحیفه الرضا با دو سند از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز» در خطبه‌اش این کلام را تضمین کرد و برای مردم خواند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

شرح و تفسیر

اطاعت مخلوق محدود به عدم معصیت خالق است

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکمت آمیز به حقیقت روشنی اشاره می‌کند که بسیاری به هنگام عمل آن را فراموش می‌کنند، می‌فرماید: «اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست»؛ (لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ).

اشاره به این‌که ما هرچه داریم از ذات پاک پروردگار است و در هر کار و قبل از هر چیز باید مطیع فرمان او باشیم، بهشت و دوزخ در دست اوست ثواب و جزا به حکم او، عزت و ذلت در این دنیا نیز از ناحیه اوست و در واقع «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا لِلَّهِ» با این حال چگونه ممکن است ما به اطاعت مخلوقی درآییم که او فرمان معصیت خالق را صادر کرده است. این نهایت بی‌خبری و ضعف ایمان و نادانی و ناسپاسی است.

به همین دلیل فقهای ما می‌گویند اطاعت والدین و اطاعت زن از شوهر و مانند آن تنها در صورتی مجاز یا لازم است که بر خلاف فرمان خدا نباشد و از این رو برای انجام حج واجب، نهی آنها هیچ اثری ندارد و همچنین در انجام دادن واجبات دیگر و ترک محرمات، و آن کس که اطاعت مخلوق را بر اطاعت خالق مقدم سازد در واقع مشرک است؛ یعنی گرفتار شرک عملی شده است؛ از این رو قرآن مجید در مورد والدین می‌فرماید «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من

همتایی قائل شوی که از آن آگاهی نداری، از آنها پیروی مکن»^۱. همچنین اگر حکومتی به هر نام تشکیل شود و قانونی بر خلاف قانون خداوند وضع کند هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد، چون اطاعت مخلوق و معصیت خالق است جز این که او را مجبور کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه برای این جمله معنای دیگری ذکر کرده و گفته‌اند منظور این است که هیچ کس حق ندارد از طریق معصیت راه اطاعت خدا را بییماید؛ مثلاً در خانه غصبی نماز گزارد یا با آب غصبی وضو یا غسل کند یا با مال حرام فی سبیل الله انفاق نماید.

ولی معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، از این رو کسانی که به این جمله استناد جسته‌اند نیز در موارد مصداق معنای اول بوده است از جمله قصه «معاویه» و «شداد بن اوس» است که ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند: او (که از صحابه پیامبر ﷺ بود) در مجلس معاویه حضور داشت. معاویه به او گفت: برخیز و یادی از علی کن و عیب‌هایی برای او بشمار. او برخاست و خطبه‌ای خواند و نه تنها عیبی بر آن حضرت نگرفت بلکه تلویحاً مدح امام را کرد و در لابه‌لای خطبه‌اش این جمله را نیز بیان کرد: «إِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» و در پایان رو به معاویه کرد و گفت: ای معاویه کسی که با ذکر حق تو را به خشم بیاورد خیرخواه توست و کسی که با سخن باطل تو را راضی کند خیانت به تو کرده است. معاویه سخن او را قطع کرد و دستور داد او را از محل خطابه پایین آورند. سپس به او محبت کرد و مالی به او بخشید و به او گفت: تو مدح سخاوتمندان کردی آیا من از سخاوتمندان هستم یا نه؟ «شداد» گفت: اگر مال حلالی غیر از اموال بیت‌المال مسلمانان داشته باشی و انفاق کنی تو از سخاوتمندانی و اما اگر مال مسلمانان باشد و آن را در اختیار گرفته باشی و از

۱. عنکبوت، آیه ۸.

طریق اسراف آن را خرج کنی مشمول آیه: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^۱ خواهی بود.^۲

مرحوم مغنیه نیز در شرح نهج البلاغه خود ضمن تفسیر کلام امام علی (علیه السلام) به همین معنا، می گوید: کسی که معصیت پروردگار کند حجت الهی بر ضد او تمام است، هرچند از همه خلائق اطاعت کند و هر کس اطاعت خداوند نماید حجت الهی به نفع او تمام است حتی اگر جمیع خلائق را معصیت کند، بلکه در چنین موردی که مردم مخالف اطاعت خدا هستند ولی او خدا را اطاعت می کند، اطاعتی برتر و دارای ثوابی بیشتر است. قرآن مجید می فرماید: «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ آیا از آنها می ترسید؟ با این که اگر ایمان دارید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید».^{۴۳}

۱. اسراء، آیه ۲۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

۳. توبه، آیه ۱۳.

۴. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۵.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

برای انسان عیب نیست که حقش به تأخیر افتد. عیب آن است
که چیزی را که حقش نیست بگیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رحمه الله در کتاب مصادر، این کلام نورانی را از کسانی نقل می‌کند که قبل از سید رضی می‌زیستند و یا بعد از او بوده ولی با تفاوتی نقل کرده‌اند از جمله مرحوم سید بن طاووس در کشف المحجّة آن را از رسائل کلینی نقل کرده و شیخ طوسی در امالی و محقق بحرانی در کتاب برهان در ضمن خطبه مفصلی با سندی از حسن بن علی آورده است. ابن ابی الحدید می‌گوید: شاید این سخن در پاسخ سؤالی باشد که کسی از آن حضرت پرسید: چرا مطالبه حق خود را در مسئله امامت تأخیر انداختی و امام عليه السلام این پاسخ را به او داد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

باید توجه داشت که آنچه در روایت برهان و امالی طوسی آمده از شخص امام حسن عليه السلام است نه از امیرمؤمنان علی عليه السلام هرچند به نظر می‌رسد این سخنان حکمت‌آمیز از آن منبع زلال پرفیض جوشیده باشد.

شرح و تفسیر

عیب واقعی این است!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - و در بعضی از روایات آمده است - امام علیه السلام این سخن حکمت‌آمیز را در پاسخ کسی می‌گوید که از آن حضرت پرسید چرا شما در گرفتن حق خود در امر امامت شتاب نکردید. امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «برای انسان عیب نیست که حقش به تأخیر افتد. عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد»؛ (لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ). البته شک نیست که تأخیر امام علیه السلام در مسئله امامت - که از یک سو نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خلافت آن حضرت در داستان غدیر و غیر آن بود و از سوی دیگر افضلیت آن حضرت نسبت به تمام صحابه که جای انکار برای هیچ فرد منصفی نیست ایجاب می‌کرد که آن حضرت خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - بدین رو بود که آن حضرت حق خود را در مسئله امامت که در واقع حق مسلمانان است مطالبه کرد؛ اما مخالفان دست به دست هم دادند و او را از رسیدن به آن حق محروم نمودند، بنابراین ایراد کسانی که می‌گویند: «امامت حق شخصی نبود که حضرت از آن چشم‌پوشد، بلکه حق مردم بود و تأخیر در مطالبه چنین حقی روا نیست» پاسخ روشن است و آن این‌که تأخیر مزبور در واقع از ناحیه امام علیه السلام نبود، بلکه از ناحیه کسانی بود که سال‌ها برای رسیدن به آن نقشه‌ها کشیده بودند و حتی زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست در آستانه وداع با دار

دنیا نامه‌ای بنگارد و این حق را تثبیت کند آنها مانع شده و نسبت‌های بسیار ناروایی به ساحت قدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دادند که داستان اسفانگیزش در تمام کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است.

مقایسه این دو با یکدیگر (تأخیر حق و گرفتن ناحق) و ترجیح اول بر دومی کاملاً روشن است، زیرا گرفتن ناحق گناه قطعی است در حالی که تأخیر حق چه شخصی باشد و از ناحیه خود انسان تأخیر بیفتد و چه حق مردم باشد و از ناحیه دشمنان به تأخیر افتد، چیزی نیست که بر انسان عیب به شمار آید.

در نامه ۲۸ از نامه‌های امام (علیه السلام) نیز جمله‌ای شبیه این جمله حکیمانه گذشت، حضرت در پاسخ معاویه که گفت: تو را همچون شتری که افسار زده بودند و می‌کشیدند برای بیعت بردند، فرمود: «به خدا سوگند تو می‌خواستی با این گفتارت مرا نکوهش کنی؛ اما ناخودآگاه مدح کردی و ثناگفتی. می‌خواستی رسوا کنی و خودت رسوا شدی» «وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِبَيِّنَةٍ؛ برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و یقینش آمیخته با شک نگردد».

سید بن طاووس (رحمه الله) در کتاب کشف المحجّة از رسائل مرحوم کلینی نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به درخواست جمعی از مردم نامه‌ای درباره مسائل مربوط به خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرقوم داشت؛ نامه‌ای بسیار طولانی و پرمعنا و روشن و شفاف و دستور داد برای رفع هرگونه ابهام در این مسئله، آن را در هر روز جمعه در برابر مردم بخوانند و ده نفر از یاران سرشناس و معروف و باشخصیت بر آن گواهی دهند، در ضمن آن نامه همین جمله مورد بحث آمده است.

سزاوار است کسانی که می‌خواهند به اعماق مسئله خلافت برسند و پی به

کارهای ناروایی ببرند که در این زمینه پس از پیامبر ﷺ انجام شد و مظلومیت علی علیه السلام را دریابند این نامه را به دقت بخوانند تا بدانند چگونه گروهی هماهنگ حق را از مسیرش منحرف ساختند و مسلمانان را به چه شکلی گرفتار کردند.^۱

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷ به بعد.

۱۶۷

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ.

امام عليه السلام فرمود:

خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

اسناد دیگر این کلام حکمت آمیز به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، غرر و درر آمده است که به جای لفظ «إِعْجَاب» «العُجْب» آمده است و زمخشری نیز در کتاب ربیع الابرار با تفاوتی آن را نقل کرده یعنی به جای «يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ» «يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

شرح و تفسیر

مانع بزرگ ترقی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از مهم ترین آثار سوء اعجاب به نفس کرده می فرماید: «خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است»؛ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ).

ریشه خودپسندی حب ذات افراطی است. آن گونه که انسان نقطه های مثبت خود را بزرگ تر از آنچه هست می بیند و نقطه های ضعف را هیچ گاه نمی بیند و یا کمتر از آنچه هست می بیند و در واقع خودپسندی و اعجاب به نفس یکی از حجاب ها و موانع شناخت و معرفت است.

نخستین اثر آن این است که انسان را از پیشرفت و تکامل باز می دارد، زیرا انسان تا زمانی که خود را ناقص می بیند، برای پیشرفت تلاش می کند. آن روز که خود را کامل دانست متوقف می شود.

در حکمت ۳۸ و همچنین ۱۵۰ نیز اشاره ای به آثار سوء این رذیله اخلاقی شده بود تا آنجا که امام علیه السلام در حکمت ۳۸ فرمود: «وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ؛ بدترین تنهایی خودبینی است».

اثر سوء دیگر همان است که در بالا اشاره شد: افراد خودپسند دوستان خود را از دست می دهند و در زندگی تنها و منزوی می شوند، زیرا لازمه خودپسندی خودبرتربینی و فخر فروشی است و این چیزی است که مردم آن را تحمل نمی کنند.

در روایات اسلامی اشارات گسترده‌ای به آثار سوء عجب شده است؛ در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ خدا می‌داند که (حتی) گناه برای مؤمن از عجب بهتر است (زیرا گناه، او را به نقایص خود آشنا می‌سازد و به درگاه خدا می‌رود، توبه می‌کند و راه تکامل را می‌پوید) و اگر چنین نبود هیچ‌گاه مؤمن به گناهی آلوده نمی‌شد».^۱

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ؛ کسی که گرفتار خودپسندی شود هلاک می‌شود».^۲

از دیگر آثار سوء عجب و خودپسندی این است که گاه اعمال زشت خود را نیک و صفات رذیله خویش را حسنه می‌پندارد و این بلای بزرگی برای او می‌شود؛ نه به اصلاح خویشتن می‌پردازد و نه از گناهان خود توبه می‌کند.

باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأَوَّلِي وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالاً مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ؛ انسان گاهی عملی انجام می‌دهد و از آن بیمناک و ترسان است (چون می‌داند یا احتمال می‌دهد کار خلافی بوده) سپس کار نیکی انجام می‌دهد و عجب پیدا می‌کند. امام (علیه السلام) فرمود: این شخص در حالت اول که خائف است حالش بهتر از حالت دوم است که اعجاب به نفس دارد».^۳

در ذیل حکمت ۴۶ نیز احادیثی در این باره آورده‌ایم. نقطه مقابل عجب خودکم‌بینی و تواضع و فروتنی است که سبب می‌شود انسان در صدد اصلاح خویش و رفع نقائص از وجود خود برآید و به یقین

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ح ۴.

خداوند به چنین بندگان نیز کمک خواهد کرد.
 سعدی در این زمینه مثال زیبا و پرمعنایی زده است:
 یکی قطره باران ز ابری چکید
 خجل شد چو پهنای دریا بدید
 که جایی که دریاست من کیستم
 گر او هست حقا که من نیستم
 چو خود را به چشم حقارت بدید
 صدف در کنارش به جان پرورید
 سپهرش به جایی رسانید کار
 که شد نامور لؤلؤ شاهوار
 بلندی از آن یافت کو پست شد
 در نیستی کوفت تا هست شد

این سخن را با سخنی از رسول اکرم ﷺ خاتمه می‌دهیم: یکی از وصایای آن حضرت به علی علیه السلام این بود: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتُ شُحٍّ مُطَاعٌ وَهَوًى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز است که انسان را هلاک می‌کند بخلی که انسان از آن پیروی کند و هوای نفس که شخص در برابر آن تسلیم گردد و اعجاب به نفس».^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۲.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ.

امام علیؑ فرمود:

فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی با دنیا کوتاه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که غیر از نهج البلاغه در سند این کلمه حکمت آمیز در کتاب مصادر آمده، غرر آمدی است که آن را همراه کلمات حکمت آمیز دیگری آورده پیش از آن جمله «الْعِلْمُ ذَلِيلٌ» و بعد از آن «الْمُنَافِقُ مُرِيبٌ» را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱). آنچه ما در غرر یافتیم چنین است: «هُوَ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ وَالْمَقَامُ يَسِيرٌ؛ در امور دنیا آسان بگیر! چون مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه و توقف در آن کم».

شرح و تفسیر

نزدیکی فرمان مرگ

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و حکیمانه خود اشاره به کوتاهی عمر انسان در دنیا کرده می‌فرماید: «فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه»؛ (الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ).

واژه «امر» اشاره به پایان زندگی و فرارسیدن مرگ است، همان‌گونه در آیه ۱۴ سوره «حدید» آمده است: «وَعَزَّزْتُكُمُ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»؛ و آرزوهای دورودراز شما را فریب داد تا فرمان خدا رسید.

«اصطحاب» به معنای همراه و همنشین بودن با مردم دنیا یا با مواهب و نعمت‌های حیات است.

این حقیقتی است که همگان آن را می‌دانیم و آثار آن را همه روز با چشم مشاهده می‌کنیم؛ هر روز پیکر بی‌جان بعضی از دوستان یا غیر دوستان را می‌بینیم که بر دوش دیگران به سوی آرامگاهشان حمل می‌شود. جای خالی بسیاری از دوستان و بستگان و عزیزان در میان ما نمایان است. قبور آنها در دسترس ماست: غالباً به زیارت قبورشان می‌رویم و از همه برتر در صفحات تاریخ یاد نام‌آوران را ملاحظه می‌کنیم که در عصر خود چه قدرت و زندگی پرغوغایی داشتند؛ ولی به سرعت همه پایان گرفت و چیزی جز استخوان‌های پوسیده آنها در زیر خاک و قصرهای ویران‌شده‌شان باقی نمانده است.

با این وصف غالباً گرفتار غفلتیم، به پایان زندگی خود نمی اندیشیم، توشه ای مناسب برای سفر پر خوف و خطر آخرت فراهم نمی سازیم. به فرموده امام (علیه السلام) در حکمت ۱۲۲ «گویی فرمان مر بر غیر ما نوشته شده و گویی این مردگانی را که با چشم می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند؛ (كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ... وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ).

به همین دلیل در روایتی که مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در ضمن خطبه ای نقل کرده می خوانیم: «سُئِلَ أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؛ از آن حضرت پرسیدند: کدام یک از مؤمنان باهوش ترند؟» فقال: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ کسی که بیش از همه به یاد مر باشد و کسی که از همه آماده تر برای آن شود».^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب شریف از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که می فرمود: «عَجَبُ كُلِّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى؛ بسیار تعجب است از کسانی که مر را (عملاً) انکار می کنند در حالی که هر روز و شب، مردگان را می بینند همچنین بسیار تعجب است از کسانی که جهان آخرت را انکار می کنند در حالی جهان دنیا را می بینند (که نشانه های آخرت در آن بسیار است)».^۲

شاعر می گوید:

فلک ای دوست! ز بس بی حد و بی مَر^۳ گردد

بد و نیک و غم و شادی همه آخر گردد

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۱ و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۸.

۳. حد و اندازه

ز قفای من و تو گرد جهان را بسیار
 دی و اسفند مه و بهمن و آذر گردد
 ماه چون شب شود از جای به جایی حیران
 پی کیخسرو و دارا و سکندر گردد
 این سبک خنگ^۱ بی آسایش بی پا تازد
 وین گران کشتی بی رهبر و لنگر گردد
 روز بگذشته خیال است که از نو آید
 فرصت رفته محال است که از سر گردد
 کشتزار دل تو کوش که تا سبز شود
 پیش از آن کین رخ گلنار معصفر گردد
 زندگی جز نفسی نیست غنیمت شمرش
 نیست آمد که همراه نفس برگردد
 چرخ بر گرد تو دانی که چه سان می گردد؟
 همچو شهباز که بر گرد کبوتر گردد
 اندر این نیمه ره، این دیو تو را آخر کار
 سر بیچاند و خود بر ره دیگر گردد
 خوش مکن دل که نگشته است نسیمت ای شمع
 بس نسیم فرح انگیز که صرصر گردد

۱. خنگ: مرکب.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

امام عليه السلام فرمود:

صبح برای آنها که دو چشم بینا دارند روشن است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب دستور معالم الحكم (نوشته قاضی القضاة از علمای قرن پنجم) حکمت پیش گفته به این صورت آمده است: «مَا أَوْضَحَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» نویسنده مصادر بعد از نقل این سخن از منبع مزبور می گوید: شاید این روایت ترجیح بر آنچه در کلام سید رضی آمده است داشته باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲). مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود تصریح می کند که این کلام حکیمانه به عنوان یک ضرب المثل در کتاب امثال میدانی و امثال ابو هلال عسکری آمده است. (بهبه الصباغة، ج ۱۴، ص ۵۵۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی خود این کلام حکمت آمیز را از حضرت در نامه ای که به «شریح» نوشت نقل کرده است: «مَا أُبَيِّنَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» (امالی صدوق، ص ۳۸۸). در کتب زیاد دیگری نیز این جمله با تعبیرات مختلفی از آن حضرت نقل شده است.

شرح و تفسیر

نشانه‌های حق آشکار است

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به کسانی که حق را با تمام ظهور و بروز آن فهم نمی‌کنند هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «صبح برای آنها که دو چشم بینا دارند روشن است»؛ (قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ).

اشاره به این‌که کسانی که چشم بصیرت دارند حق را به خوبی درک می‌کنند، زیرا نشانه‌های آن کاملاً آشکار است؛ خواه این حق به معنای ذات پاک پروردگار باشد آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است»^۱ و یا این‌که مراد از صبح قرآن مجید است، همان‌گونه که می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ (آری) از طرف خدا نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد».^۲ یا این‌که منظور آیین اسلام و آورنده آن باشد آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ اکراهی در قبول دین نیست. (زیرا) راه راست از راه انحرافی روشن شده است»^۳ و یا این‌که

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. مائده، آیه ۱۵.

۳. بقره، آیه ۲۵۶.

مراد رسول گرامی اسلام باشد همان گونه که می خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً»؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده؛ و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش».^۱

یا مقصود خود حضرت (و امامان اهل بیت) باشد، چنان که در زیارت «جامعه» آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ». و در خطبه ۸۷ نهج البلاغه نیز به این معنا اشاره شده است. یا این که منظور تمام آنچه گذشت و تمام حقایق عالم هستی است.

قرآن مجید در سوره «اسراء» آیه ۷۲ نیز می فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛ اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است.

به هر حال این جمله به صورت ضرب المثلی در آمده و واژه «صبح» کنایه از حق و «ذی عینین» کنایه از صاحبان بصیرت و آگاه و واژه «أضاء» اشاره به ظاهر بودن حق است. حال اگر کسانی گمراه شوند به علت نابینایی آنهاست، یا این که چشم دارند و بر هم می گذارند یا خفایش صفت از دیدن آفتاب حق به شب های تاریک و ظلمانی پناه می برند. آنها سزاوار هرگونه سرزنش و مجازاتند آن گونه که شاعر پارسی زبان می گویند:

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش!

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

ترک گناه آسان تر از تقاضای توبه است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در جلد دوم کتاب اصول کافی این کلام نورانی را از امام صادق از جدش امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل می‌کند: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَكَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةً أُوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَالْمَوْتُ فَصَحَّ الدُّنْيَا فَلَمْ يَثْرُكْ لَذَى لُبٍّ فَرَحًا؛ ترک گناه از تقاضای توبه آسان تر است و چه بسیار شهوت‌رانی ساعتی که اندوه طولانی به دنبال دارد و مرگ چهره نازیبای دنیا را آشکار کرده و برای هیچ عاقلی شادی نگذارده است.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).

شرح و تفسیر

راه نزدیکتر!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد ترک گناه و مقایسه آن با توبه از گناه اشاره کرده می‌فرماید: «ترک گناه آسان‌تر از تقاضای توبه است»؛ (تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ)^۱.

امام علی (علیه السلام) فرمود ترک گناه از تقاضای توبه آسان‌تر است این نکته دلایل زیادی دارد، زیرا از یک سو ممکن است انسان پس از ارتکاب گناه توفیق توبه نیابد و از دنیا برود به خصوص اگر توبه را به تأخیر بیندازد آن‌گونه که سیره بسیاری از غافلان است.

از سوی دیگر توبه شرایط زیادی دارد پشیمانی قطعی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده و پرداخت حق الناس و قضای عبادات و پرداختن و کفاره اگر عملی است که دارای قضا و کفاره بوده مانند ترک روزه واجب و جبران کردن خطاهای گذشته با اعمال صالح آینده، زیرا در قرآن مجید کرارا بعد از جمله «تَابُوا» واژه «أَصْلَحُوا» ذکر شده است.^۲

از همه اینها گذشته گناه رسوباتی در روح انسان از خود بجای می‌گذارد که برطرف ساختن آن بسیار مشکل است و درست به این می‌ماند که به کسی

۱. در متن نسخه صبحی صالح «طَلَبِ الْمَعُونَةِ» آمده است در حالی که اکثر نسخه‌ها «طَلَبِ التَّوْبَةِ» است و مناسب نیز همین است و به نظر می‌رسد واژه «الْمَعُونَةِ» خطای ناسخ باشد.

۲. در ۵ مورد از آیات قرآن «تَابُوا وَأَصْلَحُوا» و در ۲ مورد «تاب و اصلح» ذکر شده است.

بگویند مراقب باش بدنت مجروح نشود و دست و پایت نشکند. او بگوید مهم نیست اگر مجروح شد مداوا می‌کنم و اگر شکست به شکسته‌بند مراجعه می‌نمایم در حالی که بعد از مداوای جراحات و جبران استخوان‌های شکسته آثاری از آن در ظاهر یا در باطن باقی می‌ماند که گاه تا آخر عمر همراه انسان است.

مرحوم علامه مجلسی در روضه بحارالانوار در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جمله‌ای از حضرت مسیح نقل می‌کند و آن جمله این است: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ مَنْ لَيْسَ عَلَيْهِ دَيْنٌ مِنَ النَّاسِ أَرْوَحُ وَأَقْلُ هَمًّا مِمَّنْ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَإِنْ أَحْسَنَ الْقَضَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَعْمَلِ الْخَطِيئَةَ أَرْوَحُ هَمًّا (مِمَّنْ) عَمِلَ الْخَطِيئَةَ وَإِنْ أَخْلَصَ التَّوْبَةَ وَأَنَابَ؛ به حق برای شما می‌گویم. کسی که بدهی به مردم ندارد راحت‌تر و کم‌غصه‌تر است از کسی که دینی بر ذمه اوست، هرچند می‌تواند به خوبی آن را ادا کند. همین‌گونه کسی که گناهی نکرده راحت‌تر و کم‌اندوه‌تر است از کسی که مرتکب گناهی شده، هرچند توبه خالصانه‌ای بعد از آن کند و به خدا باز گردد».^۱

مرحوم کلینی در کافی و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستان جالبی از عابدی از بنی اسرائیل نقل می‌کند که ذکر آن در اینجا بسیار مناسب است. در این حدیث امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مرد عابدی در بنی اسرائیل بود که هرگز مرتکب خلافتی در امور دنیا نشده بود (و گناهی نکرده بود) به گونه‌ای که ابلیس از دست او ناراحت شد و فریاد کشید و لشکرش نزد او حاضر شدند. ابلیس گفت: چه کسی می‌تواند برای من این عابد را گمراه سازد؟ یکی از آنها گفت: من آماده‌ام. ابلیس گفت: از کدام راه به سراغ او می‌روی؟ گفت: از ناحیه زنان (و شهوت جنسی که بسیار نیرومند است). ابلیس گفت: کار تو نیست این عابد مسائل مربوط به زنان را تجربه نکرده است. دیگری از شیاطین گفت: من

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۷، ح ۱.

آمادگی داردم. ابلیس گفت: از کجا به سراغ او می‌روی؟ گفت: به وسیله شراب و لذات. ابلیس گفت: کار تو نیست او علاقه‌ای به این امور ندارد. سومی گفت: من آماده‌ام (که او را همراه سازم). ابلیس گفت: از چه راه به سراغ او می‌روی؟ گفت: از طریق کارهای نیک (و عبادت!) ابلیس پسندید گفت: برو، این کار از تو ساخته است. او به صومعه عابد رفت و در برابر او ایستاد و مشغول نماز شد. عابد از عبادت خسته می‌شد و می‌خوابید و آن شیطان چشمش به خواب فرو نمی‌رفت، عابد استراحت می‌کرد ولی شیطان استراحت نمی‌کرد. عابد در حالی که خود را در برابر او قاصر و عمل خود را کوچک می‌دید گفت: ای بنده خدا از چه راه این همه قدرت و قوت بر نماز و عبادت پیدا کردی؟ شیطان جوابش را نداد. بار دوم و بار سوم تکرار کرد. شیطان در جواب او گفت: ای بنده خدا! گناهی از من سر زده و من از آن توبه کردم هر زمان که گناه به خاطر می‌آید قوتی بر نماز پیدا می‌کنم. عابد گفت: اگر چنین است گناهت را به من بگو تا من هم انجام دهم و توبه کنم و هرگاه چنین کردم (و گناه به خاطر آمد) قوت بر نماز پیدا کنم.

شیطان به او گفت: به شهر می‌روی (در محله بدنام) و سراغ فلان زن آلوده را می‌گیری دو درهم به او بده و مرتکب گناه شو. عابد گفت: من دو درهم ندارم اصلاً نمی‌دانم دو درهم چیست. شیطان دو درهم از زیر پای خود در آورد و به او داد. مرد عابد (ساده لوح) با همان لباس عبادت وارد شهر شد و سراغ منزل آن زن آلوده را گرفت. مردم او را راهنمایی کردند و تصورشان این بود که آمده است او را موعظه کند تا دست از کار زشت بر دارد. فرد عابد هنگامی که به سراغ آن زن آمد دو درهم را نزد او افکند و گفت: برخیز! برخاست و به داخل منزلش شد و به عابد گفت: داخل شو. آن‌گاه زن آلوده گفت: تو با وضع و هیئتی به سراغ من آمده‌ای که هیچ کس به این صورت به سراغ من نمی‌آید. (با لباس عابدان

و پارسایان آمده‌ای) بگو بینم چه خبر است. عابد جریان را به طور کامل برای آن زن تعریف کرد. آن زن گفت: «إِنَّ تَرَكِ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَجَدَهَا؛ ترک گناه آسان‌تر از تقاضای توبه است و تمام کسانی که تقاضای توبه می‌کنند ممکن است موفق به توبه نشوند». سپس افزود: تصور می‌کنم فردی که این دستور را به تو داده شیطانی بوده که در برابر تو به صورت عابدی ظاهر شده است. برگرد که من هرگز تسلیم خواسته تو نخواهم شد.

مرد عابد (از خواب غفلت بیدار شد و) بازگشت (و اثری از آن شیطان ندید) اتفاقاً آن زن بدکاره آن شب از دنیا رفت و مردم دیدند بر در خانه او نوشته شده است به تشییع جنازه این زن حاضر شوید که از اهل بهشت است. مردم به شک افتادند سه روز دست نگه داشته و او را دفن نکردند، چون در کار او حیران بودند. خداوند به پیامبر آن زمان یعنی «موسی بن عمران» وحی فرستاد که به سراغ فلان زن برو نماز بر او بخوان و به مردم بگو که در نماز بر او شرکت کنند که من او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم، زیرا فلان بنده عابد مرا از گناه باز داشت.^۱

* * *

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ.

امام عليه السلام فرمود:

بسیار می‌شود که یک وعده غذا (غذای نامناسب) از وعده‌های فراوان غذا
(غذای خوب) جلوگیری می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب الله در کتاب مصادر این جمله حکمت‌آمیز را جمعی که قبل از سید رضی یا بعد از او بوده‌اند با اختلافی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در دست داشته‌اند؛ از جمله جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب بخلاء جمله پیش گفته را چنین نقل می‌کند: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: قَلَّ مَا أُذْبِرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ وَقَالُوا: رَبُّ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ؛ کمتر می‌شود که چیزی پشت کند و باز برگردد و گفته‌اند چه بسا یک وعده غذا (غذای نامناسب) انسان را از غذاهای فراوان (خوبی) باز دارد». (تعبیر به قالوا نشان می‌دهد که این جمله ضرب‌المثلی قبل از امام عليه السلام بوده است و امام عليه السلام آن را نقل فرموده، هر چند نویسنده مصادر این سخن را نپذیرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).

اضافه بر این علی بن محمد اللیثی (متوفای قرن ۶) آن را در کتاب عیون الحکم والمواعظ، ص ۱۰۳ با تفاوتی آن را ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

نتیجه پیمودن راه ناصواب

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که در همه شئون زندگی ساری و جاری است می‌فرماید: «بسیار می‌شود که یک وعده غذا (غذای نامناسب) از وعده‌های فراوان غذا (غذای خوب) جلوگیری می‌کند»؛ (كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ).

چه بسا انسان غذایی را که دوست دارد بیش از حد تناول می‌کند و بیمار می‌شود و روزهای متوالی یا میل به غذا ندارد و یا این‌که طبیب، او را از غذاهای مختلف چرب و شیرین باز می‌دارد، بنابراین در هیچ کار نباید افراط کرد که این افراط ممکن است او را از همان کار در آینده به کلی باز دارد.

این سخن ضرب المثلی است برای تمام کسانی که راه افراط را پیش می‌گیرند؛ مثلاً کسی که آنقدر در دوستی پافشاری می‌کند، آن دوست از او منزجر می‌شود و برای همیشه از وی فاصله می‌گیرد و یا این‌که دیگری را آنقدر به عبادت دعوت می‌کند که برای همیشه از عبادت بیزار می‌گردد.

شبیه این سخن گفتار حکیمانه دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا؛ چه بسا یک ساعت هوس‌رانی که موجب اندوه طولانی (برای سالیان دراز) می‌شود».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱.

جمعی از شارحان نهج البلاغه یا محدثان این گفتار حکیمانه امام (علیه السلام) را به عنوان دستوری طبی مطرح کرده و حتی آن را جزء مجموعه‌هایی که مربوط به دستورات طبی است آن را قرار داده‌اند. اگر منظورشان این است که معنی مطابقی این سخن دستوری طبی است هرچند معانی التزامی آن شامل تمام مسائل مربوط به زندگی مادی انسان می‌شود، بحثی نیست ولی اگر بخواهند آن را منحصر به دستور طبی کنند اشتباه روشنی است و از این رو بسیاری از محققان این جمله را ضرب المثلی تلقی کرده‌اند که در موارد مختلف از آن استفاده می‌شود حتی بعضی گفته‌اند که این ضرب المثل در میان عرب در عصر جاهلیت نیز بوده است و امام (علیه السلام) آن را اقتباس فرموده همان‌گونه که گاه از اشعار شعرا نیز امام (علیه السلام) در سخنان خود استفاده می‌کند.

شاعر عرب می‌گوید:

وَكَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَخَاهَا بِلَذَّةِ سَاعَةٍ أَكَلَاتِ دَهْرِي
وَكَمْ مِنْ طَالِبٍ يَسْعَى بِشَيْءٍ وَفِيهِ هَلَاكُهُ لَوْ كَانَ يَدْرِي

و چه بسیار که یک وعده غذایی از وعده غذایی دیگر منع می‌کند و چه بسیار که لذت یک ساعت یک عمر انسان را محروم می‌سازد.
و چه بسیار کسانی که برای رسیدن به چیزی تلاش می‌کنند در حالی که هلاکشان در آن است.

۱۷۲

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن عیناً در حکمت ۴۳۸ بدون کم و زیاد نقل شده و خطیب (علیه السلام) در آنجا به منابع آن از کتب دیگر اشاره می کند (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامه (علیه السلام) و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴). در کتاب مطالب السؤل نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴ آورده است.

شرح و تفسیر

دشمنان حق

امام علی (علیه السلام) در این گفتار بسیار حکیمانه خود اشاره به یکی از آثار خطرناک جهل کرده می‌فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

این دشمنی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اولاً اشخاص جاهل و نادان احساس نقص در خود می‌کنند و همین احساس سبب می‌شود که نسبت به آنچه نمی‌دانند عداوت و دشمنی به خرج دهند و گاه حتی آنها را ناچیز و بی‌ارزش بشمارند تا از این طریق نقص خود را برطرف سازند.

ثانیاً هرگاه انسان از اسرار چیزی بی‌خبر باشد به قضاوت عجولانه می‌پردازد و در این قضاوت عجولانه با آنچه نمی‌داند به دشمنی بر می‌خیزد.

ثالثاً جهل همچون ظلمات است و انسان هنگامی که در ظلمات متراکم قرار گیرد هر شبهی از دور می‌بیند به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را حیوانی درنده یا گرگی خطرناک می‌پندارد و هر آوازی می‌شنود آن را نشانه حمله دشمنی می‌شمرد. در ظلمات جهل نیز انسان گاه هر مطلبی را مخالف و دشمن خود می‌پندارد حتی اشخاصی را که درست نمی‌شناسد با بدبینی به آنها نگاه می‌کند و به همین دلیل گاه کشورها و ملت‌ها به جنگ‌های خونین دست می‌زنند به سبب این‌که از حال یکدیگر بی‌خبرند و هر حرکتی را توطئه‌ای بر ضد خود

می‌پندارند، لذا یکی از طرق ایجاد آشتی و صفا و اتحاد و دوستی در میان مردم و ملت‌ها بالا بردن سطح آگاهی‌های آنهاست و این‌که سران آنها در کنار هم بنشینند و به مذاکره بپردازند و با نیت‌های واقعی یکدیگر آشنا شوند و یخ‌های بدبینی ذوب شود و دیوار بی‌اعتمادی فرو ریزد و در کنار هم با محبت و دوستی زندگی کنند.

ریشه این گفتار حکیمانه، قرآن مجید است که می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ» (ولی آنها از روی علم و دانش، قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند.^۱

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث دیگری در همین زمینه می‌فرماید: «لَا تَعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ»؛ به آنچه نمی‌دانید دشمنی نکنید، زیرا بیشتر دانش‌ها در اموری است که شما نمی‌دانید.^۲

نیز در حدیث دیگری که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمه آورده می‌فرماید: «مَنْ جَهِلَ شَيْئًا آتَهُ» کسی که چیزی را نمی‌داند آن را نکوهش می‌کند.^۳

قرآن مجید بحثی درباره داستان خضر و موسی دارد. در این داستان بسیار پر معنا این نکته روشن می‌شود که چگونه انسان مطلبی را که نمی‌داند به مخالفت با آن می‌پردازد. موسی (علیه السلام) بر حسب ظاهر می‌دید خضر کشتی سالمی را سوراخ و معیوب می‌کند و یا جوانی را به قتل می‌رساند و دیواری را در شهر بیگانه‌ای بدون دلیل تعمیر و مرمت می‌کند به همین دلیل فریاد اعتراض او بلند شد چون ظاهر را می‌دید و از باطن قضیه بی‌خبر بود هنگامی که خضر فلسفه آنها را یک یک برشمرد کاملاً تسلیم شد.^۴

۱. یونس، آیه ۳۹.

۲. غررالحکم، ص ۴۶.

۳. میزان الحکمه، واژه جهل، ح ۱۲۶۷.

۴. شرح این داستان را در کتاب تفسیر نمونه، ذیل تفسیر سوره کهف مطالعه فرمایید.

۱۷۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که از آرای مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید)
موارد خطا را خواهد شناخت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه این کلام حکیمانه را از آن حضرت عليه السلام از منابع فراوان دیگری نقل کرده است که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند. از جمله کسانی که قبل از سید رضی می زیستند و آن را نقل کرده اند صاحب کتاب تحف العقول در کتاب خود و مرحوم کلینی در روضه کافی و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و از کسانی که بعد از مرحوم رضی می زیستند قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).

شرح و تفسیر

راه شناخت حق

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه راه به دست آوردن رأی صحیح را در مسائل مختلف نشان داده است. می‌فرماید: «کسی که از آراء مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید) موارد خطا را خواهد شناخت»؛ (مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْأَرَءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا).

بعضی از مسائل بدیهی است و به همین دلیل مورد اختلاف نیست اما بسیاری از مسائل نظری پیچیده و آراء مختلفی در آن اظهار شده است. در این گونه مسائل هرگز نباید انسان به تنهایی تصمیم‌گیری کند بلکه عقل می‌گوید: باید آرای دیگران را به ضمیمه استدلالات آنها بررسی کند تا بتواند آنچه را به حقیقت نزدیک‌تر است انتخاب نماید.

همان چیزی که قرآن مجید به آن دستور داده می‌فرماید: «﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند».^۱ بر این اساس حکما و متکلمان و فقهای ما همواره در مسائل نظری نخست به نقل اقوال می‌پردازند و در کنار هر قول دلیل طرفداران آن را ذکر می‌کنند، سپس

۱. زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

از بررسی مجموع آنها ضعف‌ها و قوت‌ها ظاهر می‌شود و آن قول را که از همه برتر می‌بینند انتخاب می‌کنند. حتی گاه اقوال کسانی که اختلاف مذهبی با آنها دارند نیز در برابر خود قرار داده و دلیلشان را بررسی می‌کنند. این همان روشی است که در بسیاری از علوم از جمله علم فقه از قدیم میان جمعی از دانشمندان متداول بوده و امروز نام «فقه مقارن» بر آن می‌نهند و مثلاً پیروان مکتب اهل بیت آراء مذاهب چهارگانه اهل سنت و دلائل آنها را نیز بررسی می‌کنند و از مقارنه آنها با آنچه از مکتب اهل بیت آموخته‌اند به نقاط قوت و ضعف آراء مختلف آشنا می‌شوند.

البته یکی از طرق آشنایی با آرای دیگران به مشورت نشستن است ولی کلام امام (علیه السلام) در اینجا منحصرأ ناظر به مشورت نیست، بلکه هر گونه بررسی آرای دیگران را شامل می‌شود.

این گفتار حکیمانه از یک سو هشدار می‌دهد به افراد متعصب و لجوج و صاحبان استبداد در رأی که گاه حاضر نیستند حتی سخنان دیگران را بشنوند تا چه رسد که اگر آنها را صحیح دیدند بپذیرند و از سوی دیگر مسئله آزادی و سعه صدر را در مسائل علمی روشن می‌سازد که از چهارده قرن پیش برای ما به یادگار مانده است؛ آن روز که نه سخنی از علم مقارن بود و نه حریت در بررسی آراء و نه احترام به افکار دیگران.

شبهه این گفتار حکیمانه در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت نقل شده که به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید: «اضْمُمْ آراءَ الرِّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرْ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأُبْعَدَهَا مِنَ الْإِزْطِیَابِ؛ آرای عالمان یکی را در کنار دیگری قرار ده سپس آن رأی را که به حقیقت نزدیک‌تر و از خطا دورتر است انتخاب کن».^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۴.

همان‌گونه که قبلاً در ذیل حکمت ۱۶۱ گفتیم این معنا در غررالحکم به شکل دیگری از آن حضرت نقل شده است: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ شایسته است که انسان عاقل آراء سایر عقلا را در کنار رأی خود قرار دهد و علوم حکیمان را به علم خود بیفزاید (وبرترین را انتخاب کند)».^۱

به همین جهت از استبداد به رأی در روایات اسلامی شدیداً نکوهش شده است.

در دنیای امروز نیز به این مسئله اهمیت فراوان داده می‌شود که برای رسیدن به رأی صحیح نظرخواهی می‌کنند و آراء مختلف را از صاحب‌نظران جمع می‌کنند و آنها را در برابر هم قرار می‌دهند تا از این طریق به آنچه صحیح‌تر است نائل شوند. اگر دنیا، امروز به این مسئله رسیده پیشوای بزرگ اسلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چهارده قرن پیش آن را بیان فرموده است.

۱. غررالحکم، ج ۴۹۶.

۱۷۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَحَدٌ سَنَّانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيٌّ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که سرنیزه خشم را برای خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران
باطل پیدا خواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - در کتب فراوان دیگری نیز آمده است؛ از جمله زمخشری در ربیع الابرار به عین عبارت نهج البلاغه و آمدی در غرر الحکم با تفاوتی آن را آورده است. نیز امیر یحیی علوی در کتاب الطراز آن را با کمی تفاوت ذکر کرده که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).

شرح و تفسیر

راه پیروزی بر دشمن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه راه پیروزی بر دشمنان نیرومند را تبیین می‌کند، می‌فرماید: «کسی که سرنیزه خشم را برای خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران باطل پیدا خواهد کرد»؛ (مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشْدَّاءِ الْبَاطِلِ). اشاره به این‌که راه رسیدن به پیروزی در مقابل دشمنان سرسخت و نیرومند دو چیز است: آمادگی کامل و خلوص نیت و توکل بر خدا. هرگاه این دو با هم جمع شوند سرسخت‌ترین دشمنان را می‌توان به وسیله آن به زانو در آورد. قرآن مجید روی هر دو عامل تکیه کرده در یک جا می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ برای مقابله با آنها (= دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و... آماده سازید.^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ هرگز سست نشوید! و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.^۲

منظور از «غضب» در این گفتار حکیمانه امام علیه السلام خشم‌های زودگذر بی‌دلیل نیست بلکه منظور قوت اراده و تصمیم جدی برای مبارزه با دشمن آن هم برای

۱. انفال، آیه ۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۹.

خدا، تقویت آیین و دفاع از بندگان اوست.
 تعبیر به «أَشْدَاءِ الْبَاطِل» سردمداران و نیرومندان آنهاست.
 تعبیر به «قتل» اشاره به هر نوع پیروزی بر آنها و خاموش کردن و از بین بردن نفوذ آنها در جوامع بشری است.

غضب و خشم غالباً نكوهیده است، زیرا در آن حالت، انسان از مرز حق بیرون می‌رود و دست به کارهایی می‌زند که سبب پشیمانی در عمر می‌شود، از این رو در روایات اسلامی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»^۱.

ولی گاه به سبب کارهای خلافی که انجام می‌شود: آشکار شدن منکرات، غضب حقوق ضعیفان، تعرض به نوامیس مردم، ایجاد ناامنی در جامعه اسلامی و غلبه هوا و هوس بر اجتماع، در چنین شرایطی انسان مؤمن، بیدار و غیور، خشمگین می‌شود؛ نه خشمی زودگذر بلکه خشمی عمیق و برای خدا و می‌دانیم در حالت خشم تمام نیروهای انسان بسیج می‌گردند و گاه یک انسان معمولی قدرت چندین نفر را پیدا می‌کند و آمادگی برای مبارزه با باطل حاصل می‌شود. به همین دلیل قرآن مجید خشمگین شدن موسی بعد از بازگشت از کوه طور و مشاهده گوساله پرستی بنی اسرائیل را به شکلی مثبت و کاری صحیح بیان کرده است. آنجا که می‌فرماید: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي»؛ موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود باز گشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت (جدایی من از) شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که از وعده من تخلف کردید؟!^۲.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. طه، آیه ۸۶.

در آیه آخر سوره «فتح» نیز درباره مؤمنان راستین تعبیر به «أَشْدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» شده است.

در حدیثی نیز که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده می خوانیم: هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره اموال غنائم، نسبت به بعضی از جنگجویان سختگیری کرد گروهی از آن حضرت شاکی بودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد نادای در میان مردم ندا دهد و بگوید: «ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ؛ ای مردم زبان شکایت را از علی بن ابی طالب بردارید، چرا که او درباره اوامر الهی سختگیر است و سازش کاری در دینش را مجاز نمی شمرد». مردمی که این سخن شنیدند لب از شکایت فرو بستند و دانستند این گونه سختگیری ها مطلوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.^۱

در حدیث مشهوری نیز می خوانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی از مردم سؤال کرد: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟» جمعی گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند؛ بعضی نماز، برخی دیگر زکات، عده ای روزه، گروهی حج و عمره و جمعی دیگر جهاد را ذکر کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ من نیست (سپس فرمود): محکم ترین دستگیره های ایمان حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضُ فِي اللَّهِ وَ دوست داشتن اولیاء الله و بیزاری از دشمنان خداست».^۲

این سخن را با حدیثی که علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است پایان می دهیم او می گوید: در روایتی آمده است که خدای متعال به موسی علیه السلام گفت: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟ قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ وَذَكَرْتُ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَالذِّكْرُ نُورٌ،

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۵.

۲. کافی، ج ۲، ۱۲۵، ج ۶.

فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى: دُلَّنِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ
وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا فَقَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي
اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز برای من کاری انجام داده‌ای؟ موسی عرض کرد:
برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام و صدقه داده‌ام. خداوند متعال به او فرمود:
اما نماز برای تو نشانه ایمان است و روزه سپری سپر آتش و انفاق سایه‌ای در
محشر و ذکر خدا نور است کدام عمل را برای من بجا آورده‌ای ای موسی! عرض
کرد: خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما. فرمود: آیا کسی را برای
من دوست داشته‌ای و برای من کسی را دشمن داشته‌ای؟ در اینجا بود که
موسى (علیه السلام) دانست بهترین اعمال، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست.^۱

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که از چیزی (زیاد) می ترسی خود را در آن بیفکن، چرا که سختی پرهیز
از آن از آنچه می ترسی بیشتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر این کلام حکیمانه را از دو نفر کسانی که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند نقل می کند که هر کدام آن را با تفاوت روشنی آورده اند؛ تفاوتی که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته اند: نخست آمدی در غررالحکم آن را چنین نقل کرده است: «إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَشَدُّ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهِ» و دومی سید یحیی علوی در الطراز است که می نویسد: «إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ وُقُوعَكَ فِيهِ أَهْوَنُ مِنْ تَوَقُّيهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).

شرح و تفسیر

راه زدودن ترس و وحشت

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته حکیمانه مهمی در مقابله با مشکلات اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که از چیزی (زیاد) می‌ترسی خود را در آن بیفکن، چرا که سختی پرهیز از آن از آنچه می‌ترسی بیشتر است»؛ (إِذَا هَيْبَتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ).

بارها این مطلب تجربه شده است که انسان هنگامی که از چیزی می‌ترسد پیوسته در اضطراب و پریشانی و ناراحتی است؛ اما هنگامی که انسان خود را در آن می‌افکند می‌بیند بسیار راحت‌تر از آن بود که فکر می‌کرد.

دلیل این مشکل روانی روشن است، زیرا اولاً تا انسان وارد چیزی نشده پیوسته در پریشانی و وحشت به سر می‌برد و ای بسا روزها و هفته‌ها این درد و رنج ادامه یابد؛ اما هنگامی که خود را در آن افکند ممکن است در چند دقیقه پایان یابد.

ثانیاً تا انسان به سراغ مطلبی که از آن می‌ترسد نرود احتمالات گوناگون می‌دهد که بسیاری از آن احتمالات بیش از واقعیتی است که در آن امر مخوف وجود دارد. به همین دلیل درد و رنج انسان افزایش می‌یابد.

از این رو بعضی از علمای اخلاق در کتب اخلاقی برای درمان رذیله ترس پیشنهاد می‌کنند انسان در صحنه‌های رعب‌آور وارد شود؛ مثلاً بعضی از خوردن

دارو یا تزریق آمپول وحشت دارند؛ اما هنگامی که چند بار تکرار می شود وحشت آنها به کلی فرو می ریزد.

یکی از فلسفه های انواع تمرین و رزمایش های نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از دل های سربازان و افسران و فرماندهان است.

سعدی در گلستان خود داستان زیبایی در این زمینه نقل می کند. می گوید: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست، و غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده. گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد. چندان که ملاطفت کردند آرام نمی گرفت و عیش ملک از او منعص بود چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود ملک را گفت: اگر فرمان دهی من او را به طریقی خاموش گردانم. گفت: غایت لطف و کرم باشد. بفرمود تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد، مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند و به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه ای بنشست و آرام یافت. ملک را عجب آمد پرسید: در این چه حکمت بود؟ گفت: از اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست. قدر عافیت کسی دارد که به مصیبتی گرفتار آید.

بسیار می شود که انسان به علت این گونه وحشت ها به سراغ کارهای مهم نمی رود و در واقع مانع بزرگی بر سر راه کارهای بزر می شود.

به گفته مرحوم کمره ای در منهاج البراعة بسیاری از مکتشفان و محققان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نائل شده اند؛ آنها در درون جنگل ها و صحراهای آفریقا و بیابان های پراکنده وارد می شوند و به سیر دریاها می پردازند و به درون جزایر دوردست نفوذ می کنند و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست می آورند و هم شهرت جهانی کسب می کنند. افزون بر این به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه ای می شود.

سپس این سخن حکیمانه را در قالب شعری بیان می‌کند:

چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بپیرای تشویش خویش
 دو دل بودن و خود نگه داشتن بسی سخت‌تر می‌کند قلب، ریش
 در زبان عرب ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله:
 «أُمُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ وَأُمُّ الْمُهْدَدِ لَا تَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می‌رود؛ ولی مادر کسی
 که تهدید به قتل شده به خواب نمی‌رود».^۱

ولی به هر حال این سخن بدان معنا نیست که انسان بی‌مطالعه خود را به خطر
 بیفکند، بلکه به مواردی مربوط است که انسان ترس بیجا به چیزی دارد و همین
 مانع پیشرفت برنامه‌های او می‌شود. در این‌گونه موارد باید با مطالعه و مشورت
 وارد عمل شد تا ترس فرو ریزد و شجاعت اقدام به عمل حاصل شود.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم:

لَعَمْرُكَ مَا الْمَكْرُوهُ إِلَّا أَرْتِقَابُهُ وَأَعْظَمُ مِمَّا حَلَّ مَا يَتَوَقَّعُ!

به جانت سوگند که ناراحتی در زمانی است که انسان انتظار امر ناراحت
 کننده‌ای را می‌کشد و چه بسا این ناراحتی از آنچه در انتظار اوست بیشتر است.

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۲۵۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ.

امام علیؑ فرمود:

وسيلة ریاست، سعة صدر (و تحمل بسیار) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر این گفتار حکمت‌آمیز را به همین عبارت از کتاب غررالحکم و الطراز نقل می‌کند و اظهار امیدواری نموده که منابع دیگری که مربوط به قبل از سید رضی باشد به دست آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).

شرح و تفسیر

ابزار ریاست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که به صورت ضرب المثلی مشهور شده اشاره به یکی از مهم ترین ویژگی هایی که برای ریاست لازم است کرده می فرماید: «وسیله ریاست، سعه صدر (و تحمل بسیار) است»؛ (آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ). ناگفته پیداست کسی که به مقام ریاست می رسد خواه ریاست معنوی باشد یا مادی اولاً با مخالفت هایی از سوی رقیبان روبرو می شود و از سویی دیگر انتظارات و توقعات بسیار از سوی مردم در برابر او آشکار می گردد و برای انجام امور خود نیاز به همراهان و مشاورانی دارد که گاه از آنها خطاها و گاه خیانت هایی سر می زند. اضافه بر همه اینها گاه مشکلاتی ناخواسته و غیر منتظرانه برای حوزه ریاست او به وجود می آید. در برابر این امور اگر دارای سعه صدر و تحمل بسیار و بردباری توأم با تدبیر و خونسردی همراه با شجاعت نباشد ادامه کار برای او بسیار مشکل خواهد شد. به همین دلیل مولا در میان تمام ویژگی هایی که یک رئیس باید داشته باشد روی سعه صدر انگشت گذاشته می فرماید: «وسیله ریاست سعه صدر است».

نمونه کامل آن را در زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می توان دید و یکی از روشن ترین مصادیق آن داستان فتح مکه است که بعد از پیروزی بر بت پرستان مکه انواع جنایت ها را درباره خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان و دوستان او روا داشته

بودند و از هیچ تلاش و کوششی برای نابودی آنها فروگذار نکرده بودند. در آن روز تاریخی که آتش انتقام در درون بسیاری از صحابه پیامبر زبانه می کشید، آن حضرت فرمان عفو عمومی صادر و همه را آزاد کرد و فرمود: امروز روز رحمت است نه روز انتقام.

نیز بارها اتفاق افتاد که افرادی با خشونت زیاد با پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبرو شدند به گونه ای که بعضی از اصحاب انتظار داشتند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمان قتل آنها را صادر کند. آن حضرت با محبت و عطوفت آن مخالفان لجوج و عنود را آرام ساخت. در زندگی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و ائمه معصومین نیز این صحنه های فراوان دیده می شود؛ محبتی که علی (علیه السلام) درباره قاتل خود در واپسین ساعات عمرش ابراز کرد همه جا معروف است.

علامه مجلسی (رحمه الله) در بحارالانوار درباره گفت و گوهای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با خوارج چنین نقل می کند که روزی یکی از خوارج وارد مسجد شد در حالی که یاران علی (علیه السلام) در اطراف او بودند فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ حکم فقط برای خداست، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند. (اشاره به این که چون شما مسئله حکمیت بشر را پذیرفته اید در راه شرک گام گذاشته اید)» مردم رو به سوی او کردند. او دوباره فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُتَلَفَّتُونَ؛ حکم مخصوص خداست هرچند کسانی که به سوی من نگاه می کنند کراهت داشته باشند». علی (علیه السلام) سر مبارکش را بلند و متوجه او شد. او بار سوم فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ أَبُو الْحَسَنِ؛ حکم مخصوص خداست، هرچند علی کراهت داشته باشد». امام (علیه السلام) با خونسردی در جواب او فرمود: «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ لَا يَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ لِلَّهِ؛ علی هرگز کراهت ندارد که حکم مخصوص خدا باشد». سپس اضافه فرمود: «حُكْمُ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ؛ من منتظر حکم خدا درباره شما هستم».^۱

این نکته در اینجا شایان توجه است که گاه مسئله سعه صدر با مسامحه و سهل انگاری اشتباه می شود در حالی که هر کدام جایگاه خاص خود را دارد؛ سعه صدر آن است که برای انجام مدیریت صحیح گاه انسان لازم است موضوعاتی را ندیده بگیرد و خویشن داری نشان دهد و در مقام سختگیری بر نیاید و به خطاکار فرصت دهد تا خویشن را اصلاح کند.

ولی مسامحه و سهل انگاری این است که انسان مدیریت صحیح را رها کند و در برابر حوادث و اشخاص خطاکار سستی و بی تدبیری نشان دهد، بنابراین سعه صدر به مدیریت صحیح باز می گردد و مسامحه به ترک مدیریت صحیح و تفاوت این دو آشکار است.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

أَزْجُرُ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ.

امام علی (ع) فرمود:

گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبیه کن و) از گناه بازدار.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب (ع) در مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را از زمخشری در ربیع الابرار از علی (ع) نقل می کند با این تفاوت که به جای «أَزْجُرُ» آمده است و نیز آن را از ابن قاسم در روض الاخیار نقل نموده و در ذیل حکمت بعد عبارتی از طرطوشی در صراط الملوک نقل می کند که نشان می دهد این دو گفتار حکیمانه را ضمیمه هم و با اضافاتی نقل کرده است به این صورت: «أَقْطَعُ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَطْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ وَأَزْجُرُ الْمُسِيءَ بِثَابِتَةِ الْمُحْسِنِ لِكَيْ يَرْغَبَ فِي الْإِحْسَانِ». و این تفاوت های واضح به خوبی نشان می دهد که طرطوشی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه به دست آورده، هر چند او از کسانی است که بعد از سید رضی می زیسته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

شرح و تفسیر

این‌گونه گنهکار را ادب کن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از طرق مؤثر بازدارنده نسبت به بدکاران می‌کند و می‌فرماید: «گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبيه کن و) از گناه بازدار»؛ (أُزْجِرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ).

به یقین برای بازداشتن بدکاران از کار بد راه‌های مختلفی است که هر کدام از آنها برای بازداشتن گروهی از بدکاران مفید است: نخست این‌که بدکار را مجازات کنند که در کتاب حدود و تعزیرات اسلامی احکام گسترده آن با توجه به سلسله مراتب آمده است و در تمام دنیا این‌گونه مجازات‌ها معمول است که شامل زندان، جریمه مالی، مجازات بدنی و حتی مجازات روحی از طریق سرزنش و اعلام به اجتماع می‌شود.

قرآن مجید نیز در باب قصاص و حد سارق و حد زانی و مجازات قذف اشارات روشنی به این معنا دارد.

نوع دوم آن است که برای بازداشتن بدکاران از کار بد به آنها نیکی کند، همان‌گونه که در آیات شریفه از جمله آیه شریفه ۳۴ سوره «فصلت» می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است» به این ترتیب می‌توان گروهی از بدکاران را

شرمنده ساخت و از کار خود باز گرداند.

راه سوم این است که نیکوکاران را مورد تشویق قرار دهی هنگامی که بدکاران آن را ببینند گروهی دست از کار بد می‌کشند به امید این‌که پاداش نیکوکاران نصیب آنها گردد.

این کار در تمام دنیا معمول است که هر سال گروهی از برترین‌ها را در مسائل علمی، نوشتن کتاب‌های مفید، امور کشاورزی و دامداری و صنایع و اختراعات تشویق می‌کنند و جوایز گرانبهایی به آنها می‌دهند و نامشان را در رسانه‌ها اعلام می‌دارند تا سبب شود افراد سست و تنبل و بدکار و منحرف آن را ببینند و از کار خود پشیمان شوند و کم‌کاران نیز به کار بیشتر ترغیب گردند.

قرآن مجید در آیات فراوانی پاداش‌های عظیمی برای مؤمنان صالح در روز قیامت بیان می‌کند؛ پاداش‌هایی که فوق تصور انسان‌هاست. حتی پاداش‌های مادی دنیوی نیز برای آنها در نظر گرفته است. از جمله غنائمی که به جنگجویان تخصیص داده می‌شود و احترامی که برای مجاهدان راستین در مقابل قائدان و فرارکنندگان از جهاد قائل شده مصداق‌های دیگری از این اصل کلی است.

کلام امام (علیه السلام) در اینجا نیز به روشنی از بهره‌گیری از این روش حکایت می‌کند. البته هر یک از این سه روش مربوط به گروه خاصی است و همه اینها در همه موارد جواب نمی‌دهند. مدیران جامعه باید کاملاً بیدار باشند و افراد را به خوبی بشناسند و بدانند هر فردی یا هر گروهی را با کدام یک از این طرق باید از کار بد بازداشت.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در شرح این گفتار حکیمانه تنها به ذکر یک بیت از ابن‌هانی مغربی و دو بیت از ابوالعطاءیه قناعت کرده است.

دو بیت ابوالعطاءیه که جالب‌تر و جامع‌تر است چنین است:

إِذَا جَازَيْتَ بِالْإِحْسَانِ قَوْمًا زَجَزْتَ الْمُظْلِمِينَ عَنِ الذُّنُوبِ

فَمَا لَكَ وَالْتَّنَاوُلُ مِنْ بَعِيدٍ وَيُمْكِنُكَ الشَّنَاوُلُ مِنْ قَرِيبٍ
 هنگامی که به گروهی از طریق احسان پاداش دادی بدکاران را از گناهشان
 بازداشتی.

لزومی ندارد که از راه‌های دوردست به مقصد برسی. می‌توانی از راه نزدیک
 به هدف خود نایل شوی.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

أَخْضِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

کینه و بدخواهی دیگران را از سینه خود درو کن تا بدخواهی به تو
از سینه دیگران ریشه کن شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد گفتار حکیمانه پیش گفتیم نویسنده کتاب سراج الملوک؛ طرطوشی این گفتار حکیمانه را به ضمیمه گفتار قبلی با تفاوت و اضافاتی در کتاب خود آورده که به خوبی نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. مرحوم ورام و آمدی آن را در کتاب‌های خود نیز آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).

شرح و تفسیر

راه زدودن کینه‌ها

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه پاک کردن سینه های مردم را از نیات سوء درباره ی یکدیگر، نشان می دهد و می فرماید: «کینه و بدخواهی دیگران را از سینه خود درو کن تا بدخواهی به تو از سینه دیگران ریشه کن شود»؛ (أُخْضِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقُلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ).

بسیار می شود که افراد به دلیل سوء ظن یا حسادت یا اصطکاک منافع، نیات سوئی درباره ی انسان در دل می پرورانند، چگونه می توان آنها را از میان برداشت؟ امام می فرماید: از خود شروع کن، ابتدا به قلب خویش مراجعه کن بین آیا نیت سوئی درباره ی دیگران داری یا نه؟ اگر داری آن را از سینه ات پاک کن چیزی نمی گذرد که خواهی دید سینه ی دیگران نیز از نیات سوء درباره ی تو پاک شده است. این مطلب دو دلیل دارد: نخست این که هرگاه انسان نیات بدی درباره ی دیگران داشته باشد خواه ناخواه در چهره یا سخنان و افعالش نمایان می شود و همین امر سبب می گردد دیگران در برابر او موضعی مشابه بگیرند؛ اما هرگاه سخنان و چهره و اعمال کسی را از هرگونه بدخواهی پاک دیدند و آثار محبت و خیرخواهی در رفتار و گفتارشان نمایان گشت آنها نیز موضع مشابهی خواهند گرفت، بنابراین برای زدودن کینه ها از سینه ها و بدخواهی ها و نیات سوء دیگران باید از خودمان شروع کرد و این یکی از اصول مهم روانشناسی است که تا از

خود شروع نکنی نباید انتظاری از دیگران داشته باشی.

دیگر این که رابطه مرموز خاصی در میان دلها برقرار است و ضرب المثل معروف «دل به دل راه دارد» یک واقعیت است. گویی دلها در پنهانی با هم سخن می گویند و رابطه برقرار می سازند هنگامی که قلب کسی مملو از بدخواهی به دیگران گردد این پیام به قلب آنها منتقل می شود و آنها مقابله به مثل می کنند. این گفتار حکیمانه در واقع چهره دیگری از گفتار پیش از آن است و هر کدام برای زدودن آثار سوء از نیات و رفتار و گفتار دیگران تأثیر خاص خود را دارند. به همین دلیل در روایتی که از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کردیم هر دو با هم آمده است.

شایان توجه این که واژه «شر» مفهوم وسیعی دارد که هر نیت سوء و کینه و عداوتی را فرا می گیرد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تفسیر دیگری نیز برای این کلام حکمت آمیز ذکر شده است و آن این که منظور امام (علیه السلام) این است که مردم را به کار نیکی موعظه نکن و از کار بدی نهی منما مگر این که قبلاً خودت آن کار نیک را انجام داده باشی و آن منکر را ترک کرده باشی، زیرا اندر زدهنده ناپاک سخنانش در دلها اثر نمی کند.^۱

البته این سخن یک واقعیت است؛ اما موافق منظور امام (علیه السلام) از گفتار حکیمانه بالا نیست، زیرا تعبیر به «صدر» در دو جای این کلام حکمت آمیز نشان می دهد که منظور، نیات سوء و کینه های درونی است نه افعال بیرونی.

این معنی نه تنها در رابطه انسانها با یکدیگر، بلکه از یک نظر در رابطه انسان با خدا نیز صادق است، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ كَيْفَ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْرِفْ كَيْفَ مَنَزَلَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنَزِّلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا يُنَزِّلُ الْعَبْدُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ؛ هر کس می خواهد بداند چه مقام و منزلتی نزد خدا دارد

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۱.

به منزلت خداوند نزد خود بنگرد، زیرا خدا منزلت بنده را همان‌گونه قرار می‌دهد که بنده منزلت خدا را در دل و جان خود قرار داده است.^۱ در حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مردی خدمت آن حضرت عرض کرد: شخصی به من می‌گوید من تو را دوست دارم چگونه بدانم که او راست می‌گوید و واقعاً مرا دوست می‌دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «امْتَحِنْ قَلْبَكَ فَإِنْ كُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ يُوَدُّكَ؛ قلب خود را بیازمای اگر تو او را دوست می‌داری او هم تو را دوست می‌دارد». (قلوب با یکدیگر راه دارند).^۲

این سخن را با حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره امام و پیروانش پایان می‌دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابن جهم» عرضه داشت: فدایت شوم می‌خواهم بدانم من نزد تو چگونه‌ام؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؛ نگاه کن بین من در نزد تو چگونه‌ام».^۳



۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶، ح ۷۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۲.

۳. میزان الحکمه، ح ۳۱۴۹.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّجَاجَةُ تَسْلُبُ الرَّأْيَ.

امام عليه السلام فرمود:

لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می‌برد.^۱

۱. سند کلام حکیمانه:

خطیب عليه السلام در کتاب مصادر این کلام حکیمانه را از پاره‌ای از کسانی که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند آورده ولی از آنجا که اختلاف روشنی در تعبیر است استفاده می‌شود که آنها منابع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند از جمله آمدی در غرر الحکم آن را به این صورت نقل کرده: «اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ» (غرر الحکم، ج ۸۵۳) و کراجکی در کنز الفوائد به این صورت آورده است: «اللَّجَاجَةُ تَسْلُبُ الرَّأْيَ». (کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۶۷).

شرح و تفسیر

نتیجه لجاجت

امام علیه السلام در این گفتار به یکی از مهم ترین آثار سوء لجاجت اشاره کرده، می فرماید: «لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می برد»؛ (اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرُّأْيَ). «تسل» از ریشه «سل» بر وزن «حل» در اصل به معنای بیرون کشیدن شمشیر از غلاف یا نرمش و یا خارج کردن هر چیزی به مدارا و نرمی است. به فرزند هم به همین مناسبت سلیل می گویند، چون از وجود دیگری خارج شده است. گاهی این واژه را به نابود کردن تفسیر کرده اند، زیرا چیزی را که از محلی بیرون بکشند آن محل خالی می ماند و به اشخاصی که مخفیانه و به اصطلاح به طور قاچاقی از جایی می گریزند و یا به جایی وارد می شوند «متسللون» گفته می شود.

به هر حال منظور امام علیه السلام از این کلام نورانی بازداشتن لجوجان از لجاجت است، زیرا لجاجت به انسان اجازه درست اندیشیدن و فکر صحیح را نمی دهد و غالباً لجوجان به راه خطا می روند و منافع و موقعیت های خود را از دست می دهند، چرا که تصمیم گیری های آنها نابجا و ناصواب است.

بعضی از شارحان در تفسیر این کلام حکیمانه احتمال دیگری نیز داده اند و گفته اند منظور آن است که هرگاه رئیس و مدیر و بزرگ تر ببیند افراد زیر دست لجاجت به خرج می دهند از اصلاح آنها صرف نظر می کند و حمایت خود را از آنها بر می گیرد و آنان را به حال خود وا می گذارد که سبب خسارتی عظیم برای آنان می شود.

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می‌رسد، زیرا منظور این است در همانجا که لجاجت است این اثر منفی وجود دارد، به علاوه افراد لجوج کمتر حاضرند به مشورت تن بدهند. آنها روی افکار خود پافشاری می‌کنند و محروم بودنشان از مشورت ضربه دیگری نیز بر آنان وارد می‌سازد، هر چند جمع میان دو تفسیر در یک عبارت مانعی ندارد و استعمال لفظ در بیش از یک معنا به اعتقاد ما جایز است.

مفاسد لجاجت به قدری زیاد است که گاهی سرچشمه بروز جنگ‌های خونین می‌شود همان‌گونه که در حدیثی از امام امیرمؤمنان آمده است: «إِيَّاكَ وَمَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ؛ از خصلت نکوهیده لجاج پرهیز که آتش جنگ‌ها را شعله‌ور می‌سازد».^۱

لجاجت گاه سبب از هم پاشیدن خانواده‌ها، به هم خوردن دوستی‌های پرسابقه، ایجاد اختلاف در میان شرکا و به هم خوردن وحدت صفوف می‌شود و اگر لجاجت در مدیران جامعه پیدا شود آثار سوء آن بسیار گسترده‌تر است.

به همین دلیل در احادیث فراوانی که از رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) به ما رسیده لجاجت سخت نکوهش شده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ خوبی سبب می‌شود که انسان به کار خیر عادت کند و انجام کارهای بد ناشی از لجاجت است».

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «اللَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر بدی‌هاست».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لجاجت زیان‌بارترین اشیا در دنیا و آخرت است».^۳

۱. غررالحکم، ج ۱۰۶۵۷.

۲. همان، ج ۱۰۶۳۷.

۳. همان، ج ۱۰۶۴۰.

در حدیث دیگری لجاجت به مرکب چموشی تشبیه شده که انسان بر آن سوار می‌شود؛ امام امیرمؤمنان می‌فرماید: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش‌تر و چموش‌تر از مرکب لجاجت نیست».^۱

این احادیث را با حدیثی از رسول خدا ﷺ پایان می‌دهیم که فرمود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرُهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیز که آغازش نادانی و سرانجامش پشیمانی است».^۲

نکته:

لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن

لجاجت در اصل به معنای پافشاری، سرسختی و اصرار بر یک سخن یا یک کار است و معمولاً در امور باطل به کار می‌رود؛ ولی به‌طور نادر در اموری که جنبه مثبت دارد نیز این واژه به کار رفته است، مانند حدیث معروف یا برگرفته از حدیث معروف «مَنْ قَرَعَ وَلَجَّ وَلَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار ورزد و ایستادگی کند سرانجام در باز می‌شود و وارد خواهد شد».

قرآن مجید نیز این واژه را در مورد طغیان به کار برده می‌فرماید: «لَلْجَوِّا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ آنها در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و در این وادی سرگردان می‌مانند».^۳

از جمله شواهدی که دلالت می‌کند لجاجت معمولاً بار منفی دارد حدیث امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ الْعُسْرُ وَالنَّكَدُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْكَذِبُ وَالْحَسَدُ وَالْبَغْيُ؛ شش چیز است که در مؤمن وجود ندارد: ناتوانی

۱. غررالحکم، ج ۱۰۶۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

۳. مؤمن، آیه ۷۵.

و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم و ستم بر دیگران».^۱

سرچشمه لجاجت امور زیادی می تواند باشد؛ از جمله حب ذات افراطی که سبب پافشاری بر رأی و عقیده خود می شود و خود بزر بینی که سبب می شود نظر خود را از همه برتر ببیند و بخل و حسادت که او را از پذیرش نظر دیگران باز می دارد و جهل و نادانی که به انسان اجازه نمی دهد تمام جوانب مطلب را ببیند و تعصب شدید که سبب پافشاری بر امور باطلی می شود که مورد تعصب اوست و دفاع بی دلیل از قوم و قبیله و خانواده و بستگان که سبب می شود بر اعتقادات آنها پافشاری کند و اموری از این قبیل.

یکی دیگر از عوامل اصلی لجاجت عدم شجاعت در بازگشت از نظرات باطل و پذیرفتن نظرات صحیح است؛ شجاعتی که متأسفانه در بسیاری از افراد وجود ندارد و همین امر گاه سبب می شود عمری در مسیر باطل بمانند و به پرتگاه ها کشیده شوند. تاریخ صحنه های زیادی از بدبختی هایی که باعث آن افراد لجوج بودند به خاطر دارد.

قرآن مجید در سوره «ملک» بعد از آنکه آیات روشنی را از خداوند ذکر می کند به انحراف کافران اشاره کرده می فرماید: «بَلْ لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ»؛ آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند».^۲

در سوره «نوح» درباره خودپرستان زمانش می خوانیم: آنها به قدری لجوج بودند که برای نشنیدن کلام نوح انگشت ها را در گوش می گذاردند و جامه به خود می پیچیدند تا سخنان بیدارگر نوح را نشنوند. «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۹.

۲. ملک، آیه ۲۱.

۳. نوح، آیه ۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.

امام علیؑ فرمود:

طمع بردگی جاویدان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه کلام حکمت‌آمیز بالا را به این شکل آورده است: «الطَّمْعُ رِقٌّ مُخَلَّدٌ» و ظاهراً دلیل بر این است که از منبع دیگری این سخن را دریافت داشته است. زمخشری گرچه عین این جمله را که در نهج البلاغه در کتاب خود ربیع‌الابرار آورده و بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته است ولی بررسی کتب زمخشری مخصوصاً کتاب ربیع‌الابرار به انسان اطمینان می‌دهد که او هیچ‌گاه از نهج البلاغه استفاده نمی‌کرده (یا در دسترس او قرار نداشته است)، زیرا روایات وی غالباً با آنچه مرحوم سید رضی آورده متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).

شرح و تفسیر

بردگی جاویدان!

امام علیه السلام در این کلام نورانی به آثار زیان بار طمع اشاره کرده می فرماید: «طمع بردگی جاویدان است»؛ (الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ).

حقیقت طمع، علاقه شدید به امور مادی است که در دست دیگران است و شخص طماع برای رسیدن به آن هر گونه خضوع و ذلت را می پذیرد و به همین دلیل همچون برده ای است در برابر کسی که طمع از او دارد و طماع غالباً این صفت رذیله را با خود حفظ می کند از همین رو امام علیه السلام آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است.

افراد طمع کار انسان های ضعیف، زبون، دون همت و فاقد شخصیت اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.

در مقابل این صفت رذیله فضیلتی است که از آن به عنوان «يَأْسُ عَمَّافِي أُيْدِي النَّاسِ؛ قطع امید از آنچه در دست دیگران است» تعبیر شده و به بیان دیگر قناعت به آنچه خود دارد. در احادیث اسلامی به این موضوع اشاره شده است. در مورد اصل طمع مرحوم کلینی بابی در جلد دوم کافی عنوان کرده و احادیث نابی در ذیل آن آورده است؛ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «يَسَّسَ الْعَبْدُ عَبْدَهُ لَمْ يَطْمَعْ يَقُودُهُ وَيَسَّسَ الْعَبْدُ عَبْدَهُ رَغْبَةً تُذِلُّهُ؛ چه بد انسانی

است آن کس که طمعی دارد که وی را به هر سو می‌کشاند و چه بد انسانی است کسی که علاقه به چیزی دارد که سبب ذلت او می‌شود.^۱

در مورد قطع امید از آنچه در دست مردم است امام علی بن الحسین (علیه السلام) می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ تمام خوبی‌ها را در قطع امید از آنچه در دست مردم است دیدم».^۲

حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم در جواب این سؤال که چه چیز ایمان را در قلب راسخ و ثابت می‌دارد می‌فرماید: «الْوَرَعُ» (تقوا و پرهیزگاری) و در پاسخ این پرسش که چه چیز ایمان را از قلب انسان خارج می‌کند می‌فرماید: «الطَّمَعُ».^۳ شخص طماع در واقع نه اعتمادی به خدا دارد و نه ایمان درستی به رزاقیت او به همین دلیل دست نیاز به سوی این و آن دراز می‌کند.

از این فراتر حدیثی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده و می‌فرماید: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع علم و دانش را از دل‌های دانشمندان دور می‌سازد».^۴

دلیل آن این است که علم و دانش نیاز به حریت فکر و آزادمنشی دارد در حالی که شخص طماع چون اسیر خواسته‌های خویش است نمی‌تواند درست بیندیشد و چه بسا برای رسیدن به مقصود خود کارهای خلاف ارباب قدرت و مقام را توجیه کند و به بیان دیگر، طمع نوعی مستی و تخدیر فکر می‌آورد و به طماع اجازه نمی‌دهد درست بیندیشد.

برای این که بدانیم «طمع» کار انسان را به چه جایی می‌رساند کافی است تاریخ طمع‌کاران را مطالعه و بررسی کنیم. «اشعب» یکی از طمع‌کاران معروف

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. میزان الحکمة، ج ۱۱۱۸۹.

عرب است که در میان آنها به صورت ضرب المثل در آمده است. در حالات او نوشته‌اند: «روزی شخصی را دید که مشغول بافتن زنبیلی است به او گفت خواهش می‌کنم آن را بزر تر بباف گفت به تو چه مربوط است؟ گفت شاید روزی صاحب آن بخواهد برای من هدیه‌ای بفرستد و بیشتر در این زنبیل جای بگیرد.

نیز درباره او گفته‌اند: از اشعب طمع کارتر سگ او بود، زیرا روزی عکس ماه را در وسط چاهی دید خیال کرد گرده نانی است برای به چنگ آوردن آن خود را در چاه پرت کرد و مرد.

ابن ابی الحدید قبل از نقل این دو داستان در شرح نهج البلاغه این شعر پرمعنا را نقل کرده است:

تَعَفَّفْ وَعِشْ حُرّاً وَلَا تَكُ طَامِعاً فَمَا قَطَعَ الْأَعْنَاقُ إِلَّا الْمَطَامِعُ

خویشتن‌داری پیشه کن و آزادمنش زندگی نما و طمع کار مباش چرا که چیزی جز طمع‌ها گردن انسان‌ها را قطع نکرده است.^۱

درباره آثار سوء این صفت رذیله ذیل حکمت دوم، و همچنین در ذیل بخش بیست و سوم عهدنامه مالک اشتر شرح بیشتری آورده‌ایم و به خواست خدا در ذیل حکمت ۲۱۹ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ) و ۲۲۶ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ) نیز بحث‌هایی خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو ایوب خالد بن زید» خدمتش رسیده عرض کرد: ای رسول خدا! اندرزی به من ده؛ اندرزی کوتاه تا بتوانم آن را حفظ کنم (و به آن عمل نمایم) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ بَالِيَأْسٍ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعُ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَصَلِّ صَلَاةَ مُودِّعٍ وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ وَأَحَبُّ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۳.

لَا خِيَاكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ پنج چیز را به تو سفارش می‌کنم: از آنچه در دست مردم است مأیوس باش و صرف نظر کن که این همان بی‌نیازی حقیقی است و از طمع بپرهیز که فقر و تنگدستی حاضر است و نمازی را که می‌خوانی آنچنان بخوان که گویی آخرین نماز توست و می‌خواهی با دنیا وداع کنی و از کارهایی که ناچار می‌شوی از آن عذرخواهی کنی بپرهیز و آنچه برای خود دوست داری برای برادر مسلمانان نیز دوست بدار.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.

امام علیؑ فرمود:

۱. میوه درخت تفريط پشیمانی و میوه درخت دورانیشی سلامت است.

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را با تفاوت هایی از کتب مختلف نقل کرده که نشان می دهد آنها منابع دیگری در اختیار داشته اند از جمله غرر الحکم که آن را به این شکل نقل کرده است: «ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ مَلَامَةٌ» و کمی پیش از آن «ثَمَرَةُ الْعُقْلِ الْإِسْتِقَامَةُ» و بعد از آن «ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ» و نویسنده مصادر اضافه می کند که من اطمینان دارم هر سه جمله در کلام امام علیؑ با هم بوده و نویسنده غرر الحکم طبق روشی که دارد آنها را از هم جدا کرده است. سپس از کتاب طراز نوشته امیر یحیی علوی آن را به این صورت نقل می کند: «التَّفْرِيطُ ثَمَرَتُهُ النَّدَامَةُ» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

شرح و تفسیر

سرانجام دورانندیشی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، نتیجه تفریط و ثمره دورانندیشی را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده می‌فرماید: «میوه درخت تفریط پشیمانی و میوه درخت دورانندیشی سلامت است»؛ (ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ). امام علیه السلام در این کلام نورانی واژه «تفریط» را نقطه مقابل «حزم» شمرده که به معنای دورانندیشی و تدبیر امور و آینده‌نگری است، بنابراین «تفریط» در این کلام به معنای ترک دورانندیشی و تدبیر در امور و انحراف از حق است؛ خواه از طریق زیاده‌روی باشد یا کوتاهی و کم‌کاری.

درست است که تفریط غالباً در مقابل افراط ذکر می‌شود و افراط را به معنای زیاده‌روی و تفریط را به معنای کوتاهی و کم‌کاری تفسیر می‌کنند؛ ولی هرگاه تفریط به طور مستقل ذکر شود ممکن است هرگونه انحراف از حق و واقعیت را شامل گردد، همان‌گونه که در کلام بالا چنین به نظر می‌رسد. صاحب کتاب لسان‌العرب تفریط را به معنای ضایع کردن چیزی تفسیر می‌کند که این ضایع کردن ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد.

بنابراین امام علیه السلام دورانندیشی را به درخت بارور و پرثمری تشبیه کرده که میوه آن سلامت است و در نقطه مقابل آن تفریط را به شجره خبیثه‌ای تشبیه فرموده که میوه آن ندامت و پشیمانی است. این همان چیزی است که بارها در زندگی خود

و دیگران تجربه کرده‌ایم. مخصوصاً بسیار می‌شود که انسان به اموری به دیده حقارت می‌نگرد و سرانجام ضربه سنگینی از ناحیه آن می‌خورد همان‌گونه که بعضی از دانشمندان گفته‌اند: شخص عاقل هرگز نباید چیزی از خطاها و لغزش‌هایش را کوچک بشمرد، زیرا هنگامی که انسان چیزی را کوچک می‌شمرد در مشکلات بزرگی می‌افتد. در تاریخ دیده‌ایم که گاه دشمنانی که به نظر کوچک می‌آمدند حکومتی را زایل کردند و بسیار دیده‌ایم که گاه بیماری کوچکی که مورد بی‌اعتنایی واقع می‌شود ضربه سنگینی به سلامت ما می‌زند و نهرهای بزرگ و سیلاب‌ها را دیده‌ایم که از جوی‌های کوچک تشکیل می‌شوند.^۱ در این‌که میوه تلخ نهال تفریط، پشیمانی است جای تردید نیست قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره کرده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آن‌که عذاب الهی ناگهان به سراغ شما درآید در حالی که از آن آگاه نیستند. (این دستورها برای آن است که) مبدا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان (آیات او) بودم»؛ «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتًا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ».^۲

در حدیثی نیز از امام هادی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «أَذْكُرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ تَأْخُذُ بِقَدِيمِ الْحَزْمِ؛ افسوس‌های ناشی از تفریط را به یاد آور تا به دوران‌دیشی اهمیت دهی».^۳

درباره ثمرات و تفسیر مسئله حزم و دوران‌دیشی نیز که نقطه مقابل تفریط است روایات فراوانی داریم؛ از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۰.

۲. زمزم، آیه ۵۵ و ۵۶.

۳. میزان الحکمة، باب حزم، ح ۳۶۹۰.

می‌خوانیم: «التَّذْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ التَّدَمِّ؛ تدبیر پیش از عمل تو را از پشیمانی (بعد از عمل) ایمن می‌سازد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ الثَّوَائِبِ؛ کسی که دوراندیش باشد و پایان کار را ببیند از گرفتاری‌ها و مصائب سالم خواهد ماند».^۲

در تفسیر «حزم» از همان حضرت آمده است که فرمود: «الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَمُشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ؛ حزم همان عاقبت‌نگری و مشورت با صاحبان فکر و اندیشه است».^۳

گرچه گاه می‌شود که تفریط از سستی و تنبلی سرچشمه می‌گیرد؛ اما غالباً منشأ تفریط همان ترک دوراندیشی است.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه انسان در مطالعه عواقب امور تفریط می‌کند و گرفتار نوعی وسواس و در نتیجه تفریط می‌شود. در این‌گونه موارد حزم آن است که این‌گونه عاقبت‌اندیشی‌ها رها شوند و انسان تصمیم بگیرد که با شجاعت وارد کار شود و این شبیه چیزی است که بعضی از فقها می‌گویند: گاه احتیاط در ترک احتیاط است.

در اهمیت دوراندیشی و آثار و روایات مربوط به آن توضیحات بیشتری ذیل حکمت ۴۸ داده‌ایم.

آخرین نکته‌ای که لازم می‌دانیم در اینجا به طور فشرده به آن اشاره کنیم این است که منظور از سلامت در عبارت بالا تنها سلامت دین نیست، بلکه سلامت دنیا، جسم، خانواده، کسب و کار و سلامت جامعه نیز در دوراندیشی و ترک هرگونه تفریط و مسامحه کاری است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳. غرر الحکم، ج ۱۰۸۱.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام عليه السلام فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز فایده‌ای ندارد

همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه در ضمن خطبة الوسيلة آمده است. همان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علی عليه السلام پس از هفت روز از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه قرائت کرد و مسائل بسیار مهمی را در آن به مردم گوشزد فرمود و پس از اندرزه‌های حکیمانه شواهد اندرزه‌های خود را بیان کرد. (کافی، ج ۸، ص ۱۸) در تحف العقول نیز همین کلام حکمت آمیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

در انساب الاشراف بلاذری که قبل از سید رضی می‌زیسته این حدیث آمده است. (انساب الاشراف، ص ۱۱۴، ح ۵۵). جالب توجه این‌که مرحوم سید رضی عین این سخن را بدون هیچ‌گونه تفاوت در حکمت ۴۷۱ آورده است و این نشان می‌دهد که گاه بر اثر اشتغالات و گرفتاری‌ها فاصله زمانی زیادی در میان جمع‌آوری و نگارش این حکمت‌ها رخ می‌داده به گونه‌ای که مرحوم سید رضی فراموش می‌کرده که این جمله را قبلاً نوشته است.

شرح و تفسیر

کجا خاموشی باش و کجا سخن بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به موارد لزوم سکوت و موارد سخن گفتن کرده می‌فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز فایده‌ای ندارد، همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ دانشمندان در این باره بحث‌های مختلفی کرده‌اند؛ گروهی خطرات سخن گفتن و گناهان کبیره و عظیمه ناشی از آن را در نظر گرفته و دستور به سکوت داده‌اند. عده‌ای فواید عظیمی را که در سخن گفتن است در نظر گرفته و سخن گفتن را توصیه می‌کنند ولی حق مطلب همان است که امام علیه السلام فرمود. آنجا که انسان، حکیمانه و عاقلانه سخن بگوید فضیلت است و ترک آن رذیلت و آنجا که انسان جاهلانه و نابخردانه سخن بگوید رذیلت است و ترک آن فضیلت.

به همین دلیل هم روایات زیادی در مدح سکوت وارد شده و هم احادیث فراوانی در فضیلت کلام؛ از جمله از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد که سخن گفتن افضل است یا سکوت فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد هرگاه از آفات سالم باشند سخن گفتن از سکوت افضل است» عرض کردند: ای پسر رسول

خدا چگونه است (که سخن گفتن افضل باشد)؟ امام (علیه السلام) فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْلِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث نکرد، بلکه مبعوث کرد تا با مردم سخن بگویند (و پیام خدا را به آنها برسانند)». حضرت در پایان این حدیث به نکته جالبی اشاره کرده فرمود: «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ؛ حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بیان کنی با کلام بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت بیان نخواهی کرد».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق از پدرانش از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین آمده است: «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلَامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ سَكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ؛ تمام نیکی ها در سه خصلت جمع شده است: نگاه کردن و سکوت و سخن گفتن. هر نگاهی که در آن عبرت نباشد سهو و بیهوده است و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت و بی خبری است و هر کلامی که در آن یاد خدا نباشد لغو است». و در پایان اضافه فرمود: «فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرًا وَسُكُوتُهُ فِكْرًا وَكَلَامُهُ ذِكْرًا؛ خوشا به حال کسانی که نگاهشان عبرت، سکوتشان فکر و کلامشان ذکر باشد».^۲

نتیجه این که سکوت و کلام نیز مانند سایر اعمال انسان هستند که اگر در حد اعتدال و شرایط لازم باشند فضیلت و اگر خارج از این حد گردند رذیلت و این با تفاوت اشخاص و مجالس و مطالب و موضوعات متفاوت است و هر کس می تواند با دقت فضیلت را از رذیلت در اینجا دریابد؛ به یقین سکوت از امر به معروف و نهی از منکر و از حکم به حق و از شهادت عادلانه و از اندرز

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵.

و نصیحت‌های مخلصانه و از مشورت خردمندان جزء رذایل و یا از گناهان کبیره است؛ ولی سخن گفتن به دروغ، غیبت، تهمت، اهانت، امر به منکر و نهی از معروف، شهادت به باطل و فضول کلام (سخنان بیجا و بی‌معنا) جزء رذایل اخلاقی یا از گناهان کبیره به شمار می‌آید.

تعبیر به «حکم» در کلام امام علیه السلام تنها به معنای قضاوت کردن در محاکم قضایی یا فتوای به حلال و حرام آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، نیست بلکه هر سخن حکیمانه و خردمندانه‌ای را فرا می‌گیرد، زیرا نقطه مقابل آن در همین کلام «جهل» ذکر شده است.

قرآن مجید نیز کراراً به مسئله تکلم به حق اشاره کرده و اهل کتاب را بر کتمان حق و سکوت سرزنش می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمانی گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید!^۱

بحث مشروحاتی در کتاب اخلاق در قرآن در زمینه سکوت و کلام داشته‌ایم.^۲

۱. آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲. ر.ک: اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۰۴.